45

12

① انشاء دلکشا
مطبع نولکشور لاهور
١٣٢١ھ
ASL 12

② انشاء جامی نولکشور

③ هفت ضابطه
١٣٠١ھ
نولکشور

④ اربع عناصر (مولوی محمد ناصر)
نولکشور لکهنو

⑤ فرهنگ صحیح زلیخای جامی سیدان علی

ASL-12

(Persian letters)

(1) – Sayid Nisar Ali Barelvi
Insha-i-Dilkusha
Nolkishore Press Lucknow
(1321 H) – 68 Pages

(2) Hazrat-Abdul-Rahman Jami
Inshai-Jami
Munshi Nolkishore Kanpore
1893 AD / 1310 H

(3) – Syed Ali Naqi Khan
KTO – Haft Zabita [illegible]

146

علامه محمود دار علامه نعمه قرآن کریم العزائم ماه ذیقعده ۱۳۳۷

ختم نحو

۱۵ صفر

تاریخ ۲۵ ماه جمادی الاول ... شنبه

اوز جانبدن ... نصیب ... باشد

[illegible]

[illegible] سال ۱۹۹۷

[illegible]

۱۹۹۷ [illegible]

[illegible]

ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ

الحمد للہ والمنۃ کہ برائے افادہ عامہ خلائق کتاب نادر وعمدہ ولائق مسمی بہ

انشای دلکشا

[illegible] مولوی محمد عبد الرشید ساکن قریہ عادلگرہ کاتب کتاب ہذا بترتیب جدید [illegible]

بفرمایش سردار بھجو سنگھ جیون سنگھ تاجر کتب شہر پشاور بازار قصہ خوانی

در مطبع نولکشور لاہور طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و ثنای حق سبحانه و تعالی شانه و درود بر پیغمبر محمد مصطفی و آله
و صحابه شانهم اعلی - بر رای ارباب کیاست و ذکا پوشیده و مخفی نماند
که احباب بیریا خصوصاً عزیز القدر فتح محمد که خلاصهٔ محبان یکتاست
دست استبداد بدامن این نثار خاکسار بر زدند که مسوداتے چند بعبارت سهل و
و آسان تر بر وفق محاورهٔ اهل این زبان که مبتدی را خواندن و فهمیدن آن گران
نیاید بسلسلهٔ تحریر در آری که طبیعت طفلان از دریافت عبارت مسجع و مرجز
عار نیست لهذا این مملو خاکساری سید نثار علی بریلوی به تکلیف
آن دوستان خطے چند که ابنای روزگار بهمدیگر می نویسند و القاب و آداب از
هر یک بعبارتیکه بطبیعت طفلان هندی موافقت کند و بر فهم نزدیک تر باشد
منقسم بچهار قسم قسم اول طبقهٔ اعلی قسم دوم طبقهٔ اوسط قسم سوم طبقه
ادنی قسم چهارم مشتمل بر تمسکات شرعی و صورت حال و چکنامه و فارغ خطی

وضامنی و عاریت نامه و پته و قبولیت و سرخط مواجب وغیره برین اوراق
برنگاشتم باسم منشآت دلکشا موسوم ساختم که چندے درین ایام بتقیهٔ ایام
یادگار باشد خطا و نسیان از جناب بزرگان امید عفو و احسان است قطعه

بفضل خدائے زمین و زمان	پذیرفت اتمام این رقعها
چو تاریخ جستم ز هاتف رسید	بگوشم که منشآت بس دلکشا

قسم اول بطبقهٔ اعلی

عرضداشت بجناب فیضمآب سپهر رکاب نواب صاحب و قبله فیاض زمان
سکندر شوکت دارا نشان میرساند فدوی از مدت دراز بیکاریست شهرهٔ نام
شنیده از بلگرام اراده قدمبوس نموده امیدوار که در زمرهٔ ملازمان بوده بدعای
دولت پردازد اگر دانه قسمت این ذرهٔ بیمقدار در ذخیرهٔ سرکار است بدستخط خاص
این فرد مواجب بصاد رسد که بملازمت حاضر بوده اوقات مستعار را بخدمت
درگذارد واجب بود بعرض رسانید آفتاب دولت و اقبال از افق ابهت و
اجلال درخشان باد عرضداشت بجناب بندگان عالی نواب فلک شوکت
خورشید رکاب بموقف عرض بندگان عالی متعالی نواب صاحب قبله فیاض
جهان حاتم عصر نوشیروان زمان دام اقباله میرساند که موضع محمود پور متعلقه
حویلی بریلی از قدیم الایام در مدد معاش خارج جمع سوائی مال سرکار بموجب

فرامین و دیگر اسناد پیشین حال بنام جد کلان این سایل مقرر و معاف ست و
احدی از ناظمان این ملک متعرض و مزاحم نشده امیدوار که بعهد و در پروانهٔ
حضور هم حکم محکم شرف اصدار یابد که کارپردازان سرکار بموجب گذشته واگذاشت
و معاف فرمایند و اصلا مزاحمت نرسانند که وابستگان سایل بدعای دولت ابد
مدت موظف باشند واجب بود بعرض رسانید آفتاب دولت تابان باد بجناب
خان بعز عرض بندگان عالی خانصاحب قبله فیاض زمان فیضرسان عالمیان میرساند از
تشخیص مواضعات متعلقه خود معه دیوانی زیاده از گذشته سوای جمع بست های
معموله و خرج سزاولان داخل فوطه خانه سرکار نموده بجز آنکه ماخود که کارکنان حضور
گلوگذاری نکنند بلکه از بند و بست پرگنه زیاده طلبی مینمایند و فارغخطی نمیدهند
امیدوار فضل و کرم ست که معامله فدوی به تحقیق رسانیده این پرچه قرطاس
بدستخط خاص بعطایای فارغخطی مزین شود که گلوگذاری فدوی از گذشته گردد
تا که در چنین و تردد آینده کوشد واجب بود بعرض رسانید آفتاب دولت تابان باد
عرضداشت بجناب خان صاحب قبله ناظم ملک فدوی خاکپای بیریا
ساحت بندگی بگام فرق پیموده زمین پرستندگی بسجدات غلامی فرسوده
بعرض استادهای حاشیه بساط فیض مناط میرساند فدوی از حضور رخصت
یافته بمواضعات متعلقه رسیده بتشخیص آن بمساحت پرداخت و در چهار روز مساحت
همین پور فراغت یافت چون مساحان بموضع رام نگر هر گشتن مقید هم موضع مذکور

بسبب بدکیشی و ناعاقبت اندیشی مانع اجرائے کار مساحت ست و حکایات
خلاف بیرون از قیاس بر زبان می آرد غرض ازین خلش آنکه مساحت خاطر خواه
او شود درینصورت ضرر سرکار ست اگر ده دوازده نجیب از بٹالن چندی با
وزیری متعین شوند مساحت بطور شایسته بعمل خواهد آمد واجب بود عرض کرده شد
آفتاب دولت تابان باد بخدمت پدر بزرگوار سایهٔ بلند پایهٔ آن قبلهٔ دوجهان
مظهر فیض بیکران بر سر ما فدویان مستند باد تسلیمات دست بسته و کورنشات
دودسته را ذریعهٔ بهبود جاودانی انگاشته بعرض هواداران و دولتخواهان
حضور میرساند که شفقت نامهٔ سامی مشتمل بر طلب این خیر طلب جهت شادی
کدخدائی عزیز القدر محمد اکبر چون مهر انور پرتو ورود انداخت بسر و چشم نهاده
انوار سعادت اندوخت **بیت**

آنچه چشم ذره از خورشید میجوید مدام	مردم چشم از فروغ نقطه های آن گرفت

بمجرد ورود میمنت آمود شوق خواست که قدم از سر ساخته ذخیره اندوز سعادت حضور
گردد لیکن بسبب کثرت امورات مرجوعهٔ سرکار فرصت نیافت چندے ازین دولت
محروم ماند انشاءالله تعالے بعد انقضاے بیست روز مستفیض خدمت
خواهد شد خاطر شریف جمع فرمایند نظر غریب نوازی و ذره پروری دریغ نشود زیاده
مبادرت گستاخی ست بخدمت پدر بزرگوار نویسد قبلهٔ امانی
و آمال و کعبهٔ حشمت و اجلال مد ظلال جلاله مراتب قدمبوس و تسلیمات که اهم

ما رب اقصی است به تقدیم رسانیده بعرض فیض یابان جابساط فیض مناط میرساند که
در مواضعات مشخصه اگرچه امسال کمی مبلغ سه صد روپیه بنظر مے آید لیکن چون
زر تحصیل از رعایا بالسهولت و آسانی گرفته شد به تردد آینده مضاعف از گذشته
خواهند کوشید احتیاج تخم و تقاوی ندارند مصرعه که مزدور خوشدل کند کار
بیش ۔۱۔ صلای رعایت و حقیقبانی شنیده قریب پنجاه قلب اسامی نو در مواضعات
آورده اند و تدبیر چار قلب سیر خود هم نموده انشاء الله تعالی نزول باران رحمت
و فضل الهی کلفت از دلها بدر خواهد رفت نعمت الله وکیل را تقید رود که بدربار
حاضر بوده باشد وگاه گاه خود بدولت هم قدم رنجه فرموده باشند زیاده تصدیع ترفت
بخدمت پدر بزرگوار خدا نعمت سلامت از چار روز طبیعت سست و
مائل بحرارت ست آب و طعام مزه نمیدهد و اشتها هم روبصفا ندارد تصدیعه که
حکمت مآب حکیم محمد اکرام را رخصت فرمایند که از حکمت پناه موصوف استعلاج
کند مردمان کار آزموده تبرید تجویز نموده اند واما طبیعت بنده محض راغب بمسهل ست
لیکن بصلاح و تجویز حکیم صاحب درین امر مبادرت میکند زیاده آداب عنان کشش
بادپای قلم ست بخدمت والد بزرگوار قبله دین و کعبه دنیا حضرت
ولی نعمی جیو مدظله العالی فدوی بیریا آداب تسلیمات به تقدیم رسانیده بعرض مستفیضان
انجمن دولت میرساند نوازش نامه نامی معه هنڈوی مبلغ دوصد روپیه جهت احداث
حویلی نو عقب حویلی قدیم به نقشه که مرقوم قلم عطوفت رقم بود ورود مفاخرت فرمود

مبلغ مذکور را از دکان شاہو کار بوصول آوردہ بخشت پزان و وزدوگران و
چونہ پزان دادہ شد انشاء اللہ تعالیٰ عنقریب وقت پختگی چونہ و خشت احداث
حویلی میشود خاطر شریف قرین جمعیت داشتہ بنوازش ہای دیگر سرفراز فرمایند
زیادہ بندگیست بخدمت پدر ماجد مآل آمال دین و دنیا قبلہ و کعبہ ہردو
ولی نعمی جیو مدظلہ العالی کمترین نیاز آگین تقدیم آداب تسلیمات را ذریعہ
سعادت دارین خود انگاشتہ بعرض حاشیہ بوسان بساط فیض مناط میرساند
دیرست کہ بصدور عنایت نامجات شفقت آیات سرفراز و ممتاز نیست خاطر
مشوش و نگران است موجب آن بجز کثرت امورات دنیا کار دیگر مباد ترصد کہ
آیندہ را بخلاف اسلاف نوید صحت و سلامتی ذات گرامی دوردستان را
محروم ندارند درینولا خبر عزیز القدر محمد انور در رسیدہ کہ در لکھنو ہستند و در مدرسہ راجہ
ٹھکیت بہادر تحصیل علم میکنند خاطر شریف جمع فرمایند زیادہ حد ادب بست
بخدمت پدر بزرگوار قبلہ حاجات و کعبہ مرادات حضرت ولی نعمی جیو
مدظلہ بعد از تقدیم لوازم تسلیمات و مراسم کورنشات کہ ذریعہ وابستگان دامن
دولت ہمان تواند بود معروض میدارد کہ میر رستم علی بموجب طلب میرسند
از انجا کہ معاملہ مشار الیہ از دوست علی بدار القضا متعلق است بموجب شریعت غرا
روبروی خود تصفیہ و منقح فرمایند کہ موصی الیہ از متوسلان خود است وسیلہ سوای
ذات سامی ندارند و دوست علی مذکور مشار الیہ را زیردست و کم زور دانستہ

تعدی بر وی مینماید درین باب توجهی فرمایند که میر موصوف شاکر و ممنون باشد
و همواره بدعای خیر مشغول و موظف خواهد شد بخدمت پدر قبلهٔ کونین و
دارین ولی نعمی جیو دام برکاته بعد از بجا آوردن قواعد قدمبوسی که ذریعهٔ سعادت
غلامان درضمن آن متضمن ست التماس میدارد که برخوردار خدایار شهسوار میدان قابلیت
وسلیقه شعار ست درعلم سیاق و مسوده نویسی گوی سبقت از همجنسان خود
ربوده و در خط شکسته و نستعلیق همزادان پیشش خط عجز میکشند معهذا از دست
زمانهٔ دون پرست بروزگار خط آزادی از دست درداده بخدمت میرسد اگر
در سرکار فیض آثار بکاری مختصر ناخن بند نمایند در کار و بار مرجوعهٔ خود مصدر
تحسین و مورد آفرین خواهد شد مردم قابل کمیاب ست درین باب توجه بر بندهٔ تصور
نموده مشارالیه را از دست ندهند زیاده تصدیع دهد بخدمت پدر قبلهٔ دین
و دنیا سلامت چون آن خدایگان قبل ازین برای تلاش باغ ابنه فرموده بودند در نیولا
موهن لال قانون گوی باغ خود را میفروشد مشتریان مبلغ صد روپیه میدهند تاکش هنوز
دست کشیده میدارد چون باغ در جوار خود از روی بهار انگشت نما و ممتاز ست
تصدیعه آنکه اگر خریدنش منظور باشد ده دوازده روپیه ایزاد نموده باید گرفت و
درصورت ارادهٔ همینی مبلغ قیمتش عنایت دارند که کاغذ ممتاز نامه مواهیر ثبت
پناه و روسای شهر نویسانیده گردد و الا در صورت توقف باغ از دست خواهد رفت
که ازدحام مشتریان حلقه بر در بائع زده اند درین باب هر چه صلاح وقت بود ارقام فرمایند

که بموجب آن پرداز زیاده ابرام نرفت بخدمت عمومی صاحب قبله خدایگان
فیض بخش فدویان مدظله تعالی بعد تقدیم لوازم فدویت و ترسیم مراسم عبودیت
بعرض رساند چون اراضی املاک بسبب خلش زمیندار قریب سه سال افتاده ماند
سوای زیرباری و ته خرچی از محصول آن دمانه بمعرض وصول درنیامد لیفضل مسبب
الاسباب حقیقی معامله از زمیندار مسطور تصفیه یافته و خلش و قضیه بالکل رفع گردیده و حکمنامه
هم از سر نو بمواهیر شریعت پناه و کرڑوڑی وغیره درست شده ترصد که زمین مسطور با سامیان
مزارع تقسیم فرمایند که چنین و تردد بواجبی صورت بندد و درین سال بسبب تغافل افتاده
نماند زیاده چه عرض نماید بخدمت ماموں صاحب قبله و کعبه فیض رسان مد
ظلال افضاله شرح آرزوی ملازمت و تمنای دیدار فایز الانوار زیاده از ان است که زبان
قلم بهر از زبان زبان درازی کند و یا خامه انگشت به تحریر آن چاره سازی نماید
ناچار از ان درگذشته بمدعای لازم الشرح واجب البیان میپردازد که تاثیر سفر
دکن نه قاطع الرحم و نه رافع المهر است که روزگار رشتگان آن دیار تخم محبت خویشان
از سینه خود بدر کند و نه هوای آن روی بردار زنگ فرنگ ست که مانند غلبه
محبت درم و خواهش دینار محبت خویش و اغیار را زائل گرداند پس چون و ساده
نشینان روزگار آن دیار باوجود معیشت خوش قرار ترچه کاغذ هم متوسلان دور
افتاده را یاد نمی آرند دیگر چه جای طمع مروت اگر محبت آن ملک مانع رعایت اقربا ست
پس ترک آن سرزمین بهتر ست و بر قسمت خداداد قناعت خوشتر باید که کسی از

اہل زمان نامہ سفر دکن بر زبان نہروز یادہ چہ نگارد بخدمت خالو صاحب
قبلہ مستند فیض و مظہر فضل سلمہ تعالی بعد تشریح فضایل اشفاق و تفسیر حمایداخلاق
معروض آنکہ ازای سرخ بوٹہ دار در خوبی و رنگینی فرد و در گرموشی رافع سرما و دافع
برد عنایت حضور رسیدہ حاشیۂ خاطر را مالامال دولت مسرت و ابتہاج گردانیدہ
اللہ تعالی ذات گرامی را باین یاد آوریہا سلامت باکرامت داراد امیدوار است کہ یک
تھان چھینٹ زمین بادامی و بوٹہ اودھ یا سفید زمین و بوٹہ سرخ پوشاکی از بازار
خریدہ لطف فرمایند قیمتش برحسب اشارہ بخدمت خواہد رسید زیادہ چہ تصدیع دہد
بخدمت پھوپھا صاحب قبلہ معدن جود و مخزن فضل سلمہ اللہ تعالی
تصحیحہ سواران رسالۂ محمد شاہ رسالدار روبکار است اگر اسپ آن قبلہ ہم عنقریب
برسد تصحیحہ خواہد شد والا در صورت دیگر خدا داند کہ چہ معاملہ در پیش آید و تعیناتی سواران
ہمہ رسالداران بگھاٹ انوپ شہر بسالاری میر صاحب میر امام علی صاحب بدستور
قدیم قرار یافتہ درینصورت خود بدولت ہم تشریف آرند و درین مرتبہ درین تعیناتی
فائدہ زیادہ از سابق معتد بہ نیست برای اطلاع معروض داشت بجناب پیر

ای خاکبوسی درت مقصود ہر صاحبدلی	بردن زخاک این آرزو مشکلتر از ہر مشکلی

قبلۂ دوجہان پیر و مرشد مریدان ظل ظلالہ آرزو دارد کہ این ہمہ سردردی و سرگردانی
فروگذاشتہ بحضور پرنور کہ کعبۂ ہر نزدیک و دور است اوقات مستعار بسر بردہ تلافی
ایام حرمان نماید کہ از مشقت و محنت کار دنیای بے بقا گرہے از کاری نمی کشاید فقط

متاع غرور ست و روز سفید بختگانش شب دیجور عروج اقبالش هجوم ضلال امید که
گوشه چشم عنایت ازین فدوی دریغ نداشته ازین کشاکش الیعنی نجات بخشند
که سبب بهبود دارین ست زیاده طول سخن مستقضی بے ادبیت دولت شاد در
تزاید باد بجناب پیر قبله و کعبه مطلق پیر و مرشد برحق سلامت مسوده نسخه خلاصه
مناقب تا هنوز بصحت نرسیده که نقلش بردارد و اتفاق مولوی غلام محمد صاحب
به لکهنؤ افتاد چون مقابله باقی بود بخدمت مفتی صاحب استاد عالیشان رفت
انشاء الله تعالی عنقریب بعد از فراغت از مقابله نقلش برداشته ابلاغ حضور
خواهد شد چون ارشاد جناب عالی ست شب و روز در خیال نقل و درستی آن میباشد
او تعالی جلد و شتاب این آرزو بر آرد که از عهده این امر جلیل القدر برون آید
این غلام را از غلامان حضور تصور نموده به نوازشات خود سرفراز فرموده باشند زیاده
مرتکب بیادبی نشد بجناب فیض مآب پیر غریب پرور عاجز نواز دام
اقباله و افضاله کمینه غلامان بیریا آرزوی خاکبوسی آستان فیض نشان که سرمه بینش
ارباب فضل و هنرست در سر داشته بعرض ساجدان محراب درفیض مظهر میرساند
کرامت نامه حضور مملو هزاران عنایت و هدایت چون مهر انور پرتو ورود انداخت
بسر و چشم نهاده انوار سرخروئی برچیده نسخه خلاصه مناقب بخط بے نور اگرچه لیاقت
حضور نداشت بحسب ارشاد نقل برداشته بجدول و جلد درست کرده ارسال
حضور نموده بنظر اشرف و اقدس خواهد گذشت قبله ز آستان سلامت باعتبار آنکه بیت

برای دیدن ایزد آفریدش ‏— دگر خود را ندید آن کس که دیدش

آرزو دارد که ازین همه تمنا در گذشته صبح و مسا خاک قدم شریف را سرمه بصارت نماید اگر این تمنا بحضور شما درجه پذیرائی یابد زهی سعادت منتظر جواب این معنی است زیاده مبادرت گستاخی بحضور پیر و مرشد بعرض بندگان عالی حضرت پیر و مرشد دام اقباله میرساند عزتی و آبروی که بطفیل نوازش حضور در حیثیان خود دارد شکر آن بکدام زبان ادا تواند نمود این همه عزت و افتخار بطفیل قدم پاک است و الا هیچ منی ناقابلی و نادانی که در سفید و سیاه امتیاز تفرقه ندارد قابل مردم دانا چگونه تواند شد چنانچه درین بیت است بیت

نیارم گوهر شکر تو سفتن ‏— سر موی ز احسان تو گفتن

اگرچه لائق ادای شکر زبانی ندارد که از عهده شکر آن برآید امیدوار است که بالطاف خاک پای پاک بسجدات شکرانه پرداخته ذخیره دولت عظمی بردارد نظر نوازش و چشم عنایت برحال خیرسگال مبذول باشد زیاده ادب مقتضی طول سخن نیست

بخدمت استاذ صاحب آخوند صاحب قبله مستفیضان

حضرت مخدومی و استاذی مدظله العالی از آنجا که پایه ادب استادان و قبله مخدومان بالاتر از آن است که بزبان قلم دو زبان در آید هر چند زبان براه ادب پوید معترف عجز و قصور است و از ادب دور که متنفسی از عهده شمه ادب بر نمی آید پس زبان ناقص بیان این دفتر بیپایان چون کشاید بیت

هزار بار بشویم دهان بمشک و گلاب ‏— هنوز نام تو گفتن کمال بی ادبی است

فدوی از خدمت سراپا برکت رخصت شده به ملازمت مهاراجه بهادر مشرف گشته

بعد از محنت تمام بدربار صبح و شام بخدمت فوجداری چار پرگنه بخت آباد وغیره

سرفراز شده روزی در مجلس تقریر علم و تقریب قابلیت و شهره نظم آن خدایگان

در معرض عرض رسانیده نهایت مشتاق ساخت فرمودند که کجا هستند و

اراده این جانب نمیسازند التماس نمود که آرزوی حضور دارند معروض آنکه

جلد تر یک منزل بهلی کرایه نموده قبل از رخصت کمترین تشریف آرند که سررشته

روزگار بحسب دلخواه صورت خواهد بست والا بعد عرصه هشت روز خیر طلب هم

دستوری پرگنات بیاید بهر صورت قدم رنجه آنحضرت کیمیا خاصیت ضرورست

زیاده تصدیع زرفت بخدمت استاذ مخدوم قبله امانی خدایگانی

حضرت استاذی سلامت مبلغ پنجاه روپیه نقد و دو تهان سفید جهونه

و یک دستار و یک تهان سرخ مشروع بنارسی بشکرانه نشره قرآن شریف زر خورد

سعادت آثار نامدار بخدمت شریف سمت ترسیل یافته بنظر مبارک خواهد گذشت

اگرچه این بضاعت قلیل لیاقت حضور ندارد اما اگر بموجب آنکه مصرع سلیمان

با همه حشمت نظرها بود با مور ریش ٭ بشرف قبول رسد پایه فدوی اوج کیوان

پذیرد امیدوارست که نظر الطاف و نوازش بر حال خیرسگال و نور چشم مبذول فرمو

شود که موجب سعادت خودست زیاده ایام زرفت بخدمت میر صاحب

در حق نسبت فرزند میر صاحب مشفق سراپا اشفاق سلامت بعد از تقدیم

لوازمہ بندگی و نیاز مکشوف رای مہر انجلای میدارد کہ ارتباط معنوی فیمابین پرتو
انداز سواد باطن ست لیکن بنظر عوام الناس حجاب در میان حایل ست میخواہد
کہ بذریعۂ شعاع آفتاب توجہات باطن آن قدردان حجاب از چشم ظاہر بینان
برخیزد التماس آنکہ فرزند ارجمند دانش پسند را کہ بخلعت قابلیت آراستہ
و بہ تشریف حیثیت پیراستہ بفرزندی قبول فرمایند و نظر الطاف مبذول
داشتہ اجازت دریغ ندارند لہذا آدم بخدمت میرسد ترصد کہ بجواب باصواب
خیر طلب را مرہون منت بیشمار سازند زیادہ تصدیع نرفت بخدمت
برادر کلان اخوان صاحب قبلہ فیض رسان مظہر کرم سلمہ تعالے بعد گذارش
شرایط عبودیت کہ تحفۂ ہیدستان و پیشکش محرومان بہتر ازان صورت
نبندد بعرض میرساند عنایت نامۂ حضور پیر و مرشد مملو بصد اشفاق و عنایت
غریب نوازی و ذرہ پروری ملفوف نوازشنامۂ سامی سایۂ عاطفت
بر سر بافدویان انداخت سر عزت ما عبودیت کیشان باوج عرش و ذروۂ کیوان
رسانید ہر چند این قاصر الخدمت از سعادت حضور دور و مہجور ست و ظاہر از
ملازمت دور ست اما دریا از فیض عام در نمیگذرد شعر

ما ئیم پر گناہ تو دریای رحمتی
جائیکہ فضل تست چہ باشد گناہ ما

زحمتہ کہ بہمین آیین بنوازش کریمانہ سرفراز فرمودہ باشند زیادہ بجز بندگی
چہ نوشتہ آید بخدمت اخوان فیض رسان اخوان پناہ فیضان دستگاہ

سلامت برخوردار سعادت منش الله بخش بجوهر هوشیاری آراسته و بلالی
دانائی پیراسته میخواهد که عمر عزیز خود را چندی بملازمت حضور در گذارد لیکن
بدون طلب پای همت از دامن سکون بر نمیدارد و امیدوار است که در طلب
برخوردار منت برخیر طلب نهد و یک شقه بخاص طلب آن سعادت طلب چند و
یابد تا تلافی ایام دوری نماید و بخدمت شریف مستفیض سعادت عظمی گردد
و درین باب نوازش و عنایت دریغ نرود زیاده چه تصدیع رود فقط بخدمت اخوان صاحب
قبله فیض رسان مظهر کرم سلمه تعالی بعد از اظهار لوازم تسلیمات که طریقه خوردان
و فیض یابان است معروض باد که نوازشنامه سامی مشعر خیریتها ورود نمود
بمطالعه اش به تحصیل لذائذ سعادت پرداخت او تعالی تا دیرگاه سلامت دارد
پوشاک بموجب طلب ابلاغ خدمت شد خواهد رسید اهل دیار خصوص ابناء
و متوسلان قرب و جوار در مهاجرت صوری حالتی دارند که تفصیلش از احاطه
تحریر بیرون است و بیانش از حوصله تقریر افزون اگر برای چند روز قدم رنجه
فرمایند دور از نوازش نخواهد بود اگرچه بودن صاحب بحضور از همه اولی و انسب
است لیکن حالت اشتیاق مشتاقان دیده مصدع اوقات گرامی است باقی
هرچه صلاح دولت است بعمل آید زیاده تصدیع نرفت بخدمت اخوان صاحب
اخوت پناه شفقت دستگاه مصدر مکارم اخلاق مظهر مراحم اشفاق سلامت
لذائذ تقدیم آداب را به مذاق جان رساینده معروض میدارد دو قطعه گرامی نامجات

۱۵

نوشته شده بود ۱۲

یکے محرّرہ پنجم ماہ شوال و دیگر ہفتم شہر صد مصحوب آدم خانگی پر تو ورود انداخت
مستفیض خاص ساخت او تعالے بااین عنایت بیغایت تا دیرگاہ با اقبال
و اجلال دارد مبلغ پنج روپیہ منجملہ یک صد و شصت روپیہ از گوپی ناتھ بہزار تقاضا
وصول آوردہ باقی را مشار الیہ زاد و قسط نمودہ بوعدہ دو ماہ انشاء اللہ اگر آن ہم
دست میدہد ادا خواہد شاخت پیوستہ تا دست داد شرف ملازمت بارقام
حالات خیریت و جمعیت سرفراز فرمودہ باشند زیادہ آداب بخدمت

اخوان فیض رسان اخوان صاحب قبلہ مظہر فیض سلامت بسبب عدم
رسیدن خرچ و تکالیف اخراجات بکار و بار خانگی ابتری ست و ہجوم قرض خواہان
حلقہ بر در شب بفکر قوت میگذارد و روز بہ تقاضائے قرض خواہان سکرات
موت میدانم کہ راہ آمد و رفت مردمان و رقائم مسدود است یا آن فیض رسان را
دلشکنی وابستگان مقصود کہ درین مدت ممدود گاہے تسلی نامہ شریف گرہے
از خاطر نکشود ناچار آدم اجورہ دار بدر یافت صحت مزاج و اظہار عسرت خرچ
روانہ خدمت شد مبلغ یک روپیہ در اجورہ بنام بردہ عطا شود و دیگر خرچ برائے
سدّ رمق متعلقان این خاندان عنایت فرمایند کہ چندے بسر برد زیادہ چہ تصدیع
رود **بخدمت والدہ** مشفقہ مکرمہ معصومہ کہ اسم شریف او در پردہ عصمت
است سلمہا اللہ تعالے بعد تقدیم لوازم عبودیت کہ شیوہ عقیدت نشان سراپا
فدویت است معروض رائے عالی میگرداند عرصہ چار ماہ گذشت کہ بدر یافت

۱۵ اخوان در جمع دو ادا برد مستعمل کنند ۱۲ مخصوص خطاب
۱۵ سکرات بفتح سختی جان کندن را گویند ۱۲ محمد غفار
عہ رمق بفتح را ... مہملہ در اصل نفس سلی گویند ۱۲

۱۶

عہ بمعنی خطاب ... عصمت نام او را ... معلوم است ... باظہار و دیگر کردن ... نامہ ...

کوائف خانگی مسرت اندوز نگشته موانعش بخیر باد ترصد که برخلاف ایام گذشته
بچگونگی حالات سرفراز فرموده باشند که رفع نگرانی خاطر گردد چارتهان سوسی
سرخ و دو تهان سفید چارخانه ابلاغ خدمت شد بمجرد رسیدنش رسید ارسال دارند
و تقید نوشت و خواند به برخوردار رعایت علی باید کرد چنان نشود که با طفلان اوباش
پیوستگی کرده اوقات عزیز رایگان گذارد زیاده چه دردسر دهد بخدمت والده
بجناب والده ماجده معصومه مستوره که اسمش رونق بخش پرده عصمت ست

مدظلہا بیت

جنت که رضای مادران ست	گوئی ته پای مادران ست

17

بعد از گذارش آداب قدمبوس عرض میدارد نامه والا مشعر بر طلب خرچ جهت
روبکاری شادی مکتب برخوردار سعادت اطوار محبت علی ورود سعادت
فرمود موجب عزت و امتیاز شد مبلغ شصت روپیه بر حسب ارشاد مصحوب
فرهاد سمت ترسیل یافته بنظر خواهد گذشت پیوسته تا دست داد دولت قدمبوس
بارقام شرائف نامجات سربلند فرموده باشند که باعث عزت و امتیاز در چشمان
است زیاده ادب ست بخدمت عمه صاحبه مشفقه سلمها الله تعالی
بعد از گذارش تسلیمات معروض باد سررشته روزگار برادر عزیز از جان عبدالرحمان
در زمره سواران حضوری قائم گردیده و اسپش هم بداغ رسیده عنقریب تعیناتی
هم با نوبت شهر بشود خاطر شریف جمع فرمایند وقت روانگی بمکان تعیناتی بمعه خرچ

سعادت اندوز خدمت گرامی خواهد شد و در موجودات آینده اسلوب روزگار عزیز القدر
یار محمد هم بکرسی خواهد نشست برائے اطلاع معروض داشت زیاده چه تصدیع دهد
بخدمت همشیرهٔ کلان همشیره صاحبه مشفقه مکرمه سلمها الله تعالیٰ پوشاک
معه دو جفت نعلین بانانی سرخ یکے مردانه دوم زنانه و بیست و پنج روپیه نقد و چار من
پخته برنج و ده آثار روغن زرد بار کرانده جهت صرف شادی ختنهٔ برخوردار میان
رحمت علی مصحوب رحمة الله ابلاغ خدمت شد اگرچه بسبب قلت لیاقت قبول
ندارد اما اگر بحسب نوازش کریمانه و شفقت مربیانه تشریف قبول پوشند دور از
الطاف نخواهد شد بجز در رسیدنش رسید بنوک قلم آرند و مدام از عنایت نامجات
سرفراز فرموده باشند زیاده چه نگارش رود بخدمت همشیرهٔ کلان پرده نشین
محفهٔ عزت حجله گزین پردهٔ حرمت همشیره صاحبه مشفقه سلمها الله تعالیٰ هنڈوی مبلغ
یکصد و بیست روپیه میرسد یقین است که به تهیهٔ اسباب ضرورت شادی
کار خیر نور چشمی پردازند و حتی المقدور دقیقه از دقایق تیاری آن فرو نگذارند و
تاریخ استقرار آن مفتح نموده بنوک قلم آرند که تا قریب ایام شادی بخدمت
رسیده شود زیاده فرصت و فراغ از کار و بار سرکار هیچ وجه صورت نمی بندد
که پیش از بیست روز آمده نشیند البته رخصت چار پنج روز طلبیده خواهد شد
چنان نشود که تیاری بعض اسباب موقوف بآمدن بنده باشد زیاده تصدیعه
نرفت بخدمت همشیرهٔ کلان همشیره صاحبه عالی قدر در مراتب بجای مادر

۱۵ ای حاضر بخدمت شما ۱۲ محمل خطاب
۱۶ یعنی این دو ... محمل خطاب
۱۸ ... محمل خطاب

سلمہا اللہ تعالے درین ولا یک نفر پرستار بعمر دہ سالہ بعوض مبلغ صد روپیہ
خریدہ برای خدمت شریف فرستادہ شد در خدمت دارند و در تلاش کنیزک
دیگرست انشاء اللہ تعالے وقت میسر شدن آن ہم خواہد رسید خاطر شریف
قرین جمعیت داشتہ باداے نماز پنجگانہ و تلاوت قرآن مجید و خیرات و مبرات
کہ ذریعہ نجات عقبے و وسیلہ لطف الٰہی ست پرداختہ باشند زیادہ چہ
تصدیعہ دہد رقیمہ زن بشوہر صاحب ذی شان مالک خانمان
سلامت بعد از اظہار عجز و نیاز معروض باد سامی نامہ معہ ہنڈوی مبلغ یکصد
روپیہ بر دکان بھگوان داس ساہوکار ورود فرمود مبلغ مذکور از دکان ساہوکار
مسطور بمعرض وصول آمد منجملہ آن مبلغ چار روپیہ بہر دیال بقال منجملہ قرض
آن رسانیدہ شد و مبلغ پنج روپیہ باخوند صاحب و مبلغ چہل روپیہ را غلہ
خرید و پانزدہ روپیہ بخرچ خانگی آمد چون موسم سرما بر سر رسیدہ درستی اسباب
زمستانی ہم ضرورتر از ہر ضرور و چون برخوردار نور بیگ بفضل خدا بعمر دہ
سالگی رسیدہ امسال درین فصل ختنہ آن ہم باید کنانید و نوکران شاگرد پیشہ
ڈیوڑہی بان وغیرہ را از دو ماہ چیزے نرسیدہ امیدوار تنخواہ اند ترصد کہ مبلغ
دو سہ صد روپیہ را تدبیر نمودہ در ماہ کاتک تشریف ارزانی فرمایند کہ از تہیۂ
این امور فراغت یابد زیادہ ادب رقیمہ زن بجانب شوہر علائق
و عوائق پناہ توابع و لواحق امیدگاہ سلمہ اللہ تعالی وابستہ دامن دولت

عوایق مرادف علایق است ۱۲ پیوستہ شدگان ای اقارب و خویشان ۱۲

بعد از عرض معروض میدارد که امور خانه داری نه کاری ست سرسری که متوسلان را
برزق توکل گذاشتن و اوقات بسری خود برزق معلوم داشتن رزاق مطلق امر
بکرم و ناموس و شرم فرموده نه بقطع رحم و منع کرم آنچه احوال شدت و بال بر
اطفال خورد سال میگذرد واقف آن قادر ذوالجلال نه مردم فارغ بال علاوه
آن قرض خواهان شام و سحر چون لشکر خطیر حلقه بر در دراند۔ غور و پرداخت
علائق از واجبات دانسته خبر گیران باشند یا همه وابستگان را بهیش خود طلبند
والا روز حساب پیش خدا چه جواب زیاده چه عرض نماید بخدمت مولوی صاحب
فیض رسان سراپا کرم مولوی بشارت علی صاحب سلمه الله تعالی بعد از تمنای
قدمبوسی و دستگیری معروض باد از روز اقامت شکارپور و مجاورت و منادمت
حضور این مفروق و مهجور بچه رو از خاطر دریا مقاطر دور افتاده شفقت دلی مقتضی
آن نیست که دور افتادگان بادیه حرمان بجوی خاطر بار نیابند مگر حرف یاد دوستان
از لوح سینه محو فرمودند والا تحریر نکات معنی و تفقدات باطنی را کدام مانع آینده را
اگر بجنب دریا دلی بساحل نشینان حرمان موج بحر شفقت بگذرد دور از کرم نباشد شعر

گر بگذرم بخاطر پاک تو باک نیست	خاشاک تیره تر دل دریا گذر کنند

زیاده صداع نیفزود بخدمت حاجی صاحب مشفق شفیق حاجی صاحب
مشفق مظهر فیض سلامت تمنای مواصلت و شوق دلی نه بچنان که بدستیاری
معبر محبره عبور توان نمود دست و پای زدن چه آبی بر روی کار آرد ناچار از

موج خیزان بحر مواج بساحل سلامت پاکشیده بمدعای میگراید از آنجا که احرام
بستگان کعبهٔ مقصود لنگر یاد کس پاندگان حرمان نمیگذارند و مناسک دلجوئی
دور افتادگان که حج اکبرست از دست نمیدهند آن نقاوهٔ رهروان حجاز از راه
مخدومی این منزل از چه راه پاکشیدند و فروگذاشت خیال مدینهٔ خاطر شکستگان
نمودند اگرچه در گذشته بجان ما مهجوران گذشت آنچه گذشت آینده را از خاطر فرو نگذاشته
بارقام حالات منزل و مقام تودد التیام سرفراز فرموده باشند زیاده بندگیست

بخدمت میان صاحب قبلهٔ فیض مرتبت والامنزلت سلمه الله تعالی

گذارش تمنای دیدار و آرزوی دربار رسمیات اهل روزگار دانسته تیزپای خامه را
بازپس کشیده بمیدان مدعا در جولانی ست که روزگار دربار نواب فلک اقتدار جاه
پایدار دو تا انفاس حیات مستعارست اگر دو چهره بسعی و تلاش آن حضرت بدست
آیند معاش خویش اساس ست که خیر طلب برین روزگار قیام ورزیده بدولت
دیدار فایض الانوار دولت جاوید اندوزد زیاده تصدیع ندارد بخدمت صاحبزادهٔ
والاشان تعالی قدر بلند مکان سلامت لوحهٔ سرمشق شرح شوق به نوخطان مکتب
فدویت سپرده بمدعای ضروری العرض میپردازد که چشم در انتظار نسخهٔ رفع تیرگی
سیاهی سفیدی گردیده و از پیشگاه مهر شعاع هنوز پرتو نینداخت اگر عنایت شود
زهی سعادت و نسخهٔ مثنوی میرحسن بموجب ارشاد نقل برداشته ارسال خدمت
شد بنظر گذشته باشد چون ایام عرس قریب ست خیرخواه هم بخدمت رسیده ذخیره

سعادت خواهد اندوخت زیاده تصدیعه حضور را ز ادب دور نخواهد بود فقط والسلام

قسم دوم طبقهٔ اوسط

بخدمت دوستی در مقدمهٔ نسبت فرزند دلبند نوشته شد

مشفق مهربان کرم فرمای مخلصان سلامت بعد از شرح شوق مواصلت که
مقصود بالذات محبان دوستی آیات ست مشهود رای باد که چون رشتهٔ ارتباط
جانبین طناب کشش دلهاست اگر شمع محفل جمهور گردد دور از محبت معنوی نباشد
و آن این است که برخوردار سعادت یار را بفرزندی آن مخلص اخلاص پرست اراده
دارم رجا که این استدعا را مقرون اجابت ساخته یکی از نتایج دودمان محبت را
نامزد فرمایند که عقد سلسلهٔ یگانگی خاطرنشین خاص و عام گردد از این معنی دست نکشند
به نگارش جواب باصواب پردازند که چشم براه و دیده و دل بنگاه است زیاده تصدیع

زرفت بصوب دوستی بحقایق و معارف آگاه میان محمد اعظم شاه
سلمه الله تعالی بعد شوق ملاقات کیمیا خاصیت مکشوف رای باد چون از سرچشمهٔ
فیض الهی رخت اقامت لشکارپور انداخته اند اگرچه خدمت حضور را تکلیف
دور رست در سراسر ذخیرهٔ نور آنا با سباب زندگانی این مهجور را اطلاع رود که اوقات
مستعار بچه سامان بسر برند یا تشریف آرند یا دور افتادگان را پیش خود طلب ارند
که جان مانده در قالب افسرده درآید که اسلوب معاشرت را شاید درین هر دو شق

۴۲

هرچه بخاطر آید و در دیده نیکو نماید از ارقام آن دست تنگ شد زیاده نوشتن زیاده

است بخدمت میان صاحب اعظم شاه صاحبدل نوشته

زاویه گزین گوشهٔ تنهائی و گوشه نشین زاویهٔ یکتائی حقایق آگاه میان اعظم شاه

سلامت هرچند عافیت در وحدت ست و انقسام طبیعت در کثرت ست

امّا اگر چندی بصورت فیض بخشی قدم رنجه فرمایند دور از مهربانی نخواهد شد

که اهل این دیار بانتظار قدوم میمنت لزوم بے اختیار اند. بهر صورت که

دست دهد باین صوب اقدام نمایند که عالمی مشتاق جمال است و جهانی

آرزومند وصال زیاده چه بر طرازد سیادت پناه نجابت دستگاه

میر محمد علی جیو سلمه العالی دریافته باشد که درین ولا باوجود این بے اسبابی و

بے سر انجامی تدبیر شادی کار خیر دختر نصیبه در الشان در شهر ذی الحجه بعد

عید که بُعد عرصهٔ بعید نیست در پیش دارند خاطر را حزن زده نمود که بچه صورت

انصرام خواهد یافت چون بدیدهٔ تعمق ملاحظه رفت نشان دادند که او تعالی مسبب

شاید که در پردهٔ تقدیر اسباب شایسته مهیا داشته باشد که انسان را از آن اطلاعی

نباشد پس درین صورت نظر بکارخانهٔ تقدیر داشته فکر و تعلق خاطر را بخود راه

ندهد که دستگیر درماندگان و کارساز بیچارگان بآسانی سر انجام این کار خواهد کرد

بمنه و کمال کرمه مشیخت پناه شیخ ظهور الله سنبلی شرافت دستگاه

شیخ ظهور الله جیو سلمه الله تعالی عنایت نامهٔ حضور غریب نواز که نامزد مرزا اعانت

زنده باد ۱۲ سلامت دارد او را خدای تعالی ۱۲ خط مهربانی ۱۲ مراد بادشاه است ۱۲ مقرر بنام مرزا جان است

۲۳

معہ حائل آن پیش ایشان فرستادہ شد لازم کہ مشار الیہ را ہمراہ بردہ عنایت نامہ
بمرزا موصوف رسانند وجواب آن نویسانیدہ حوالۂ نامہ بردہ نمایند کہ باز عنقریب
ارادۂ حضور میدارند وخود ہم عرض نمایند کہ آدم معتبر ست بنظر خواہد گذرانید
وجوابِ آن از پیشگاہِ حضور بنامِ ایشان خواہد آورد زیادہ چہ برطراز د بخدمتِ
شریعت پناہ قاضی صاحب شریعت پناہ فضیلت دستگاہ
سلامت میر چراغ علی وروشن علی فیمابین معاملہ ومعارضہ دارند دربرادری
بسبب نافہمیدگی جانبین تصفیہ نیافت لہذا ہر دو صاحبان بخدمت میرسند
یقین کہ جانبِ احدے نگاہ نداشتہ بموجبِ فرمودۂ کتاب اللہ وشریعتِ غرّا
بصورتیکہ درحق سر موے تجاوز نشود وحق بحقدار عائد گردد انفصال فرمایند کہ ۲۴
برحسب شریعتِ اطہر کسے از صراط المستقیم قدم برون نخواہد نہاد درین صورت
رضای خدا ورسول او ست زیادہ چہ برطراز د بحافظ صاحب مشفق
مہربان یکتاے قرآن خوانی حافظ غلام جیلانی سلامت باشند اوراق سیپارۂ
دل در فراقِ آن خوشخوان جون اوراق خزانی پریشان اگر صحت آیات محبت را
جائز داشتہ چندے زلالِ وصال در کام وزبان متعطشان چشم بجمال برند دور از اخلاق
نخواہد شد الحمد للہ کہ ماہِ صیام ہم نزدیک ست دل برای استماع قرآن شریف مملو
اشتیاق ست اگر اتفاق افتد زہے دولت مشتاق مسند ثواب ست و منتظر جواب
زیادہ ابرام زفت بمیرزا صاحب گلشن بیگ تمغہ دار مرزا صاحب مشفق

کرم فرمای مخلصان سلمه الله تعالی بعد از سلام و شوق اشتیاق ملاقات
مطالعه نمایند که میرزا انور علی و مهر علی از برادران قرابتی این خیر طلب اند چون بهر
پتالن روبکار ست اگر بسعی آن مشفق سر رشته جمعداری و دفعداری بدست
مشار الیهما افتد نهایت احسان اگر گنجایش نباشد در زمرهٔ یاران برادری با
نظر عنایت و مهربانی بر حال صاحبان موصوف مبذول گردد زیاده چه صداع
دهد بسمت راجه برائو صاحب مشفق رائو هر سهای مستاجر پرگنه رچهارائو
صاحب مشفق سراپا اشفاق سلمه تعالی خدمت حکومت پرگنه چهابدعای
دراز و استدعای بدرگاه بی نیاز بنام آن مشفق از سرکار ناظم ملک مقرر و مفوض
گشته الله تعالی مدام بحکومت شایسته قائم داراد درین صورت لازم است
که با ائمه داران پرگنه مذکور تعرض و مزاحمت بیان نباید که ائمه از حضور معاف
و سوای مال سرکار ست ازین لشکر دعا و همت باید طلبید خصوص حافظ محمد فاضل
که یکی از مهربانان و دوستداران خیر طلب ست در رعایت بر حال ایشان عنایت
احسان بر خیر خواه متصور است امید که حافظ موصوف و کل این فرقه مساکین عذب اللسان
و ممنون آن چشمه احسان باشند زیاده چه تصدیع دهد بمحبت الیتام لاله
سیتارام سلمه بعد از شوق مواصلت کثیر المباحثت که ثمرهٔ عمر مستعار دوستداران
اخلاص شعار است مکشوف ضمیر باد وعده که بتر سل حلقه کمان رفته شاید ایفای
آن در پیش نهاده اند والا تیر قامت در زیر بار انتظار آن کمانے نمیشد خلاف

رسم راستی بازی ست و حشمت در سخن پردازیست دانا بے صلاح و وفا وعدہ نبند

تا وعدۂ آن بوفا نہ پیوندد زیادہ چہ صداع دہد بخدمت مولوی صاحب

فضائل مآب فضیلت اکتساب مولوی نور الحق صاحب سلمہ العالی محمد اکرم طالب العلم

از مدت دراز تمنای خدمت دارد و تحصیلش تا مطولات ست دریافت شد کہ

بسبب کثرت سبق طلبہ وقت فراغت نیست اگر با وجود کشاکش وقت یک سبق

مشار الیہ پیش خود مقرر فرمایند بار منت بر دوستدار متصور مشار الیہ از باعث

جولانی طبیعت و محنت مطالعۂ کتاب لائق ست البتہ در صورت اقبال المعنی

نظر عنایت بر مومی الیہ دارند کہ تا عمر خود ممنون و شاکر خواہد شد زیادہ چہ بر طراز د

بمہربانِ دوستان خلیفہ ظہور اللہ جہان آبادی خلیفہ صاحب

مہربان کرم فرمائے دوستان خلیفہ ظہور اللہ جیو سلمہ اللہ تعالے اشتیاق دیدہا

عنانِ اختیار از دست ربودہ اگر اتفاق افتد برای دو روز از ملاقات خود مسرور سازند

بموجب ارشاد عالی آن مہربان جنگی خان سہ جفت نعلین کفش بر ہی میرسد قیمت

ہر سہ جفت مبلغ یک روپیہ دوازدہ آنہ قرار یافتہ منجملۂ آن یک روپیہ رسید باقی

دوازدہ آنہ را حوالۂ مشار الیہ سازند کہ بکفش دوز رسانیدہ شود دیگر آنچہ فرمایشات

درخورِ دوستدار باشد مقدمہ فیما بین واحد دانستہ بے تامل نگاشتہ باشند زیادہ

نوشتن زیادہ ست بمیر صاحب مشفق مہربان حافظ سید فیض اللہ

سلمہ علی میر صاحب مشفق مہربان کرم فرمائے من سید فیض اللہ جیو سلمہ تعالے

بموجب درخواست آن مهربان سیپارهٔ عم نوشته شد بسبب احتیاط بدست آدم
فرستاده نشد بعد انقضای عهد سعید که عرصهٔ قریب ست مصحوب برخوردار حبان الله
خواهد رسید و رسانیدن این صندوق اینجانب ذمهٔ آن مهربان ست اگر
درین روزها برسد از همه اولی والا شکایت باقی ست بروانی ایمعنی رسید تغافل
نه نمایند و مبلغ یک روپیه را تنباکو از اسامی خود خریده باید فرستاد قیمت آن از
عقب خواهد رسید زیاده چه نگارش رود بخان مهربان اخوان زاده
محمد حسین خان اخوان زاده محمد حسین خان سلمه الله تعالی یاد باد که در وقت
ملاقات بریلی وعدهٔ ارسال چوبدستی رفته وقت وعدهٔ آن دوستدار عصای خود
نموده یکدست چشم براه است موجب تعجب ست باوجود آمد و رفت مردمان چوبدست
بدست نیامده در صورت عدم ارسال آن حمل بر تغافل و تساهل ایشان نموده بازمی گارد
که رحمت الله آدم سرکار میرسد امید که چوبدست مذکور برحسب وعدهٔ خود حواله نام برد
نمایند که باین جانب خواهد رسانید درین مرتبه بترسیل آن اهمال نرود والا این معنی
یاد از عدم مروت آن محبت پناه خواهد داد زیاده نگارش نرفت بخان
مهربان غلام مرتضی خان سلمه الله المنان بیاض اخوی میر امام علی
صاحب حسب ارقام اخوی موصوف مصحوب جنگی خان رسید خاطر را مسرور ساخت
اگر کتابی دیگر مطلوب باشد این خانه را خانهٔ خود تصور نموده بی تامل باید نگاشت
چون فیمابین مغایرت نیست فرستاده شود و شیشه های گلاب معموله ارسال نرسید

اغلب که بنظر کاسه حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم امانت داشته باشند دار ارسال
آن اغماض نرود و از نگارش حالات مسرور نموده باشند زیاده چه بر طراز د
بمهربان شیخ معصوم علی شیخ صاحب مهربان شیخ معصوم علی جیو سلمه الله
تعالی دو سبوچه رُب مرسله آن مهربان که از کمال مهربانی فرستاده بودند رسیده
مذاق جان را شیرین ساخت اگر مثل و مشابهت آن بشیرینی دهد شیرینیش بالاتر
است و اگر تمثیل بشکر و نبات دهد فرع باصل نرسد خانه دوستی آباد الله تعالی آن
شیرین کلام را از همه مآرب و مقاصد دلی شیرین کام گرداناد آدم بحضور غریب نواز
اراده قدمبوس دارد و مطلبی که بخاطر دارند بذریعه عرضداشت عرض احوال ضرور است
زیاده چه نویسد بخدمت حکیم صاحب بحکمت مآب فضیلت انتساب
افلاطون منش بقراط طبیعت سلمه الله تعالی طبیعت از چند روز ناخوش و بمزه
است و اشتها مطلق ندارد اگر برای دو گهڑی تشریف آرند رفع عوارضات بیماری
بعد ملاحظه نبض آنچه تجویز شود بکار برد در صورتیکه بسبب شغل معالجه بیماران فرصت
و فراغ دست نهد این جانب را طلب دارند که بخدمت رسیده بمعالجه پردازد که
بدون آن فضیلت مآب طبیعت بدیگری راغب نیست زیاده چه صداعت
افزاید به محبت پناه شیخ مودت دستگاه شیخ رحمت الله
بحمایت الٰهی بوده سلامت باشند بیت

ما را ز آرزوی تو در دیده خواب نیست	بی روی دل فریب تو بودن صواب نیست

۱۵ قوله کاسه آه گویند که این در بیوتها اگر فلان کار مقصود من کرده شود در غسل یا در روغن یا در گلاب بکاسه نظر رسول علیه السلام یا نظر فلان بزرگ خواهم داد و این سخن در عرف بسیار اشهر است ۱۲ محصل خطاب
۲۰ رُب آنرا گویند که بعد از
۲۸
ساعتی سمیر ساعت از آن شربت شود و آنرا پخته کنند ۱۲ مهر منتخب
۳۰ نصاب اندازه معلوم میکرد
قطع بدیرنده نیست ۱۲ لازم است صاحب معول نصاب محصل خطاب دامنه دامنه

این دوری ضروری کار دو باستخوان طاقت رسانیده و مفارقت ضروری خواب
از دیده و آرام از دل شوریده و رمیده یکسر بیرون کشیده بیت

سوز ما را نیست درمان الغیاث	هجر ما را نیست پایان الغیاث

درینصورت اگر این تشنه کامان و خشک زبانان فراق را بزلال وصال و آب حیوان
دیدار شیرین کام سازند خیال بهبود و فلاح مهجوران و سر داشتن ازین رعایت
در نگذرند زیاده بجز تاکید مواصلت چه برطراز د عجب یک رنگ دو
با فرهنگ دوستی آگاه میر عبد الله سلامت باشند دست استماع
نوید آمدن ایشان از سفر و رسیدن بوطن این مهجور را از ورطهٔ اضطراب برکشیده
خاطر را مالامال مسرت بی اندازه گردانید مباهجتی و بشاشتی که بطفیل گوش
دست داد قلم از بیانش خط عجز میکشد لیکن چکنم که دیده را بدون جمال تسلی نیست
وحشت حالش اینکه بیت

سخن درست بگویم نمیتوانم دید	که میخورند حریفان و من نظاره کنم

چون گوش باستماع خبر فرحت اثر ذخیرهٔ مسرت اندوخت لازم که دیدهٔ حرمان
کشیده را نیز بنور دیدار منور سازند زیاده چه نگارش رود و رقیمهٔ شوهر
بجانب زن شمع فانوس عصمت و ناموس کرم حرم حمایت کریم باشند
هندوی های مبلغ کثیر میرسند هنوز شکایت بمیان نشست و نوکران شاگرد
و ڈیوڈھی بان بعدم یافت مواجب خود نالان نه معدن دفینه برآمده که زر بخروار

فرستند و اکسیر کیمیا بدست رسید که خاک را زر گرداند خرچ بموجب دخل باید

تا از عهدهٔ آن برآید هنڈوی مبلغ یک صد روپیه دیگر فرستاده شد خواهد رسید

ماهانه درماهه داران باید رسانید تا نوکران بیدل نبوده بکار و بار خود هوشیار باشند

گشتیبان را تقید رود که بر ڈیوڑهی همه شب بیدار باشد و از احوال جزو کل خانه

نویسان باشند که موجب دلجمعی گردد زیاده چه نگارش رود رقیمهٔ شوهر بحجاب

زن اهل خانه مونس یگانه همراز و نیاز بحرم حمایت بی نیاز باشند خط خیریت رسید

مضمونش من و عن دریافت گردید مرقوم بود که شادی کتخدائی برخوردار سعادت کیش

محمد درویش که بخانهٔ مظفر علی قرار یافته در پیش و اسبابش یکی از صد اندک از بسیار

صورت بسته و طرف ثانی مجوز شهر ربیع الاول بدریافت این معنی گل کامرانی برچید

صورتش این است که اسباب آن در کارخانهٔ مسبب الاسباب موجود و مهیا ست

نظر بر اسباب حق سبحانه و تعالی شانه باید داشت مضطرب نباشند این جانب

هم بعد یک ماه مبلغ تنخواه بوصول آورده میرسد اسباب بسهولیت و آسانی سرانجام

خواهد یافت اگر دست دهد درخت انبه باید خرید که همه را در کار خواهد شد و همواره

نویسان حالات باشند زیاده خیریت ست مهربان دوستان لاله صاحب

لاله بخشی رام سلمه الله تعالی اخوت پناه میر ناصر علی و میر قادر علی از سال گذشته

موضع بنجولیا و مونڈیا و خضر پور متعلقهٔ نظام پور از حضور به تشخیص خود دارند چون

پیشکاری کچهری کروڑ کاغذ و اصل باقی تعلق آن مهربان شنیدند بکمال مسرت و ابتهاج

گشتیبان بالف و یا و نون بر وزن ... منسوب بسوی گشت کنایه از چوکیداران خانه که در شب از گرد خانه بگردند ۱۲ محمد خطاب

عکس کامرانی در آئینهٔ خیال دیده از چند روز جهت وصل باقی مواضع خود آمد و رفت
کچهری دارند چون مبالغ مشار الیهما دام ظلهم در سرکار رسیده اند امید که از روی
واجبی وصل باقی بموے الیهما درست کرده رخصت سازند در صورت دیر حرج کار
سرکار است زیاده چه نویسد بدیوان پرگنهٔ بریلی دیوان صاحب مهربان کرم
فرمای غریبان سلامت خدمت دیوانی پرگنهٔ بریلی بر احباب مبارک باد بشکرانه آنکه
حق تعالی آن مهربان را بر غربا و نوع شرفا مسلط گردانیده تسلط کار شان بر خود وا
سادات و دیگر شرفا بکار خود حیران اند کسے نمی پرسند که کیستند و چون گردید بیت

تو کے بشنوی نالهٔ داد خواه	بکیوان برت کلهٔ خواب گاه

خدا را حاضر و ناظر دانسته این همه نعمای عطای او فهمیده مخلوقش را راضی و شاکر دارند بیت

دو بامداد گر آید کسے بخدمت شاه	سوم هر آینه در وی کند بلطف نگاه

نه آنکه در کار خویش بے پروا از درویش دولت و کامرانی اعتبار را نشاید امروز بریکے
و فردا بر دیگرے مصرعه مراعات هد کن برآیکے + زیاده چه طرازد بمهربان
دوستان حافظ سید فیض الله مخلص نواز اخلاص پرداز سلامت ایمائیکه
در صحیفهٔ هدیهٔ کلام الله رفته دریافت گردید بایع قرآن شریف هنوز در فریب مشتریان است
گفتارش سخن پردازی و زبان درازی و کردارش رو به بازی و حیله سازی روبرو
کلامش صلاح آمیز و در غیبت پیامش فساد انگیز تر لهذا هنوز بسبب ناچاری
انفصال نیافت انشاء الله تعالی بشرط خیریت در صورت بعیش مدست مشتری

۳۱ قیمت قرآن مجید ارسال نموده بودی ۱۲ محتمل خطاب
ای مشتریان را فریب میدهد ۱۲ محتمل خطاب
عفی عنه ساکن گارٔه از مضافات پیشاور

دیگر نخواهد رفت خاطر جمع داشته مبلغ هدیه اش موجود و مهیا دارند هر گاه که باصلاح خواهد آمد تقابض البدلین خواهد شد زیاده چه تعلیم آید بیمار دلنوازی که در فراقش دل از دست رفته بیت

بلبم رسید جانم تو بیا که زنده مانم	پس از آنکه من نمانم بچه کار خواهی آمد

جان من جانان من شاه من سلطان من سلامت صدف دیدهٔ این بیقرار روز بانتظار آن یار گهربار و شب باشتیاق دیدار ستاره شمار اگر قطرهٔ زلال وصال جمال آن شیرین مقال بکام این تشنه کام ریزد موجب زندگانی و حیات جاودانی است و الا جان قطره وار بگوشهٔ لب آویخته در چشم زدن چه کند بیت

کشتی که عشق دارد نگذاردت بدینسان	بجنازه گر نیائی بمزار خواهی آمد

بدوستی در شکایت عدم رسیدن خط نویسد. بیت

نهال دوستی بنشان که آخر آن بهار آرد	نشاید تخم دشمنی افگن که انجامش خمار آرد

مشفقا مکرما فرما سلامت دوحهٔ دوستی در مزرعهٔ دل نشاندن و از آب پاشی انهار اقلام باز ایستادن چه بار آرد چاه باید که تا شاخ و برگش تازگی یابد در صورت فراموشی بر بی آبی میکوشی پس چنین نباید تا سبزیش خلل نیابد از دیر گلدستهٔ مکاتبات حمایل بر دوش نگر دیده حمل آن بچه توان کرد اگر بر تغافل و تساهل قرار آرد در بهار دوستی ممنوع ست و اگر بر فراموشی نشاند این هم در محبت معنوی نامسموع پس درینصورت تخمش بخاک انداختن چه ضرورت بتازگیش کوش و الا همه یاد فراموش زیاده چه بر طرازد بسخن بسیار مستی آگاه بسر کرم الله سنبهلی سخن ساز دوست نواز

سلامت رہ نورد خامهٔ تیز آهنگ در مسافت شرح شوق پای لنگ لاچار ازین
داعیه پا بر کنار بوده مدعا نگار ست که تیر سخن به آماج رسانیدن و پیکانش نگاه داشتن
کار سرسری نتوان دانست تلاش معاش بوسه به پیغام نیست که از و نه
کام جان شیرین و نه لب و دهان نمکین بل این معنی حسرت زاد و تأسف افزای روزگار
بر اهل روزگار عشوه گر و کرشمه نماست که اگر روزپیشه گان در یک تیر نگاهش
پیکان بخود فرو برده از جا برنخیزند علاج شان برون از بیان ست و زخم آنان بی
درمان ست در صورت موجودی روزگار قدم پیش نمی افتد پس تلاش زبانی بی معنی
اگر آیند بهره بردارند و اگر نیایند چه بردارند به محبت منش میر محمد علی استظهارا
اخلاص شعارا سلامت عبارت آرای نوائی و دارائی ست که شایان این فن جز زن
زیب و سلکه بدن ندانند سخن شایسته کار دست بسته است دست یافتگان فکر بایسته
ایشان خاکسار را درین معنی بدنام کرده اند سوای پوستین ندارد استخوان بندی را
پی محکم باید که هر که بپوست نرسد استخوان بندی الفاظش کار و باستخوان ست آینده
چنین نباید که در زمرهٔ اهل این فن خجالت نیفزاید زیاده چه طرازد در تهنیت شادی
کتخدائی بدوستی نو کتخدا شمع افروز کاشانهٔ محبت و نور افزای محفل مودت سلامت
باستماع شادی کتخدائی آن سرو آزاد گلشن اخلاص امن دامن گل مسرت و انبساط فراهم اندوخت
و چراغ نشاط در محفل دلها افروخت باد بهاری باوراق درختان دف نواز و نقاره بلند
آواز غزل خوانان چمن یکسر بصدای نغمهٔ شادی و مبارکبادی پرداختند و مجلسیان

گلشن غلغل شادی بگردون رسانند الله تعالی مبارک و همایون کناد و قران السعدین را
به نتایج ثمرات عیش و عشرت مثمر و دیر بار گرداناد امید که نوید شادی توالد و تناسل
مسرت بخش دوستان باشند که موجب انفراح خاطر همان تواند بود زیاده ابرام زفت

تهنیت شادی کتخدائی خان مهربان خلت نشان شهباز خان

سلامت بساعتیکه نیرین سعدین مقرن بودند عروس دولت و مخدرهٔ اقبال منصهٔ
شبستان آن مهربان جلوه گر گردیده باستماع این نوید بشاشت جاوید تمام آغوش عروس
مسرت و انبساط گشت الله تعالی مبارک و همایون کناد آینده به نتایج سعادت
کامیاب گرداناد دوست بشاشت طلب را همواره بحصول مرادها شادی آمود یاد
داشته بدولت عظمی رسانانند فقط

در تهنیت تولد فرزند سعادتمند

بدوستی مهربان دوستان فیض رسان یاران سلامت باشند بعد شرح شوق
مواصلت صوری که بهین نتایج رهروان منازل اشتیاق ست مشهود ضمیر منیر باد
بشنیدن تولد فرزند ارجمند سعادت پیوند بیت

ماهروی مشکبوئی دل گشائی	جان فزائی دل فریبی مهوشی

که بساعت سعید قدم فرخنده بعالم ظهور نهاده ابواب انبساط بروی دل ها کشاد
و نوید طلبان را و دوستان بشاشت طلب را انبساط زیاده بحصول انجامید و
محبان را به محافل عیش جاودانی رسانید بر جمیع دوستان و محبان این سعادت اندوز
روزی باد امید که همبرین آئین همواره نوید شادیها خاطر مخلصان را شاد نموده باشند

زیادہ عمر باد و عیش زیاد در تہنیت تولد فرزند میر صاحب مشفق

مصرعہ سحرم دولت بیدار ببالین آمد ٭ میر صاحب مشفق فیض رسان من سلامت

اصغا رفت کہ در ساعت سعید نہال سعادت باہتزاز نسیم تولد در چمن جہان حمید
و نوید خواہان را از روائح مراد دماغ تازہ گردانید خاطر محبان چون گل خندان بخندہ
در آمد باغبان حقیقی بآبیاری فضل خود سرسبز و خندان داشتہ تا قیام چمن امکان زیست
و درست دارد و پیوستہ بدین وتیرہ اخلاص پرستان را باصغای مژدہ ہای دولت
شادان و فرحان داشتہ کام روای آمال ایشان گرداناد بمنہ و کمالہ کرمہ در تہنیت

شادی ختنہ فرزند بدوستے دوست یگان من محبت نشان من سلامت

بعد از اشتیاق ملاقات کہ اہم مطالب سالکان شش جہت است مطالعہ باد در ساعتیکہ
خاطر از ہمہ خیالات و تفکرات یکسو بود و دل را دولت انبساط مو بمو استماع یافت
کہ شادی ختنہ برخوردار سعادت اطوار محمد اکرام کہ سنت الاسلام و طریقہ دار الاسلام
است در آوان حمید صورت بست دل را مسرتے و نشاطے کہ روداد از شرح و بسط قلم
بیرون و افزون است پیالہ چشم تمنای جام بگوہر مراد و نقد آرزو برامود و اہل
احتیاج را فراغت و سیرچشمی رونمود اللہ تعالی باستماع دیگر شادیہا مسرور گرداناد

زیادہ چہ در تہنیت خدمت پرگنہ بخان مہربان غلام رسول صاحب

خان صاحب مہربان کرم فرمای دوستان سلمہ اللہ تعالی درین وقت بہجت رخست
کہ وضیع و شریف را مسرتے و بہجتے چہرہ کشا است مسموع شد کہ خدمت پرگنہ رچھا از سرکا

۳۵

بنام آن مهربان قرار یافت بلکه کارندهای ایشان در پرگنهٔ مذکور رفته بکار و بار
مرجوعهٔ خود پرداختند و نذر و پیشکش چنانکه معمول عاملان ست بر گرفتند بمجرد استماع
این نوید خاطر مشتعل بجذبهٔ مسرت اندوخت که در احاطهٔ تحریر نگنجد مبارک و همایون
باد و روز بروز مراتب خدمات افزون شواد یقین که همواره بنوید خدمات مسرور
نموده باشند که موجب خورسندی طبیعت ازان متصور ست زیاده خیریت ست
در تهنیت سالاری پلٹن بخان صاحب مشفق مهربان محمد کاظم خان سلمه الله تعالی
درین ولای بشارت نمای اخبار فرحت آثار رسید که خدمت سالاری پلٹن از
حضور مهاراجه بهادر بنام آن مشفق قرار یافته والوش بنام شیخ احمد و تهور خان مقرر گشته
و مهاراجه بر حال آن تفضل مآل بر حسب خوبی آن مهربان بسیار مهربان اند چنانکه همرکاب
رای منو ناته تشریف می آرند این نوید موجب فرحت و انبساط ظاهر و باطن شد و
از بس نشاط از پوست بر آمد الله تعالی آن مجسم مروت را بمراتب اعلی رسانیده
کامروای غریبان گرداناد و قریب بیست نفر جوانان سپاه پیشه کار آزموده در برادری
این جانب بیکار اند شنیدن این خبر فرحت اثر شادان و فرحان شدند اگر در سلسلهٔ
پلٹن صورت نوکری یا بند بهتر ست پذیرد از بهر بهتر خیال این معنی از خاطر نرود زیاده بس
و باقی هوس ست در تهنیت عید سعید بدوستی جهانی پلیس خنجر
مهرگانش قربان نعمت مشفق مهربان زندگانی بخش دوستان سلامت باشند
قدوم میمنت لزوم عید سعید اضحیٰ بر همه احباب مبارک باد از انجا که ملاقات دوستان

۵ رسم حاکمان است که بعضی مردم گوسفندان بعضی مرغان وغیره تحفه با مردم ایشان می آرند ۱۲ محمد خطاب
۹ و این ضد سالار است ۱۲ محمد خطاب
۱۰ سلامت دارد او را خدای تعالی ۱۲ محمد خطاب عفی عنه
۳۶

رنج اگر نیست اگر بتهنیهٔ اسباب اتصال پردازند و غبار ملال از دل مهجوران بردارند بجاست
شکر بدرگاه رب الجلیل بگذارد که بعد از مدت یک سال این روز سعادت اندوز روزی
گردیده مبارک باد **در تهنیت تولد فرزند و تعزیت آن بعد وفات**
نوشته شد خان من دوست یگان من محبت نشان من سلامت مسرتی و نشاط
مالامال باستماع نوید تولد فرزند جگر پیوند آن سعادتمند بر دلهای ما رو نمود و ابواب خرمی
بر روی دوستان یکدل کشود و مردم بوجه تمام نشاط از جامه بدر آمدند و بهجت و
انبساط بنیاد نهادند که گل خندان در گلشن سعادت خندید و سرو چمان در چمن دولت
چمید در عین این نشاط ستارهٔ نحوست بر آمد و هوای انقلاب زمانه دگرگونه وزید که
بیک ناگاه صرصر حوادث ممات آن نرگس شهلا و لالهٔ احمر را برگ برگ ریخت و یکبارگی
ابواب مسرت مسدود گردانید مسرت و شادمانی بشدت غم و الم مبدل گردید بیت

عیش دنیا را بقائی نیست دیدی غنچه را	یک تبسم کرد و عمری در پریشانی گذشت

درین غم جگر دوز دل پاره پاره شد هر چند دوستان دلی بانگشت تسلی یا تصبر تلقین مینمودند فائده نبود بیت

ساکن نمیشود به سخن آب چشم من	این درد ابتلا به تسلی فرو نشد

این غم جگر سوز را بکدام زبان بیان نماید شعر

ندیده است چشم زمانه بهم	نه آن گونه شادی نه این گونه غم

ناچار بصبر گرائید الله تعالی باز به نعم البدل آن بهین نتیجه دودمان شما را سرفراز
گرداناد بهر حال صابر و شاکر باشند زیاده چه نویسد در تعزیت اهلیه نوشته شد

نگارش رفت محبِّ جانی و دوستِ جاودانی سلامت بنوای زمانه نوعِ دیگر وزیده که چشمِ دوستان گاهی روی شادی ندیده اهلِ زمانه در گردِ غم اندوه بار روزگار گرفتارِ الم اقبال بهجت و بشاشت از جهان بر داشت و دولتِ مسرت از عالمیان روی بر تافت درین روزهای ماتم فزا خبرِ واقعهٔ هایلهٔ اهلِ خانهٔ آن یگانهٔ زمانه مسموع شد خاطر در گرداب غم و الم گرفتار گردید شادی جهان خال خال و غم جهان بسیار رباعی

دی روز پی گلاب می گردیدم	پژمرده گلی بروی آتش دیدم
گفتم که چه کردی که ترا میسوزند	گفتا که درین چمن دمی خندیدم

آخر الامر بصبر گراید ایشان هم برضای الهی صابر و شاکر باشند زیاده والسلام

در تعزیتِ پدر بدوستی نگارش رفت مهربانِ من کرم فرمای من ۳۸

سلامت خبرِ واقعهٔ جانکاه پدرِ بزرگوار آن یگانهٔ زمانه دوستان را در چاهِ غم انداخت و محبان را در زندانِ الم محبوس ساخت حیات بمنزلهٔ سکراتِ ممات گردید و زندگانی از بدن یکسو افتاده از نیجا روز در چشم شبِ دیجور شده و دلها از ذائقهٔ زندگانی بس دور چه درد دل غمِ جانکاه نکشاد و چه سیلِ درد بر دل راه نکشاد چون رهروان منازلِ حدوث و امکان را همین شاهراه در پیش است بجز صبر و شکیبائی چاره ندید بصبر گراید بیت

ای دل صبور باش بر آفاتِ روزگار	نیکو شود بصبر سرانجام کار تو

ایشان هم راه صبر پیش گیرند و کمر بندِ صبر مستحکم بر میانِ دل بسته بفاتحه و درود

وآن مسافر ملک بقا را یاد نمایند زیاده چه نگارش رود در تعزیت والده

بدوستی ارقام رفت - بیت

پیر گردون روز و شب اندر صدای ماتم است	غم فراوان درد افزون اندر و شادی کم است

محب بهتر یا دوست باصفا سلامت زمانه باز دست جهانیان کشاده و زبانیان را
در حلقهٔ ماتم نشانده باستماع خبر واقعهٔ جانکاه که والدهٔ ماجدهٔ آن مهربان ازین سرای فانی
رخت اقامت بربست و داغ غم مفارقت بر سینهٔ ایشان نهاد دوستان را
آب سرشک از سر گذشت و محبان را بطوفان غم درداد دنیا نه جای شادی است
و نه محل سکونت و آبادی بل سرای ست شب گذران و سفینه ایست مردم را روان
فلاح و بهبود از جهان برداشته اند و اهل جهان را در گردش تپش و سوز انداخته
اگرچه این غم نه آن غم ست که از خاطر فروشود و این ماتم نه آن ماتم ست که از دلها فرارود
لیکن بهرحال نظر بر بی ثباتی این مکان گذران داشته هردم برضای الهی شاکر
وصابر باید شد و پس مانده ها را دلجوئی و دلداری تسکین خاطر باید داد زیاده است

قسم سوم بطبقهٔ ادنی

بصوب برادر برادر عزیز القدر زیجان برابر اقبال آهنگ فتح جنگ بعافیت
باشند بعد شوق ملاقات بهجت آیات مطالعه باد قبل ازین برای خرید اسپ نوشته بودند
هرچند درینجا تلاش نمود بهتر نیامد چون خیال آن ناخن بدل بود درین قبیل اسپ گران دوس

۳۹

اسپ از هر دو دوار آورده اند منجمله آن یک راس اسپ سمند با عضای درست
و در قدم چیست هر یک عضو از اعضاے دیگر محبوب ترست به قیمت دو چند
روپیه قرار یافت چابک سواران را طلبیده ملاحظه کرانده قیمتش استفسار کرد که
بچند باید خرید گفتند که در بالست از دو صد روپیه کم نیست اگر پانزده روپیه یا بیست
روپیه بگذارد همان نفع است اغلب که بچنین تصفیه قیمت ده پانزده روپیه کم خواهد
شد درین صورت اگر مبلغ قیمت آن ارسال دارند خریده فرستاده شود و
انشاءالله در سواری خوش خواهد کرد درین امر هر چه صلاح باشد برنگارند زیاده چه

به برادر خورد نگارش رفت برادر عزیز القدر گرامی منش طال عمره شنیده
شد که زراعت موضع بخت پور سقیم ست لازم که ساخت موضع مذکور بر عایت
سازند و تسلی و دلاساے اسامیان بقدر و سازند چنان نشود که در صورت
سختی ساخت کنکوت رعایا فراری نشوند و آینده ده ویران نگردد در رعایت
رعایا آبادی موضع مذکورست هر یکے را راضی و دل خوش دارند و اسامی نادار
و نمیقدار را به تخم و تقاوی دست گیرند که در افزونی چنین و تردد بجان کوشند د
گوبند نامی اسامی که در فاضل پور گریخته نشسته است نامبرده را بدلداری و استمالت
آورده در موضع خود آباد سازند و اگر تمردی سازد همچنان برنگارند که دستک از
سرکار فرستاده شود مفصل باید نگاشت زیاده چه به برادر عزیز القدر عزیز از
جان من سلمه در بنوبلا نور خان افغان ناحق به تهمت خون شخصے گرفتار شد و هرگز

خون بذمهٔ مشار الیه ثابت نمیشود لازم که بسعی و سفارش در مخلصی مومی الیه بمقدور
خود دریغ ندارند **بیت** . گوش و چشم همسایگان اند

بشنو گوش از برای خواب چشم افسانها	سعی بهر راحت همسایه کردن خوش بود

بلکه ضمانت او درین مقدمه بر خود دارند که خان مذکور شخصے متدین و امین ست
و گاہے از مشار الیه این قسم حرکت و کار و بار بظهور نیامده بد خواهانش از فیلسوفی
خود گرفتارش کرده اند قطع نظر از رعایت حق جار و نفع همسایه و رفع و دفع ضرر از ان
در سعی الله ثواب عند الله محقق و ثابت ست بهر صورت سعی ضروری کنند
به برادر ارقام پذیرفت برادر بجان برابر گرامیقدر محفوظ باشند مسرت نامه
سرور افزا مشعر بر طلب خرچ موصول بمطالعه گردید بر کوایف مندرجه آن کماهی
آگاهی رفت صورتش این ست که برات تنخواه اینجانب با تمه سواران حضوری
به پرگنات شده هر قدر زر که وصول میشود بخرچ روز مره می آید آن قدر خرچ وفا نمیکند
که بایشان فرستاده شود انشاء الله عنقریب وقت حساب و بیباقی خرچ بوجه
احسن فرستاده خواهد شد خاطر جمع نموده از نگارش حالات خود مسرور نموده باشند
زیاده چه نویسد به برادر عزیز القدر به برادر عزیز القدر بهتر از جان بحفظ و
حمایت ایزد منان باشند بعد اشتیاق ملاقات که ثمرهٔ زندگانی زمرهٔ انسان در ان
منحصر ست مشهود ضمیر منیر باد دو دسته کاغذ کشمیری مهره دار مرسوله ایشان
رسید رقم دوستی بر صفحهٔ خاطر کشیده تدبیر ترقیم قرآن شریف پیش نهاد خاطر ست

وقتِ آمدن خود دو دستہ دیگر بہ ہمین قسم باید آورد و از تحایفِ آنجا مسرور باید ساخت
زیادہ چہ طرازد بکرامی قدر الف خان تحریر یافت عزیز القدر گرامی منش
الف خان بعافیت باشند مسرت نامہ بہجت انتما معہ ہنڈوی مبلغ بیست روپیہ
بدو قطعہ مرسولۂ ایشان رسید مسرت را باعث گشت مبلغ مذکور از دکانِ ساہوکار
بوصول آوردہ بخانۂ ایشان رسانیدہ شد بنا بر اطلاع بقلم آمد و آنکہ در مقدمۂ رسیدن
برخوردار فیض علی بہ لکھنو و استقامت مشار الیہ بمدرسۂ مولوی حسن صاحب
مرقومِ قلمِ دوستی رقم بود دریافت گردید صورتش این ست کہ برخوردار مذکور بہ جوشِ
خشک مغزی و شامت خود بے اطلاع و رخصت برخاستہ رفتہ و اصلاً خبر نبود
کہ بکدام جانب راہِ پیش گرفتہ اکنون از خطِ ایشان معلوم گردید کہ بلکھنو رخت اقامت
انداختہ خیر قسمت او ہمراہ اوست و گردشِ قسمت او کو بکو گرداند اگر در آنجا فہمیدہ
و ساعی تحصیل علم گردیدہ فبہا و الا آن نیکبخت را ترغیب خانہ دادہ روانہ این صوب
سازند کہ والدین متوحشی الیہ در مفارقت آن سنگین دل حالتے دارند کہ در بیان نیاید زیادہ
چہ نویسد بصوب فرزند نوردیدہ اقبال ہموارہ شادکام باشند شنیدہ شد کہ تاثیر
صحبت ناہموار دل برداز و از شعار شرفا و نجبا کہ آن تحصیل علم و مشق خط باشد شدہ اند
و مرتکب بیباکیہای نکبت امتزاج کہ افعال پوچ ست گردیدہ صحبت او باش را دوست
داشتہ از دولت پایدار مجاورت اخیار محروم ماند انجام این کار دست تغابن
بدندان گزیدن ست و حسرت بردن ست درین صورت اگر قسمت یار ست

آینده را متنبه باشند و براه راست آیند که هنوز وقت از دست نرفته است والا
جایش در دلِ اربابِ فضیلت و قابلیت نخواهد شد زیاده مختار اند فقط به برخوردار
اقبال آثار قلمی شد برخوردار کامگار بحفظ داور دادار باشند تا تاثیر روزگار
ناهنجار عقدهٔ لاینحل رو بکار ست که شخصے دیندار نامی در محکمهٔ قضا مستغاثی شد
که مبلغ شصت روپیه این جانب بذمهٔ دو تغان واجب الادا ست و کاغذ تمسک
بنامِ مشار الیه بدست دارد چون افلاسِ مومی الیه بوجه احسن روشن و هویدا ست
هر چند فهمانیده شد که دولت خان امروز بدولتِ گردشِ افلاک بیدولت ست
و دولت فراغت مشار الیه به بیدولتی مبدل گشته زر ندارد که ادا نماید دلِ نامرد
هیچ اثر نه کرده آخرش مستعد به بیحرمتی گشت ناچار بحکم حکیم ضیاء الله
و بصلاح شریعت پناه معاملهٔ مومی الیه به نصفا نصف تصفیه یافت اقرار داد از
ششماه نموده داد حق تعالے مشار الیه را از بارِ گرانِ این قرض سبکدوش
سازد زیاده چه برنگارد به برخوردار اقبال مند نگارش رفته
برخوردار اقبال مند شادکام باشند اینچه بیدولتی ست که آن سعادتمند باوجودِ
فراغتِ سبق و موجودیِ طبق بے اطلاع این جانب روانه لکهنو شده آرے
چه پیش آمده که درانجا رسیده بدو کلمهٔ حقیقتِ حال نپرداخت که بحسبِ اتفاق
آب و خورش به لکهنو رسیدم و درینجا تحصیلِ علم میکنم بخیریت هستم و همه را خاطر جمع
نموده دهند این معنی ها محض از حماقت و نادانی ست خیر اگر نوشت خواند و حصول

علم ساعی و سرگرم ست چندے درانجا مستقیم باشند و الا بر نادانی خود مقر بوده
اراده این صوب باید ساخت که دل والدین در مهاجرت ایشان حالت سیماب
دارند زیاده چه نگارد به برخوردار سعادت ممتلی قرب علی بعافیت باشند
چون علم و فضل شخصیت انسان ست خصوص نشان شرافت شرفا و نجبا قطع نظر
از اهلیت و قابلیت وجه معیشت شریف با قدر و توقیر درین زمانه همان تواند
۴۷ بود درین صورت لازم که مطالعه کتب مروجه و سبق هر روزه شعار خود دانند
و دل را از حصول این دولت بے بدل بکاهلی ندهند و الا دست حسرت بهمدیگر
مالیدن ست درین معنی مستعد و آماده بوده وقت را رایگان نباید داد باقی
۴۸ اختیار باقی ست به برخوردار تلمیذ سعادت نشان محمد زمان خان
برخوردار تلمیذ عزیز سعادت نشان محمد زمان خان بعافیت باشند دیر ست که گاهی تن
به نگارش دو کلمه خیریت و سلام و پیغام ندادند این معنی یاد از فروگذاشت ادب و
علم ست و عدم مزاولت نوشتخواند و کار قلم میدهد درصورت تصدیق این
مقال در حق ایشان بنده قائل ست لازم که آینده را بسرعت تمام ترکو شده
به نگارش خیریت نامجات مسرور نموده باشند که موجب بهبود ایشان ست و خرسندی
این جانب بغور این معنی رسیده به تحصیل علم و مشق خط و مسوده که زیور انسان ست
ساعی و سرگرم باشند زیاده اختیار باقی ست به برخوردار تلمیذ نگاشته شد
برخوردار جان عمر باغوش حمایت ایزد منان و برتر باشند گوشش زد گردیده که

که آن نور چشم در مشقت تحصیل علم و مشق خط شب و روز و مزاولت مسوده که جمال
و آبروی انسان ست بقلاوزی طالع و رهبری فضل الهی بجان میکوشند و صحبت
با صلحا و علما و مردمان قابل میدارند و باثر صحبت صالحان طبیعت راغب و مائل
است الحق مصرعه صحبت نیکان سودمند لازم که همبرین اطوار به تحصیل علم و
نوشت خواند خاطر را خورسند و دل را مسرور دارند الله تعالی بعمر دراز و دولت
ازدیاد رساناد زیاده لبس به برخوردار تلمیذ سعادت پذیر برخوردار
کامگار سعادت آثار بزیر سایه سایبان عاطفت الهی باشند ازان روزی که
اتفاق روانگی به رامپور افتاده دل بلهو و لعب در داده اوقات عزیز را بلاابالی
میگذارند و بازی گنجفه را سبق کتاب میدانند گاهی بنگارش خیریت نپرداختند
عدم نگارش حالات دلالت بر بازنهادارد و الا از کار نیک که دل بردارد و ایمنی
از خام طبعی هاست آخرش سود آن زیان ست و نفع آن نقصان باز چون وقت
از دست رفته تاسف خوردن و حسرت بردن سود ندارد اگر هوس داری بسعادت
کوش و الا درین غفلت دست خالی در آغوش ست باقی مختار اند به برخوردار
تلمیذ جهانجن رای محفوظ باد چند ماه است که نقل انشای نثار هنوز نشده معلوم
نیست که مشکلین خامه در جولانی سست پی ست یا عنانش بسبب سستی عروق
بدست نیست لازم که شبدیز خامه را بتازیانه انامل در میدان قرطاس جولان داده
این مهم بسر برند و درین معنی دست نکشند بنگارش حالات مسرور سازند زیاده چه

به برخوردار تلمیذ سعادت آمال موہن لال محفوظ باشند چون ایشان بکار دبار پرگنه
سلیم پور مسلط شدند خاطر بغایت مسرور شد او تعالی جمعیت روز بروز کناد جنگی خان
که یکے از دوستان و متوسلان خود دست نزد ایشان میرسد لازم که مشار الیه
را در زمرهٔ پیاده های سرکار نوکر داشته پیش خود دارند که مومی الیه مرد کار آمدنی ست
و بالفرض والتقدیر نوکران سرکار بمقدار تعداد شده باشند زیاده گنجایش نباشد
و دستک و چٹھی نامبرده ناغه نباشد که بوجه قوت معیشت ضروریه اوقات مستعار خود
بسر برده درین معنی حرف و حکایات بمیان نیارند زیاده چه فقط به برخوردار
گرامی قدر غلام حیدر بحفظ الهی باشند بعد از ادعیهٔ وافیه ترقی درجات
و عمر حیات مطالعه باد عریضهٔ ایشان بخدمت اخوی میر امام علی صاحب مصحوب
جنگی خان رسانیده شد نامبرده جوابش آورده بایشان رسیده باشد در خط
این جانب تقید فرمایش نقل نسخهٔ منتخب بوستان بنام آن گرامی قدر رفته شاید
که بگرامی نامه که نامزد ایشان ست هم ایمای رفته باشد اگر از امورات خانگی فراغت
عائد حال آن سعادت مآل ست کاغذ و روشنائی خریده فرستاده شود منتظر جواب
زیاده خیریت به برخوردار والا تمیز سعادت آمال بهاؤ لال
مردمک دیدهٔ سعادت و اقبال بهاؤ لال بحفظ ذو الجلال باشند بعد از دعای دیدار
بهروزی مطالعه باد چون ایشان اراده اصلاح مسودات ازین جانب دارند اولی
در اصلاح اگرچه بسبب کثرت سبق و صلاح این قدر فراغت ندارد که باصلاح خود

پردازد تا بصلاح دیگران چه رسد لیکن چون رعایت صلاحیت خاطر ایشان عزیز تر
اگر گاهے گاہے براے استصلاح آیند از صلاح آن برخوردار دست نخواهد
کشید صلاح آنکه بے تامل این خانه را خانهٔ خود دانسته ارادهٔ اینمعنی مصمم دارند و
در مشق شبانروزی ساعی و سرگرم باشند بمصدر تحسین لاله چترسین لاله روکش
نافرمان مصدر تحسین لاله چترسین محفوظ باشند بفضل مفضل حقیقی ایشان بر مسند
حکومت و دیوانی تعلقه نواب گنج متمکن گشتند لازم که بسادات و دیگر شرفاے مقدور
در سلوک راه مروت بیرون نشوند و دست تعدی متوسلان و متعلقان ایشان بر غربا
دراز نشود خصوص سادات قصبهٔ سنبهل که مساکین و سیف زبان انداز محتاجین
و مکلفین سادات موصوف احدے از بلیات سلامت نرفته علی الخصوص
ائمه داران موضع سهولیا و مونڈیا و خضرپور از متعلقان و برادران این جانب اند
آنچه در حق مشارالیهم رعایت و حق گذاری خواهد رفت باین جانب متصور و پیوسته
دعای غریبان گرفته باشند فقط به برخوردار تلمیذ ثمرهٔ شجرهٔ مهر ادرام پرشفا
محفوظ باشند بعد از دعاے جمعیت فواد مطالعه باد حلقهٔ کمان نوزکار ساخته
استادار رسال آن برخوردار در چلین گیر و دار انتظار رسید زهے کمان پرکار یکه دار
که گوشهٔ خاطر را رشک بهار گردانید خانه آباد چون کارخانهٔ استادان ازل بر
یک رنگ نباشد بدست رسی خود دست کشی تنگ چشمی بسته و ریشهٔ تنخم نسبت
در دلها دوانیدن جای خود در دل اهل دلان نمودن است مرحبا این بست بسیت

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند	وانکه این کار ندانست در انکار بماند

لازم که همبرین آیین فراخ دل کشاده پیشانی باید بود که موجب فراخ دستی ست
زیاده چه به همشیرهٔ خورد نگارش رفت همشیره عفیفه لعبا باشند مبلغ ده روپیه
برائے خرچ ایشان فرستاده شد خواهد رسید وقت رسیدنش رسید بر نگارند
و خاطر بحجت سابق خوانی و اطاعت ملائی میسر و زدارند از این جانب هم جلد میرسد
خاطر جمع دارند و تلاوت قرآن شریف را حرز جان کنند و نویسان حالات
باشند به همشیره عزیزه از جان شاد کام باشند برخوردار رحم علی در
لکهنو استقامت میدارند و بدستور معمول در مدرسه بطالب علمی مشغول اند
جاگیر هم بقدر گذران از پارچه و نان مقرر گشته از جانب برخوردار تفکر و اضطرا
بخاطر نگذرد و به تقید نگارش رفته که در طالب علمی وجه معیشت هم از سرکار پیدا
کند که وجه معیشت و قوت شرفا در تحریر و املا گشت چون برخوردار سلیقه شعار
بکار و بار خود هوشیار ست ساعی هر دو کار خواهد شد زیاده چه به برخورداری
نور چشمی راحت جانی بحمایت ایزدی باشند یک جلد قرآن مجید
بخط لاهوری بهدیه مبلغ بیست و پنج روپیه بر حسب الله تعالی آن نور چشم
بدست آورده جهت تلاوت ایشان فرستاده شد خواهد رسید غالب که بتلاوت
شبانروز مشغول باشند و ختم منزل ناغه نباشد که موجب سعادت و بهبود اهل
اسلام همین است پیوسته نویسان حالات باشند زیاده نگارش نرفت

۴۹

به برخورداری نورچشمی قلمی شد برخورداری نورچشمی بعافیت باشند بعد از دعای
درازی عمر و دیده بوسی مطالعه نمایند شنیده شد که بتوفیق ایزدی ختم قرآن مجید نموده‌اند
و مشق و محنت بسیار خط نسخ قرآنی بهم رسانیده‌اند خاطر مسرت اندوخت یقین که
درین امر سعی دریغ نداشته‌اند وان جانب عنقریب رسیده شادی نشره بوجه احسن
مینماید خاطر جمع داشته در تلاوت قرآن شریف و مشق خط قرآنی تغافل و اهمال
نباید کرد که عین خوشی این جانبست برای مثوبات دو جهانی بقدر یک سیپاره
تلاوت نموده باشند زیاده عمر دراز باد بدوستی نگارش رفت محب بدل
دوست دل بعافیت باشند یک معلم قابل قدر و استاد و اخوند ناظم که در خطوط متعدده
خوشنویس و در کتاب دانی و مسوده نویسی یکتا و در مراتب تعلیم برخورداران فایق باشد
بتلاش تمام و تفحص کمال بهم رسانیده همراه خود آرند و مواجب در ماهه مرحب قابلیت
و علم قرار خواهد یافت و از دقایق خدمت و خاطرجوئی اخوند موصوف دقیقه فروگذاشت
نخواهد شد و در صورت تعلیم برخورداران و کتاب خوانی و مسوده نویسی خدمتیکه
لائق و شایان استادان عالی قدر باشد بظهور خواهد آمد زیاده چه بقلم آید فقط
بدوستی نگارش رفت خلاصه دوستان عزیز القدر باز خان
بعافیت باشند دریافت شد که کشت نیشکر موضع رام نگر بسبب خشکی و بی آبی
خشک میشود و برباد میرود لازم که بتنه غله کو در رقم کشاده نمبرداران داده به نیشکر
آب دهند و برزمینیکه از دریا آب نرسد نهر کنانیده از دریا آب رسانند و بجائیکه

آب دریا لیاقت رسانی ندارد چاه ها کنانیده آب باید داد چنان نشود که بسبب
بے آبی نیشکر برباد رود بنوکر نوشته شد ستوده صفات محمد حیات محفوظ
باشند چون کاروبار شادی در پیش است خود را در نیجا رسانند و دو آثار پخته سپاری
و بست آثار شکر سفید همراه آرند و قبل از رسیدن خود نرخ بادام و خرما و دیگر میوه جات
تحقیق کرده خبر باین جانب رسانند که بموجب آن مبلغ قیمتش فرستاده هرچه در کار
باشد طلب داشته شود زیاده نگارش نرفت بنوکر نوشته شد زبدة الاقران
عبدالرحمن محفوظ باشند کاغذ وصل باقی خریف موضع هرهرپور و جمع بندی فصل ربیع
جلد درست کرده ارسال دارند و دو گاو میش اگر زاده باشند و شیر دهند نیز در این جانب
باید رسانند درین ولا پروانهٔ ملک اراضی نیجاه بیگه پخته از حضور بنام شیخ نثار الله درود
یافته لهذا مشار الیه میرسد لازم که اراضی بنجر افتاده از جائی نیک نموده و چک بسته
دهند و عذر میان فیار ندر زیاده زیاده بنوکر خانسامان خانه پرداز کاشانه آرا
لعل محمد خانسامان محفوظ باشند هنڈوی مبلغ دو صد روپیه بر دکان بهگوان داس
ساهوکار میرسد لازم که چهه روز حصول مبلغ هنڈوی بصلاح لاله هردیال متصدی
بنوکران بدهند و در خدمت و جانفشانی بامورات مرجوعه دریغ ندارد و احوال
فصل خریف موضع متعلقهٔ خود بنگارند که بچه صورت است و جهت دریافت
احوال و تسلی رعایا یکی مردم بموضع فرستاده باشند ازین معنی غافل نبوده نویسانیدن
احوال باشند زیاده په بنوکر نگارش رفت اعتضاد دوستان و معاون

مخلصان محفوظ باشند چار من پخته غله برنج هنسراج قابل استعمال و یک من پخته
روغن زرد در کار است لهذا چهکڑه و آدم به مبلغ بیست و پنج روپیه میرسد لازم که
برنج و روغن زرد از سلی بهیت خریده بار کرانده روانه اینصوب سازند و چار عدد
چارپائی و چار جفت نعلین چوبین نیز خریده باید فرستاد و پیوسته نویسان حالات باشند

بنوکر نوشته اعتضاد دوستان غفور خان بعافیت باشند چون ایام چنین
و تردد است لازم که برعایا تقیدات تردد کرده اسامی بی مقدور را به تخم و تقاوی
خبرگیران باشند که در افزونی زر است و جنس کامل بجان کوشند و کار بهوشیاری
نموده هر یک را رضامند دارند که رعایا مانند فرزندان است مگر سرکش و متمرد را
بشرط سرکشی سزا زنش و گوشمال دهند که از تمرد باز آید چنان نشود که تردد بی تردد گردد
زیاده تاکید **بنوکر** خدمتگار معتمد الخدمت نور محمد معلوم نمایند ایشان را برای افزونی
زراعت و چنین و تردد فرستاده شد چون ایشان بسیر و لاابالی میگذارند این کار در
حق ایشان فایده نخواهد بخشید لازم که در کاروبار مرجوعه خود هوشیار باشند و اگر
نتوانند بجای شما کس دیگر فرستاده شود درین باب قدغن دانسته حسب المسطور بعمل آرند

به نوکر معتمد الخدمت رسول خان معلوم نمایند که مساحت موضع رسول پور
به هوشیاری و دانائی باید ساخت که زراعت سرسبز و غله بسیار و موضع آباد
بلکه قرار است چنان نشود که بطمع رغبت نموده مال سرکار ضایع نمایند در صورت
تغلب و فروگذاشت گشت و زراعت باز پرسش خواهد شد و خجالت و پشیمانی عاید

۵۱

حال طامع خواهد گردید خبر شرطست گرد غفلت و ذهولت نگردند درین باب تاکید

دانسته حسب المسطور بعمل آرند زیاده چه نگارد به نوکر اخلاص آثار بهوانی زنار دار

محفوظ باد بمبلغ صد روپیه نزد گوبند کهار نزد آن اخلاص آثار فرستاده شد لازم که

پارچه سفید جهونه و ڈوریه چارخانه وغیره باریک پوشاکی قسم اول خریده همراه آرند که

جهت خرچ خانه ضرورست و چٹهی دستک راهداری بمهر چبوتره سایر هم میسر شد در راه مزاحمت

نخواهد شد درین باب تاکید دانسته حسب المسطور بعمل آرند زیاده چه به نوکر

نوشته شد عزت آثاری لاله بهاری محفوظ باشند مبلغ سه صد روپیه برای

خرچ سرکار غله درکار لازم که از مواضع غله بگیرند درین جا داخله نموده خواهد شد و شحنه ها

بر خرمن هر یک از اسامی نشانده و یک دانه بدون چٹهی بمهر این جانب برداشته نبرند

چون غله تیار شود وزن کرده یکجا نگهدارند و اندازهٔ وزن بنگارند که چه قدر غله تیار گردید

درین باب تاکید دانسته حسب المسطور عمل نمایند فقط به نوکر نوشته شد

روشن خدمتگار معلوم نماید ایشان رخصت بست روز بضرورت شادی گرفته

روانهٔ خانه شدند چون عرصهٔ دو ماه گذشت شاید قصد نوکری ندارند شاید آرام خانگی

خوش آمد و الا چه پیش آمد که این قدر عرصهٔ طول کشید بلد تر خود را رسانند و یا استعفای

نوکری دهند درینصورت دو ماهه وضعات ضابطه سرکار دادنی خواهد شد زیاده

تاکید دانند بحفاظت نشان ڈیوڑهی بان حفاظت نشان دولتمان

ڈیوڑهی بان محفوظ باد از ڈیوڑهی چنان هوشیار باشند که احدی از مستورات

---

۵۰ زننده و نشان ... صورت ۱۲ محمد خطاب

۵۰ وای شد ۱۲ زنار تاری باشد که هندوان در گردن اندازند و بغیر از هندوان دیگر اقوام از کفار ندارند

روز فارسی ... دری دارد و در افغانی ڈولی والی و کهار لفظ هندی است ۱۲ محمد خطاب

۵۱ چبوتره مقامی باشد که در آنجا محصول دروازه بگیرند ۱۲ شرح مولوی

۵۲ محمد خطاب

۵۳ بتکلیف و ضرر ... ۱۲ شرح مولوی محمد خطاب عفی عنه

۵۴ استعفای ... شرح مولوی محمد خطاب سلسله الوهاب

۵۵ نگهبان ڈیوڑهی ۱۲ شرح مولوی محمد خطاب سلسله الوهاب

وعورات برون یا اندرون خانه نگذارند و پرستاران سوای اصیل و دایه بر دروازه
نیایند و اگر یکے از پرستاران بدر خواهد رفت ذمهٔ ایشان است از ان دو تنخواه
فهمیده خواهد شد این معنی ذمهٔ خود فهمیده دقیقه از دقایق هوشیاری فرو گذاشت
نشود و مبلغ هفت روپیه در مواجب ماهانهٔ ایشان فرستاده شد از گلو آدم بگیرند
و از حالات سرگذشت خانه من و عن نوشته باشند درین باب تاکید مزید دانند
بناظر نوشته شد نظارت پناه بقبول ناظر معلوم نمایند چون ایشان را بر ڈیوڑی
معین داشته لازم که کاروبار ڈیوڑی به حفاظت و هوشیاری نمایند و از دروازه
یک آن جدا نشوند و از تیمار اسپ و شتر و دانه و کاه و خرخره غافل نباشند محض به اعتماد
۵۳ سائیس و ساربان نگذارند و در صورت عدم تیمارداری اسپ و شتر ذمهٔ ایشان
است از ایشان فهمیده شود درین باب تاکید دانسته حسب المسطور بعمل آرند بدایه
برخوردار نوشته دایهٔ برخوردار منور خان معلوم نمایند در خاطرداری و دلجوئی
مذکور سرگرم باشند و بے آرامی نور چشم جائز ندارند که خاطر طفلان نازک باشد در
صورت خاطر شکنی نور چشم موصوف قدر خود خواهد شناخت و در ماهانهٔ خود ماه بماه
از خانسامان گرفته باشند درین باب قدغن دانسته حسب المسطور عمل کنند فقط

۲۱ عورات جمع عورت است ۱۲ ... خطاب ... مولوی ... فیض ... ۲۲ ... ۲۳ ... ۲۴ ... ۲۵

قسم چهارم مشعر بر تمسکات شرعی و صورتحال و چکنامه و فارغخطی و ضامنی و قبض و سرخط مواجب و محضر و پروانه وغیره

محضر چون ادای شهادت موجب سعادت ابدی ست و کتمان آن باعث شقاوت ازلی ست کما قال الله تعالی و لا تکتموا الشهادة فمن یکتمها فانه آثم قلبه شهادت میطلبد و استشهاد بحق خواهد ضعیف عباد الله سید علی ولد میر علی بن روشن علی از قوم سادات ساکن چکلهٔ بریلی سرکار بداون مضاف صوبهٔ دار الخلافه شاهجهان آباد از سادات عظام و مشایخ کرام و قضات دار الاسلام و مفتیان ذوی الاحترام و متولیان مسند اسلام و چودهریان و قانون گویان راسخ الکلام و متصدیان مدار المهام و روسای شهر و جمهور انام خاص و عام برین معنی که موضع منهراپور یک صد بیگه اراضی املاک در سواد موضع نبی پور متعلقه حویلی بریلی از آبا و اجداد این سائل بصورت جاگیر آل تمغا و مدد معاش بموجب فرامین و پروانجات

ناظمان ملک کٹھر و دیگر اسناد حکام خارج جمع سوای مال سرکار ست مقرر و معاف
است چنانچه تا این زمان بران موضع و ملک مذکور قابض و متصرف ایم بقضای
الهی بتاریخ چاردهم محرم محرم وقت نیم شب در حالت خواب که هنگام غفلت و
بیهوشی ست آتش بخانه این سائل درزد تا از خواب بیدار شویم و برخیزیم آتش
بالائی گرفت ما و همه متعلقان جانهای خود را بسلامت برون غنیمت شمرده برون
شدیم تمامی اسباب خانه جزوی و کلی طعمه آتش بیدرنگ گردید کو اغذ اسناد که
در خانه در صندوقچه بود با تمه اثاث البیت در سوخته و خاکستر گردید هر کس که بر اثبات
این حال و صدق این مقال آگاهی و اطلاعی داشته باشد حسبةً لله برین قرطاس
گواهی و یا مهر خود ثبت نماید و اگر نوشتن نداند بدیگرے اجازت دهد که عند الله
ماجور و عند الناس مشکور خواهد شد تحریر بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الثانی پروانه
مدد معاش متصدیان مهمات حال و استقبال موضع بهوان تعلقه نظام نور
پرگنه حویلی بریلی سرکار بداون مضاف صوبه دار الخلافه شاه جهان آباد بدانند
بوضوح پیوست که سیادت پناه نجابت دستگاه میر باقر علی هیچگونه وجه معیشت
ندارد لهذا نظر بر استحقاق مشار الیه نموده یک صد بیگه پخته اراضی بطریق مدد معاش
بنام موصی الیه مقرر و معاف کرده شد باید که زمین بنجر افتاده قابل زراعت خارج
الجمع سوای مال سرکار از سواد موضع مذکور از جای نیک پیموده و چک بسته بتصرف
سیادت پناه مذکور واگذارند که حاصلات آن را فصل بفصل سال بسال صرف

۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷

۵۵ محمد خطاب

۵۸ دار الخلافت و دار السلطنت و مستقر الخلافت ... محمد خطاب

۵۹

ما یحتاج خود نموده بیاد الهی مشغول باشند و از سائر خرج و کل تکالیف دیوانی مزاحمت
نرسانند و سال بسال سند مجدد نطلبند درین باب تاکید تمام دانسته حسب المسطور
بعمل آرند تحریر بتاریخ بیست و پنجم شهر محرم پروانه جاگیر مدد معاش اسمی
عزیز القدر رای گردهر داس کروری بدانند بوضوح پیوست که موازی یکصد بیگه
پخته اراضی مدد معاش خارج جمع سوای پال سرکار در موضع فاضل پور عمله پرگنه
حویلی بریلی سرکار بداون مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد از قدیم الایام بموجب
فرامین و پروانه جات بنام سیادت مآب فضیلت اکتساب میر عنایت علی مقرر
و معاف ثبت است باید که نظر بر استحقاق مومی الیه نموده موافق معمول گذشته و پیوسته
معاف نمایند و بهیچ وجه مزاحمت نرسانند و سند مجدد نطلبند و حاصلات آنرا 56
بتصرف میر مذکور وا گذارند که صرف معیشت خود نموده داعی خیر باشد تحریر بتاریخ
دوازدهم شهر رمضان المبارک پروانه جاگیر مدد معاش مشیخت پناه شیخ
محمد نصیر سلمه العلی موازی یک صد بیگه پخته جریبی خارج جمع سوای پال سرکار
از سواد موضع نصو آنگله متعلقه نظام پور حویلی بریلی سرکار بداون مضاف
دار الخلافت شاهجهان آباد بموجب پروانه مصوب بندگان والی باصواب از
چودهریان و قانون گویان دفتر اراضی زمینداران و بوقوف میر فیض الله منصف
و بالکشن خاص نویس و کنکا بشن گماشته دار القضا و مهرلال گماشته و چودهری و
قانون گوی و پتواری و درویشن جریب کشان و اکبر نشانی نمبر وار مزرعه جریب

وطول این حدود اربعه مفصله ذیل نمایند و چک بسته گرانده بتصرف مؤمی الیه

واگذاشت گرانده داده شد که حاصلات آنرا صرف باحتیاج خود نموده داعی خیر باشند

حد شمالی	حد جنوبی	حد غربی	حد شرقی
متصل تالاب	ملزق بباغ	متصل بخالصه شریفه	ملحق بملک نعمت

پروانه اسمی داروغه عدالت عزیز القدر ابراهیم خان سلمه بوضوح پیوست که

فضیلت مآب کمالات اکتساب مولوی نور الحق بهیچ صورت وجه معیشت ندارد

لهذا نظر باستحقاق فضایل مآب مذکور مبلغ یک ونیم روپیه یومیه از ابتدای غره

رجب المرجب سنه هجری مقدس بر چبوتره عدالت چکله بریلی بنام فضیلت اکتساب

مذکور مقرر نموده شد باید که از تاریخ مذکور بر روز بلا توقف بمشار الیه رسانیده باشند که

بوجه معیشت و مصارف طلبه نموده بدرس لله مشغول باشند درین باب تاکید مزید دا

حسب المسطور بعمل آرند تحریر بتاریخ غره رجب المرجب تمسک مبلغ بنام

نوری ولد کالی منکه نوری ولد کالی سفید باف ساکن موضع رجولا ام چون مبلغ

بیست روپیه از کلو سفید باف ذمه خود واجب الادا دارم اقرار آنکه مبلغ مذکور

عند الطلب ادا نمایم و عذر و حیله بمیان نیارم بنا بران این چند کلمه بطریق تمسک

واقرار نامه نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد تحریر بتاریخ دوم شهر شوال فقط

تمسک بنام دوست محمد ولد نور محمد ساکن قصبه جهان آباد

چون مبلغ پنجاه روپیه از رحمت الله آهنگر بطریق قرض گرفته بتصرف خود آوردم

اقرار آنکه مبلغ مذکور بوعدۂ چهار ماه بشار الیه رسانم و ادا سازم و هیچ عذر و حیله بمیان نیارم
بنا بران این چند کلمه بطریق تمسک نوشته دادیم که عند الحاجت حجت باشد تحریر بتاریخ
دوم ماه رجب المرجب **تمسک بنام عبد الحکیم** منکه عبد الحکیم ولد عبد الرحیم قوم افغان ساکن
شاه جهان پورام چون یک اسپ چار ساله به قیمت مبلغ یکصد روپیه از نعمت خان
اورک زائی بطریق قرض گرفته ام اقرار مینمایم که مبلغ قیمتش در شش ماه بشش قسط بیست روپیه
ماهانه بشار الیه رسانم و ادا کنم و هیچ عذر بمیان نیارم بنا بران این چند سطور بطریق تمسک
نوشته داده شد که سند باشد بتاریخ چارم شعبان المعظم **تمسک امتیازی یادداشت**
آنکه چون مبلغ صد روپیه از رحمت الله بطریق دستگردان گرفته بتصرف خود
آورده ام اقرار آنکه انشاء الله تعالی جل شانه مبلغ مذکور بدو ماه ادا سازم و هیچ عذر
بمیان نیارم اگر در ادای مبلغ مذکور از وعده مهلت زود پنجاه و صد روپیه بدهم بنا بران
این چند کلمه بطریق اقرار نامه نوشته داده شد که سند باشد بتاریخ یازدهم ماه رمضان المبارک
تمسک ضامنی سرکار از نوکر منکه شیخ فیض الله ملازم سرکارام چون که
حاضر ضامنی باهم پیاده های ذیل که در برادری اعظم خان سالار نوکر شده اند برضا و
رغبت خود حاضر ضامن شد حاضر ضامنی نوشته داده شد اقرار آنکه اگر احدی از ایشان
بدون رخصت و موجودات جای رود حاضر کرده دهم و اگر حاضر کرده نتوانم از عهدہ آن جواب گویم
تمسک مال ضامنی منکه یار علی ولد رحم علی از قوم سادات ساکن بریلی ام
چون از دشمن علی ولد کرم علی مبلغ هشتاد روپیه بضامنی این جانب از کریم الله

قرض گرفته بتصرف خود آورده ضمان آن بمن ست انشاء الله مشار الیه بوعده سه ماه
مبلغ مذکور را ادا خواهد کرد و اگر بر تقدیر در ادای مبلغ مذکور تخلف ورزد و ادا نسازد
ذمه من ست از عهده آن جواب گویم بنابران این حروف بطریق مال ضامنی نوشته داده شد
که سند باشد **تمسک حاضر ضامنی** منکه شیخ محمد ولد شیخ احمد ساکن بریلی ام چون
نعمت الله ولد رحمت الله مبلغ پنجاه روپیه روشن بذمه خود واجب الادا دارد
و وعده یک ماه نموده که دام دام بموجب وعده ادا سازم این جانب ضامنی نموده که
مومی الیه را حسب وعده حاضر نموده سازم و اگر حاضر نسازم از عهده آن جواب بگویم
بنابران بطریق حاضر ضامنی نوشته داده شد که در ثانی سند باشد بتاریخ چارم شهر شعبان
تمسک ضامنی از طرف وکیل منکه هردیال وکیل سرکار احمد خان ام چون چار نفر
پیاده معرفت خود نوکر نگهداشته دادم اقرار آنکه اگر احیانا احدی بے رخصت
سرکار رود و بسرکار دیگر نوکری کند ذمه بنده است از عهده آن جواب گویم
بنابران این چند کلمه بطریق ضامنی نوشته داده شد که در ثانی سند باشد
فارغخطی سرکار باسم رام سنگه مزارع فارغ خطی باسم رام سنگه
مزارع آنکه محصول کاشت ذمه مشار الیه بابت سال ۱۲۰۱ سنه فصلی معرفت مشار الیه
دام دام بیباق نموده شد دامی و درمے باقی نیست و نمانده لهذا این چند کلمه بطریق فارغخطی
نوشته داده شد که سند باشد تحریر بتاریخ پنجم شهر شوال المکرم **فارغ خطی نوکر بابت**
طلب سرکار منکه روشن سائیس ملازم سرکار محمد خان ام چون مبلغ طلب خود از

سرکار لغایت آخر ذیحجه وصول آورده بتصرف خود آوردم دامی و درمی باقی نیست و نمانده
و اگر بعد ازین دعوی نمایم در شرع شریف دروغ گوی باشم بنابران این چند حروف بطریق
فارغ خطی نوشته داده شد که سند باشد مورخه بست و نهم ذالحجه ۱۲۰۱ سنه هجری مقدس فقط

فارغ خطی بابت قرض منکه نعمت خان ولد بیرم خان قوم افغان غوری ام
چون مبلغ شصت روپیه این جانب بر رحیم خان واجب الادا بودند مبلغان مذکور
دام دام از مشار الیه وصول یافته بتصرف خود آوردم چنانکه دامی و درمی ذمهٔ مومی الیه
باقی نیست اگر ثانی الحال دعوی نمایم عند الشرع باطل است بنابران این چند کلمه بطریق
فارغ خطی نوشته دادم که عند الحاجت بکار آید تحریر بتاریخ ششم شهر رجب المرجب فقط

قبض الوصول مبلغ از سرکار منکه رحمت خان ولد همت خان جمعدار قوم
افغان ملازم سرکار نواب فیض الله خان بهادرم چون مبلغ هزار روپیه بموجب وا
حضور در وجه طلب از تحویل موجی لال فوطه دار وصول یافته تقسیم یاران برادری نموده
شد لهذا این چند سطور بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد بتاریخ
دوازدهم ماه جمادی الثانی **قبض حاضر ضامنی وصول** منکه شیخ محمد شریف
وغیره پیاده ها ملازم سرکاریم مبلغ صد و بیست و پنج روپیه در وجه طلب خود باقی برادرد
من ابتدای شعبان ۱۲۰۱ سنه هجری لغایت آخر شوال سنه الیه از تحصیل ٹپه جوبلی چکله
بریلی از تحویل رام رتن فوطه دار وصول یافته در تحت تصرف خود آوردیم بنابران این
چند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که سند باشد تحریر بتاریخ دهم شعبان المعظم

قبض هنڈوی منکه شیخ کریم الله ولد کرامت الله ام چون مبلغ صد و شصت
روپیه بابت هنڈوی فرستاده ثناء الله از دکان شاهوکار بخشی رام وصول یافته
در تحت تصرف خود آورده ام بنابران این چند کلمه بطریق قبض نوشته داده شد که سند باشد فقط

قبض یومیه داران منکه میر احمد پیرزاده یومیه دار چکله بریلی ام آنچه مبلغ دوازده صد روپیه
راتنخواه بابت یومیه سنه ۱۲۰۱ فصلی از سرکار براشرف خان تعلقه دار ایی وغیره موضع
متعلقه حویلی بریلی شده بود تمام و کمال از مشار الیه وصول یافتم لهذا این چند
کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد مورخه سوم
ماه رجب المرجب سنه ۱۲۰۸ هجری مقدس

محلکه وکیل منکه درگا پرشاد وکیل ملازم سرکار
خانصاحب خان محمد خان ام چون بعهده وکالت خان صاحب موصوف نوکر شده
ام اقرار آنکه اگر ثانی الحال در تحویل جیتھه یا دیگر امورات تفاوت رو دهد از عهده آن جواب
گویم بنابران این چند کلمه بطریق محلکه نوشته داده شد که عند الحاجت بکار آید مورخه چهارم
شهر رمضان المبارک

محلکه حکم منکه امیر الله ولد فقیر الله ام چون معامله این جانب
از شیخ رحمت الله در مقدمه قرض در پیش ست آنچه شیخ داد و میر احمد که حکم معامله
مایان اند تصفیه کرده دهند و انفصال نمایند این جانب را قبول ست از انفصال
مشار الیهمان بکسر مو تجاوز نمایم بنابران این چند کلمه بطریق محلکه نوشته داده شد که
بکار آید المرقوم هشتم ماه رمضان المبارک

عاریت نامه زمین منکه نور محمد خان
ولد شایسته خان قوم افغان لودی ام چون دو بیگه پخته اراضی سکنی در بریلی محله

نعلبندان از محمد یار خان زمیندار و مالک بطریق عاریت برای سکونت گرفتم تا دمیکه
در زمین مذکور سکونت دارم دعوی ملکیت نه نمایم و هرگاه مالک طلب کند واگذارم
و بجای دیگر سکونت اختیار کنم مگر قیمت عمله آنچه از روی واجبی چار مرد آدمی مقرر نمایند
بگیرم بنابران این چند حروف بطریق عاریت نامه نوشته دادم که سند باشد المرقوم
سوم ماه شعبان المعظم **عاریت نامهٔ حویلی** منکه رحم خان ولد کرم خان ساکن
بریلی شهر نوام چون حویلی خام دو کوٹھه مسقف به سقف چوب ابنه و دو جفت در بند از
قادر خان که مالک حویلی ست برای سکونت خود بطریق عاریت گرفتم هرگاه که روزگار
حسب دلخواه میسر آید حویلی خود تیار نمایم و حویلی مذکور بمالکش بگذارم هیچ عذر و حیله
بمیان نیارم بنابران این چند کلمه بطریق عاریت نامه نوشته دادیم که سند باشد المرقوم
سوم رمضان المبارک ۱۲۰۸ هجری مقدس **آزاد نامهٔ غلام** در محکمهٔ قضا اقرار صحیح شرعی نمود
مخبر باسم و نسب خود احسان الله ولد هدایت الله برین وجه که شریک نام غلام
سبز فام طویل القامت صحیح الاعضا ریش و بروت آغاز که از ورثه پدر خاص ملکیت
من ست غلام مذکور را برای خدا بالطوع و رغبت خود آزاد کردم و بعد از من هیچکس را از
وارثان من بروی حقی و دعوی نیست لهذا این چند کلمه بطریق سند نوشته داده شد
که سند باشد المرقوم سوم ماه شوال **عاق نامهٔ پسر ناخلف** منکه رحمت ولد بڈها
سفید باف ساکن بریلی ام چون از نور گل پسر کلان خود ناراض و ناخوش ام و خدا از وی
راضی مباد مشار الیه را از فرزندی خود عاق کردم و از حقوق دو ورثه خود برون کردم

و بعد از من ورثه باو می رسد اگر دعوے ورثه نماید باطل باشد بنابران این چند کلمه
بطریق عاقنامه نوشته شد که سند باشد المرقوم دویم رمضان المبارک سنه فلان

قبولیت تعلقه منکه شیخ امام بخش مستاجر گماشته مرزا محمد بیگ ام مواضعات
متعلقه کهلپور بمقابله شش هزار و شش صد و پنجاه و سه روپیه جمع سال تمام بهمه
جهت بالعد و خام من ابتدای سنه ۱۲۰۱ فصلی لغایت آخر سنه الیه برضا و رغبت خود
قبول کردم اقرار آنکه رعایا را از حسن سلوک خود راضی و شاکر داشته در افزونی
مال سرکار و آبادی سعی موفور بکار برم و مبلغ مذکور فصل بفصل داخل سرکار نموده
باشم اگر خدا نخواسته آفت ارضی یا سماوی روی دهد موافق بربست پرگنات
قرب و جوار بعد تحقیقات آئین حضور مجرا بگیرم و اگر احیانا در میان فصل پاے
عزل بمیان آید بنده حسب الخرج مجرا بگیرم المرقوم پنجم ماه ذوالقعده سنه ۱۲۰۸
هجری مقدس پټه تشخیص از سرکار قول و قرار پټه تشخیص باسم شیخ امام بخش
مستاجر گماشته مرزا محمد بیگ آنکه مشار الیه را مواضعات تعلقه کهلپور بمقابله مبلغ
شش هزار و شش صد و پنجاه و سه روپیه جمع سال تمام بهمه جهت بالعد و خام معه
صرف و ابواب من ابتدا سے سال سنه ۱۱۹۲ هجری مقدس لغایت آخر سنه الیه از سرکار
مقرر و مفوض نموده شد باید که بحسن سلوک خود رعایا را راضی و شاکر داشته در توفیر
جنس کامل کوشد و مبلغ مرقومه فصل بفصل داخل فوطه خانه سرکار نموده باشد و دامے و درمے
بے سند سرکار بخرچ نیارد و اگر خواهد آورد مجرا و محسوب نخواهد شد بنابران این چند کلمه

بطریق پٹہ تشخیص نوشتہ دادہ شد کہ ثانی الحال سند باشد تحریر بتاریخ نوزدہم
ماہ ذی القعدہ پٹہ تشخیص باسم نوازی مقدم موضع ہر دو آنکہ آنچہ در سال سنہ ۱۲۰۸
فصلی بموضع مذکور چین و تردد سعی نماید پورج معہ خرچ نیشکر پنبہ باری سفہ تحریر بتاریخ
نوزدہم شہر ذی الحجہ سنہ ۱۲۰۸ ہجری مقدس داخلہ باسم جعفر خان عامل پرگنہ
شیر کوٹ وغیرہ آنکہ مبلغ سی ہزار روپیہ بابت قسط جبیت معرفت خان مشار الیہ در
تحویل رام رتن فوطہ دار داخل خزانہ سرکار گردید المرقوم پنجم شہر رجب المرجب سنہ ۱۲۰۸
ہجری مقدس داخلہ موضع داخلہ مبلغ بیست و پنج روپیہ از تحصیل موضع بہار
معرفت ہٹو کوتوال داخل سیاہہ سرکار گردید تحریر بتاریخ چارم شہر شعبان سنہ فلان
سرخط مواجب باسم اخوند عزت اللہ آنکہ مبلغ پنج روپیہ و ہشت آنہ ماہانہ
مقرر شد باید کہ در تعلیم برخوردار عزت علی و محبت علی ساعی بدل باشند و مواجب خود
ماہ بماہ گرفتہ باشند المرقوم بستم ماہ رمضان المبارک سرخط مواجب اخوند
باسم اخوند شیخ امام الدین آنکہ مبلغ چار روپیہ و ہشت آنہ کہ نصف آن مبلغ دو روپیہ
و چار آنہ میشود سوای خوراک و عیدی و آغازی و جمعگی و زمستانی درماہہ مقرر نمودہ
شد لازم کہ در سعی تعلیم برخورداران احمد خان و محمد خان وغیرہ پرداختہ باشند و مواجب
خود ماہ بماہ گرفتہ باشد تحریر بتاریخ غرہ شہر رجب المرجب سنہ فلان سرخط مواجب
سائیس باسم کلو سائیس آنکہ مشار الیہ را برای خدمت تیمار اسپ بدرماہہ دو روپیہ
سکہ حالی سوای خوراک نوکر داشتہ ام لازم کہ از کار و بار عہدہ خود ہوشیار باشد

واگر چیزے از تحویلِ خود گم کند جواب گوید واگر خود بے رخصت برود دو ماہہ وضعات
ضابطۂ سرکار بدہد المرقوم نہم ماہِ ذی الحجہ سنہ ۱۲۰۸ ہجری مقدس سرخط مواجب
گاڑی بان باسم دوستے گاڑی بان آنکہ نام بردہ را بضمانت نورا گاڑی بان
بمواجب دو روپیہ در ماہہ بر چھکڑہ نوکر داشتہ شد لازم کہ بکار و بارِ چھکڑہ وخدمت
ٹرگاوان ہشیار باشد واگر چیزے از عہدۂ خود گم کند جواب گوید واگر بے رخصت
جائے رود دو ماہہ وضعات ضابطۂ سرکار دہد المرقوم دوم جمادی الثانی سنہ فلان
دستک طلب از مواضع دستک باسم ہری رام مقدم موضع بھوانگلہ زرفوطہ
بابت باقی فصل خریف یکصد و پنجاہ روپیہ ودہ آنہ داخل فوطہ خانۂ سرکار سازد تحریر
بتاریخ پنجم شہر صفر المظفر سنہ ۱۲۰۸ ہجری مقدس دستک راہداری راہداران و
گذربانانِ طرق و شوارع بدانند یک بھنگی شکر تری و یک بھنگی برنج شکارپوری بحضور
حضرت میان صاحب میرود لازم کہ بعلت محصول راہداری مزاحم نشوند و از حدودِ
خود بسلامت بگذرانند درین باب قدغن تمام دانستہ حسب المسطور بعمل آرند المرقوم
نہم ماہ رجب المرجب ایضاً دستک راہداری راہداران و گذربانانِ طرق و
شوارع از بریلی تا رام پور بدانند یک من و بیست آثار سیپاری و چہار من شکر تری برائے
خرچ شادی از بریلی تا رام پور میرود باید کہ بعلت محصول راہداری مزاحم نشوند درین باب
تاکید دانند فقط چہرہ سپاہی میرزا نور بیگ ولد مراد بیگ گندم رنگ فراخ
پیشانی گشادہ ابرو پیش چشم بلند بینی ریش و بروت آغاز زخم سنگریزہ بر پیشانی و دو خال

متفرق بالای گوشہ عارض جانب راست خال سیاہ بر بینی جانب چپ ملازم سرکار گردید
ایضاً چہرہ سپاہی رحمت خان ولد عنایت خان گندم رنگ فراخ پیشانی
پیوستہ ابرو و ریش سیاہ زخم شمشیر بر کلہ جانب راست و داغ چیچک متفرق بر پیشانی
جانب چپ بتاریخ بیستم ماہ رجب داخل بلازمت گردید چہرہ اسپ اسپ
رنگ دو رکابہ چار سال سیاہ چشم شاہ گام داغ سنگریزہ بر کلہ جانب راست و داغ
سفید بمقدار برگ پان بر پیشانی زخم شمشیر بمقدار دو انگشت متصل سم بر پای راست
پیشین و داغ عین بر کفل جانب چپ چہرہ کمان کمان لاہوری سبز رنگ دو ٹانک
سرخ شنگرفی لاہوری چلہ ریشم سرخ و سفید بالا پیچ ہلال و در گوشہ خمدار قبضہ گرد
خوش آیندہ و یکسان ایضاً چہرہ کمان فرید آبادی سپید رنگ چار گوشہ
چار خم قبضہ باریک موم جامہ پوش چلہ ریشم سبز رنگ بالا پیچ ریشم سفید میدان سرخ زنجیر دار
در کشش یکسان چہرہ بندوق لاہوری دراز تنگ فلوس تیر کند چوب
حولائی میذہ دندان فیل دیدہ بان آہنین مسہ مسین بند تا
سیمین غلاف سرخ بناتی ۔ فقط

تمت الکتاب بعون الملک الوہاب

رقمہ محمد عبد الرشید عفی عنہ

تاریخ طبع از بندهٔ ظلوم جهول غلام رسول (ساکن عادگڑھ) عفی عنه

شکرِ خدا که از مددِ فیضِ کبریا	انشای دلکشا شده مطبوع خوشنما
خطّش برنگِ خطِّ رخِ گلرخان زیب	با حُسن و خوبی آمده مقبول و دلربا
عبدالرشید کاتبِ زیبا رقم بشوق	حقِّ کتابتش همه آورد خوش بجا
تصحیح او بکوششِ سعید شده تمام	تنقیح او بسعیِ کمال آمده ادا
تشریح بر حواشی و بین السّطور هم	شد آنچنان که حل شده مضمونش جابجا
ای شائقان اگر فنِ انشاست کامِ دل	این نسخه را بنقودِ دل و جان سزد بها

در سالِ طبعِ او ز محبت (تخلص شاعر ۱۲) شگفته شد

۱۳۲۱ھ

ما نا چه عمده طبع شد انشای دلکشا

اِشتہار

بر ضمائرِ خورشید نظائرِ تجارِ کتب وغیرہ مخفی و محتجب
مباد کہ درین زمانِ سعادت اِقتران بفضلِ ایزدِ منان کتابِ
زیبا و خوشنما موسوم بہ **اِنشای دِلکشا** کہ اسم با مسمےٰ است
و اوصافش از دیدنِ او ہویدا است اگرچہ سابقًا در مطابعِ مختلفہ منطبع
گردیدہ بود اما اکنون بمزیدِ حواشئ عمدہ از مولوی محمد خطا. صاحب
ساکنِ گاڑہ و باز بایزادِ تصحیح و تنقیح جدید از مولوی محمد عبد الرشید صاحب
ساکنِ موضع عادلگڑہ کاتبِ کتابِ ہٰذا طبع کنانیدہ بموجبِ قانونِ بستم
سنہ ۱۸۴۷ء در محکمۂ سرکارِ عالیہ رجسٹری کنانیدیم پس ہر کسے کہ بے اجازت
ما قصدِ طبعش کند بعوضِ نفع نقصان خواہد یافت بلکہ ہر چند نسخہ
کہ مطلوب باشد بارسالِ زرِ قیمتِ نقد یا بصیغۂ ویلیو پے ایبل
از دکانِ نیازمندان طلب دارند. در ارسال دریغ نخواہد رفت فقط

۵

اگر عاقلی یک اِشارت بست

العبد
سردار چھجو سنگہ جیون سنگہ تاجر کتب شہر پشاور
بازار قصہ خوانی

147

بمساعی و صناعی ملکین و فضل حق در این زمان

لوایح جامی

در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع رنگین مطبوع جهان شد

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از انشای صحائف ثنای و محمدت لله الذی انزل علی عبده الکتاب و پس از ادای لطائف درود و تحیت علی افضل من اوتی الحکمة و فصل الخطاب نموده می آید که هر چند این کمینه برای اعانت انشا اطلاع نیافته و بر اسرار منشیان فضیلت آثار بقدم اتباع نشتافته اما چون بضرورت حکم وقت و اقتضای حال رقعهٔ چند در مخاطبهٔ ارباب جاه و جلال و مجاوبهٔ اصحاب فضل و کمال اتفاق افتاده بود به معیار طبع سلیم و ذهن مستقیم بعضی از اجلهٔ مخادیم تمام عیاری نمود درین اوراق جمع کرده شد و ترتیب داده آمد شاید که بدین وسیله بخاطر مقبلی عبور افتد و خطور بر ضمیر صاحبدلی سرمایهٔ جمعیت و حضور گردد وفقنا الله تعالی بصدق النیة فی جمیع الامور و هو سبحانه علیم بذات الصدور رقعهائی که بدرویشان مخدومی ارشاد مآبی خواجه عبید الله مد الله سبحانه ظلال ارشاده نوشته شد

هر چند راه ذره بی روی راه نیست × کو خویش را وجود نبیند پیش آفتاب
تا در هوای او نکند عرض حال خویش × از فیض عام او نبرد روشنی و تاب
لطائف نیاز و شکستگی

١ برای خدا ایست که فرود آورد بر بندهٔ خود کتاب را ۱۲

٢ بزرگی کلی داده شده حکمت و تمیز در میان حق و باطل ۱۲

٣ و توفیق دهد الله تعالی بصدق و راستی قصد دل در همه کارها و کلیات پاک ست داننده بخبر یک پنهان ست در سینها ۱۲

وصحائف شوق ووابستگی بزمین بوسی خادمان آن درگاه وملازمان آن آستانه که پناه صادقان
ومنزلگاه راستان ست بموقف عرض رسانیده میشود والتماس التفات خاطر فیاض که واسطه
دولت دینی ودنیوی ورابطهٔ سعادت صوری ومعنوی ست میرود چه ظاهر ست که نیازمند
مخلص را بجز ظل عاطفت کریمانه معتکفان آن آستان پناهی نیست وبجز سایهٔ مرحمت باریافتگان
آن دولتخانه آرامگاهی نه ع ای خاک درت کعبهٔ ارباب ارادت ٭ گر روی بسوی تو نیارم
بکه آرم ٭ اطناب موجب سآمت ست وابرام ثمر غرامت سلام الله وتحیاته ورحمته وبرکاته علیکم
اولاً وآخراً رقعه اخری ع سقیاً لایام مضت مع جیرة ٭ کانت لیالیها بهم افراحا ٭ اها علی ذاک
الزمان وطیبه ٭ ایام کنت من اللغوب مراحا ٭ یاد آنروزی که در میخانه منزل داشتم ٭ جام می
بردست وجانان در مقابل داشتم ٭ قصه کوته گر بشمول فیض پیری فروش ٭ بود حاصل هر تمنائی
که در دل داشتم ٭ نیاز وافتقار بعجز وانکسار بموقف عرض رسانیده میشود وملتمس آنکه دورماندگان
درمانده را بالکلیه فراموش نگردانند وگاه گاهی دراوقات حضور در مجلس شریف بگوشهٔ خاطر
منیف بگذرانند. ع ای بزم وصل حاضر غائبان را دستگیر ٭ زانکه دست حاضران از غائبان
کوتاه نیست ٭ زیاده ابرام شرط ادب نیست سلام الله ورحمته وبرکاته علیکم اولاً وآخراً رقعه
اخری ع سلام علی عاکفی منزل ٭ به حل من فاق کل الانام ٭ سلام علی طائفی کعبته ٭ لطوا فها ثم
حج الکرام ٭ چون تکلف در ابلاغ سلام وتصلف در اظهار شوق وغرام شیوهٔ اهل ناموس
وشیمهٔ ارباب نام ست لاجرم خاطر فاتر در اقدام براین مرام رخصت نداد مصرع دیوانه
چه داند روش عقل وسداد ٭ توقع آنکه گاه گاهی از حین زمین بوسی عتبهٔ علی وطا نهاتحفهٔ السلام
والتحیة حق نیازمندی گذارند ودورماندگان درمانده را از گوشهٔ خاطر فرونگذارند ع
ای مرغ شاخسار عنایت که دسبدم ٭ از گلشن وفا رسدت نکهت وصال ٭ خوش
می پری بلند فراموشیت مباد ٭ از حال ما که بسته پریم وشکسته بال ٭ مرادات حاصل وسعادات
متواصل باد والسلام والاکرام رقعه اخری القاکم الله تعالی الی یوم الدین لا انسالکم اخلاص المحبین

المشتاقین چون قلم بر داشتم و اندیشه گماشتم که حرفی چند از مقولهٔ مکاتباتی که یاران نویسند
دوستداران فرستند بنویسم حکایت خبر شکایت فراموشی خدمتش در دل نگشت و قصهٔ خبر غصهٔ بی التفاتی
وی در خاطر نگذشت نه هرگز نیامهٔ فراموشان گمنام را نام می برند و نه برشحه خامهٔ خام طبعان بی سرانجام را
پیغام میفرستند نمیدانم که موجب چندین تجاهل از مقتضیات طریقهٔ محبت و ودادست یا تحاشی از اضاعت
بضاعت کاغذ و مداد ☙ کی داشتم این گمان که شادم نکنی × کاری چو زمانه بر مرادم نکنی × مبغی ما مبنی
التماس آنکه بر خلاف گذشته پیوسته بنوشته این کمینه را مشرف دارند و از احوال ملازمان عتبهٔ علیهٔ حضرت
مخدومی ارشاد مآبی ولایت انتسابی ملاذی ادام الله تعالی ظلال ارشاده علی مفارق المحبین المریدین
انچه در وقت گنجد اعلام فرمایند که خاطر شکسته را بآن تسلی حاصل آید ☙ نی دولت آنکه دیده رویش
نگرد × نی قوت پا که ره بسویش سپرد × ای کاش رساند سخنی قاصد از و × تا یک نفس بگفت و گویش
گذرد × والسلام رقعهٔ اخری سلام الله و رحمته و برکاته علیکم تحیات مبارکات و دعوات طیبات منبعث
از کمال اخلاص غایت اختصاص مطالعه نموده شوق و غرام تقبیل انامل شریفه که اشرف مطالب بتقریر
فرموده نیازمندی این کمینه را بسائر عزیزان تخصیص فلان فلان برسانند و چون این فقیر از آن حضرت کناره گیری
بروه آید یا از سلک ملازمان شمرده شود ☙ نگویمت که سلامم بآنجناب رسان × نیاز زور گه مسکین بآن جناب
رسان × دلی ز درد و چشم رمد رسیدهٔ من × بخاک مقام آن شاه کامیاب رسان × دولت دو جهانی و
سعادت جاودانی محصل باد ☙ محبت لمن هواک کیف اصطباره × و من شاق ذکراک کیف قراره ☙ هر دیده که روی
بجالت نگریست × چون از تو جدا ماند چرا خون نگریست × هر چند که بیتو زیستم حیرانم × زانکس رخ تو دیده و دور
از تو بزیست × از آن بار که این بیدست و پا را دولت پابوس شریفه دست داده بدست برد فرق
از پای افتاده همگی همت متوجه آنست که بر وجهی که توان ☙ سعیا علی الوجه بل مشیا علی الراس × روی افتقار
بخاک آستان رساند و سر افتخار بر آسمان فرساید اما نه آن کیمیائیست که در وجه هر کس واند و نشیند و نه توتیای
چشم هر خواب آلوده بیند ☙ آن خاک در که سرمهٔ اهل بصیرت ست × خاشاک کحل دیدهٔ هر بی بصر شود
و مع هذا رجا بشمول کرم بی انتها علی الاطلاق من یبتدی بالنعم استحقاقا قدا آنست که شاید لمن

انیت عنقریب رواز قناع غیرت وامتناع بکشاید وازرداى تتق غیب على احسن الوجوه جمال نماید
که اگر شاخ صبوری ببر آید چه عجب ۞ در محنت دوری بسر آید چه عجب ۞ چون دل که خلاصهٔ وجود آنجاست
تن نیز اگر براثر آید چه عجب ۞ اخذتم فوادی وهو بعضی فما الذی یضرکم لو کان عندکم الکل اطناب
از حد میگذرد ظل عالی بر مفارق ادانی واعالی ابد الآباد ممدود باد رقعهٔ اخری اظهار شوق
و دعوات مقبل تراب اقدام خدام سدهٔ سدره مقام قدوهٔ انام ملجاء خواص و عام مد الله تعالی ظلاله
جلاله الی یوم القیام نه حد این فقیر مستهام ست لاجرم طی آن مقال کرده رو بقبله تضرع و ابتهال آورده میگوید
نامهٔ شوقم دران حضرت بخوان نامم مبر ۞ زانکه می ترسم بر آن سمع شریف آید گران ۞ چون شوی
سیراب فیض موج آن بحر حیات ۞ تشنگان تیه حرمان را بخاطر بگذران رقعهٔ اخری بعد از عرض نیازمندی و
شکستگی و شرح تعلق و دلبستگی بزمین بوسی عتبهٔ مجلس شریف و موقف منیف خادمان آن آستانه و ملازمان آن دولتخانه
معروض داشته آنکه جناب مخدومی ترک مجاورت کعبهٔ جان و دل کرده بودند و روی مسافرت در قبلهٔ آب و گل آورده
چون قدر نعمت قرب را بعد از زوال دانسته اند و قیمت دولت صحبت را بعد از ارتحال شناخته مضمون این
رباعی را که ما عمری بشکیب می ستودم خود را ۞ در شیوهٔ ضمیر میستودم خود را ۞ چون هجر آمد کدام صبر و شکیب ۞ المنة
لله آزمودم خود را ۞ ورد زبان ساخته میل مراجعت نمودند و بصوب انخراط در سلک سائر عزیزان
عزیمت معاودت فرمودند شک نیست که گرد این تشویر را باستین گرم از چهرهٔ حال ایشان خواهند فشاند
و زنگ این خجالت را بصیقل عنایت از آئینهٔ ضمیر ایشان خواهند زدود و این گستاخی بنا بر فرمودهٔ ایشان واقع شده
الا چه یارا ست ماه را که رخشنده مهر را ۞ سفارش بخورشید انور نویسد ۞ همین نعت و قدر او بسکه خود را ۞ در نجشن
از ذره کمتر نویسد ۞ حق سبحانه نزدیکان را از بی بهرگی دوران محفوظ دارد و دوران را از بهره مندی نزدیکان محظوظ و بهره مند
والاکرام رقعهٔ اخری نیاز و دلخستگی و عجز و شکستگی بموقف عرض رسانیده میشود که شوق عزم پابوسی مخادیم
کرام زیاده از آنست که بتقریر زبان و تحریر بیان توان گنجید احوال اینجا آنکه کشتی در گرداب اضطراب کشتی در غایت اضطراب
است اگر بشرط همت عزیزان بوزد ممکن که بساحل و بجائی برسد ۞ ظل مکارم بر مفارق اکارم و اعالی ممدود باد رقعهٔ
اخری بعد از عرض نیاز بلسان اختصار و ایجاز معروض خادمان آن آستانه و ملازمان آن دولتخانه آنکه خدمت

مولوی کرم نموده بودند و تشریف قدوم شریف ارزانی فرموده باخر چنان معلوم شد که سفر ایشان
با جازت نبود و از آن حرکت بسیار پشیمان و شرمنده و پریشان و پراگنده اند حالا عزم مراجعت جزم کرده
وردی توجه بدانجهت آورده ازین مهجور ستهام بمبالغه تمام توقع اعتذاری و تمنای استغفاری میداند
ه کرده در گردن بصد خجلت ردی • عذر میخواهم ز جرم اولی • پیش فضل عام آن شاه کرام • عذر
من باشد فضولی والسلام رقعهٔ اخری ه هرچند دلم طناب تدبیر تند • بر خاک درت خیمهٔ امید زند
باری بجهد طناب تدبیر مرا • از هم بدرد خیمه بهم در شکند • نزدیک نموده و دور می نمود که در رانه دولت
پابوس نزدیکان دست دهد اما چه توان کرد ه فرشته است برین بام لاجورد اندود • که پیش آرزوی
عاشقان کشد دیوار • رجا بکرم الهی و فضل ناتناهی واثق ست که وصال بهنده الامنیة قبل حلول المنیة
میسر گردد ه میرود بندهٔ درمانده ولی تا زیده • نیت آنکه درین راه بجائی برسد • حق سبحانه و تعالی نزدیکان را
از محنت مفارقت دوران دور دارا د و دوران را از دولت مواصلت نزدیکان مسرور والسلام رقعهٔ
اخری ه ای بی سبب عهد وفا کرده دگر • پیش تو وفا بعهد عیب ست مگر • گریان زرفقای تو دو صد خسته جگر •
از بهر رضا تند مرو باز نگر • واعتقاد این ضعیف بلطافت مزاج شریف آنست که هر جا باشد از تفرقهٔ عزیزانی که
محروم و مهجور مانده اند متأثر خواهند بود و هیچ جا جمعیتی چنانچه باید رو نخواهد نمود چنانچه بر عزیزان آنجا
ترحم کرده اند فقیران اینجای را نیز بتشریف قدوم سرفراز گردانند تا آنچه مصلحت وقت باشد
مقرر گردد از مکارم اخلاق ایشان بدیع نمی نماید مجاری احوال بروجهی که متضمن مصالح دینی و دنیوی باشد
واقع باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ه آورد صبا نامهٔ مشکین قلمت • شد روضهٔ جان تازه ز رشح
قلمت • من مرده و جواب آن نیم لیک مرا • انداخت درین ورطه کمال کرمت • بعد از عرض نیاز عرضه داشت
آنکه داعی را داعیه آن بود که عنقریب در سلک زمین بوسان آن آستان ولایت نشان لازالت قبلة لتوجهات
ارباب الطلب و العرفان انتظار یابد اما بواسطهٔ برودت هوا و شدت سرما در توقف افتاد امیدواری بعنایت
حضرت باری عز شانه آنست که در اوائل بهار این سبزه امید دمیدن گیرد و این شگوفهٔ مراد شگفتن پذیرد زیاده
ابرام شرط ادب نیست مرادات دو جهانی حاصل و سعادات جاودانی متواصل باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری

حق سبحانه تعالی ظل رافت وسایهٔ عاطفت حضرت سلطنت شعاری خلافت پناهی را بر مفارق عالمیان
ممدود دارا د و ارکان دولت را در مستقر عزت توفیق رعیت پروری و مرحمت گستری رفیق گردانا د بعده چون
ملاحظه شریف مشتمل بر نوازش رعایا و استمالت عموم برایا و منطوی بر تدارک و تلافی ناپاکان و قمع و قلع بی باکان
بسمع جمع فقیران و شکستگان رسیده همه یکدل و یک زبان دست تضرع و ابتهال برداشته بدعای دوام
دولت اشتغال نموده و مینمایند رجا واثق ست و امید صادق که بیمن این نیت و برکت این عزیمت روز
بروز فتحهای تازه و نصرتهای بی اندازه میسر گردد و مرادات دینی و حاجات اخروی بحصول انجامد
حق ز شاهان بغیر عدل نخواست ٭ آسمان و زمین بعدل آراست ٭ سلطنت خیمه ایست بس موزون ٭
کش بود راستی و عدل ستون ٭ گر نباشد ستون خیمه بجای ٭ چون بود خیمه بی ستون بر پای ٭ یارب این خیمهٔ
سعادتمند ٭ زین ستون تا بحشر باد بلند ٭ زیاده ابرام شرط ادب نیست ٭ توفیق رفیق و سعادت زیادت
باد و السلام و الاکرام رقعهٔ اخری ثنای شاه جهان فکر شب نشینان باد ٭ دعای دولت او ورد
صبح خیزان باد ٭ بهر طرف که کشد تیغ یک سوار چو مهر ٭ سپاه خصم چو انجم ز بیم گریزان باد ٭ چون نوازش نامه که از فتح
آن نسیم ظفر می وزید و از نشر آن شمیم نصرت می دمید افتادگان کوی نیاز را از خاک مذلت برداشته و کلاه
گوشهٔ قدر و منزلت شان باوج عزت و ذروهٔ کرامت برافراخت روی تضرع و ابتهال بسجدات شکرگزاری
بجا آوردند و زبان حال و لسان مقال بوظائف ستایش و سپاسداری کشادند شکر خدا که شام امید زمانه را
صبح طرب ز مطلع عز و شرف دمید ٭ هر ناوک دعا که کشادند اهل راز ٭ از بازوی نیاز همه بر هدف رسید ٭ رجا
بنفحات لطف الهی و رشحات فضل نامتناهی آنست که دولتخواهان آنحضرت هر روز شاخسار فتح غنچهٔ مراد دیگر چهره کشاید
و از جویبار ظفر نهال مقصودی دیگر سرسبزی نماید هر طرف همت او رای سفر خواهد کرد ٭ نصرت و تائید رفیق سفرش
خواهد بود ٭ هر کجا صولت او کوس غزا خواهد کوفت ٭ فتح بر فتح ظفر بر ظفرش خواهد بود ٭ ظل رافت سایهٔ عاطفت
ابد الآباد ممدود باد رقعهٔ اخری نامهٔ کز جان سند منشور اقبال منست ٭ مهر او بر نامه نقش لوح آمال منست ٭ ذره
سان جانم هوادار یست آن خورشید را ٭ یک بیک ذرات عالم شاهد حال منست ٭ چون عنایت نامه همایون مبنی از ازدیاد دولت
روز افزون بود خاک نشینان آستان عجز و نیاز را سرفراز گردانید و کلاه گوشهٔ قدر و منزلت شان باوج عزت و ذروهٔ

دوار گردانیدن ۱۲ ک
قمع بقاف و عین مهمله
برکندن ۱۲ م
تضرع بضاد معجمه و راء و
عین مهملتین از باب تفعل
گریستن ۱۲
ابتهال بباء موحده
از باب افتعال زاری
کردن ۱۲ م

جمع نفحه بوی
دعا دعای
جمع ... جویی
... ۱۲ م
صولت
... بالفتح ...
... بریم
... ۱۲ ... وزود
بالفتح ...
... ۱۲

کرامت رسانید همه یکدل و یک زبان روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان بوظائف دعاگوئی و مراسم رضاجوئی قیام
نموده رجا بکرم الهی واثق ست و امید به شرائف نامتناهی و صادق که عنقریب فتحهای تازه و نصرتهای
بی اندازه دست داده عنان عزیمت بمستقر دولت معطوف گردد و امیدوار چنانم که منعطف گردد عنان
عزم بزودی بمستقر جلال * رسد شکار کنان شاهباز دولت شاه * تذرو نصرت و تیهوی فتح در چنگال *
والسلام والاکرام رقعه اخری باز صبح طرب از مطلع امید دمید * نفحات ظفر از گلشن اقبال وزید * نامهٔ حسن
سر آمد ز مراد دل من * حاصل نامه مرادی که دلم میطلبید * فتح را کرده چو نافه سر آن نامه هنوز * بمشام دل و
جان رایحهٔ فتح رسید * هر که را بود پر از گوهر اخلاص درون * چون صدف شد همه تن گوش چو آن مژده شنید *
چون ملطفهٔ شریفه مبنی از فتح و نصرت جاوید بخاک نشینان شاهراه انتظار رسید مژدهٔ آن فتح ابواب
هر فتوح ساخته و مرهم خاطر مجروح شناخته زبان حال و لسان مقال بشکر گزاری مهیمن متعال کشادند
الله الحمد هر آن نقش که خاطر میخواست * آمد آخر ز پس پردهٔ تقدیر پدید * خار هر کید که بدخواه براه تو نهاد *
خنجری گشت که خرد در جگر او بخلید * حاصل دعاء مخلصان دولتخواه و خلاصهٔ مدعای اعیان بی اشتباه آنست
که هر روز فتحی نو بکسر مخالفان ضم روی نماید و نصرتی تازه با فتح معاندان منضم چهره دهد بیت
جامی ز اخلاص کند هر باد * سوی تو فاتحه فاتح ابواب مزید * ظل رافت و سایهٔ عاطفت ابد الآباد باد رقعهٔ
اخری چند بوسم دست و پا بپای یار را * فرخ آن ساعت که یابم دولت دیدار را * دیدار یاگر بعض فرامش کاریم
ز دور نیست * زانکه یا یادش فرامش کرده ام اغیار را * خواندمی طومار غم بی او ولی چون شد مرا * نامهٔ آن
تعویذ جان طی کردم آن طومار را * اضعاف مضاعفه آن ملاطفه و معاطفه که از فحوای نامهٔ عنایت آمیز
و مضمون صحیفه محبت انگیز بجاذبهٔ شوق و ذائقهٔ ذوق کشیده و چشیده * نیاز و افتقار و عجز و انکسار بموقف
عرض سانیده میشود و شوق آرزومندی بدولت دست بوس خداوندی زیاده از آنست که بتقریر زبان و
تحریر بنان توان کرد دیده ام آزار زان رخ دور میخواهم دلم * یا دهم بیرون بشرح دوری آن راز را * لیک نازک باشد
آن خاطر ندانم چون کنم * درج در گفتار کم درد دل بسیار را * ایزد تعالی بمحض فضل و امتنان آنحضرت را حسب الامکان
از مکاره مصئون و از مکائد مامون در مقر دولت و مستقر جاه و حشمت بدارد * بنده جامی دعاگو کرنا بید

ز دست خدمت زرین بود عاگوی این خدمتگار ما • چون او نامرادان آمد همواره باد • بر مراد او مدار این گنبد
دوار باد • والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ای یاد داستان از آن دلستان بیار • جان زانوید دل خوشی جاودان
بیار • چون کرده است اتمامت آن شاه جان بپرور • مردی حدیث از لب آن شاه جان بیار • عنان شوق و
آرزومندی برکابه بوسی حضرت خداوند که همواره فتح و فیروزی در رکاب جاه و جلال باد عنان سعادت
و بهروزی در کف دریا نوال او نه چنان از دست رفته که بازوی طاقت و توانائی و نیروی مصابرة و شکیبائی
استاگان توا کرد لاجرم گستاخی نموده تسلی خاطر مشتاق و تسکین حرارت اشتیاق را حرفی چند مبنی از طرفی از آن
وسطری چند شعر بشطری از آن نگاشته خامه نیاز و اخلاص فرسودهٔ قلم افتقار و اختصاص میگرداند
چو لب بسته نیستم همچون دوات • که چون خامه بالو کشایم زبان • کنم نامه را محرم راز خویش • نهم راز دل را بدل در میان
اندر میان • هر روز در وتیره دل ایشان دالیش همیشه اندیشه دولتخواهان نیک اندیش از درگاه واهب علی الاطلاق
من شاء تیندی بالنعم قبل استحقاقها آنست که لایزال روی ایشان مخیم جاه و اقبال آنحضرت را از طوارق حدثان مصون و
از بوارق بلوان مامون و بسایهٔ رایت نصرت سر فراز دارد و آوازه کوس ظفر آثار گوش جهان پر آوازه نماید
و نبوده والسلام والاکرام رقعهٔ اخری صبا از مردمی آید فدایش باد جان من • که میگوید حدیث مرد از جان
همان من • زبانان نامهٔ بل کز مسیحا نسخه دارد علاج درد دل بیمار و جان ناتوان من • نامه که از عنوان آن نفحات صبح سعادت
فاتح صحیفه که از مضمون آن لمعات آفتاب عنایت لائح مبنی بر انتظام سلک جمعیت زمین بوسان ساحت
مجلس همایون مشعر باندیاد مواد حشمت باریافتگان بارگاه دولت روز افزون بود مشام امید محرومان گلگشت
محط ساحت و دیدهٔ انتظار محجوبان زاویهٔ اشتیاق را منور گردانید منت ایزد را که از نزهتگه لطف جمال • خاطر
غمدیده را سرمایهٔ شادی رسید • از بهارستان شاهی کشور جاه و جلال • تحفهٔ زندانیان منشور آزادی رسید
اضعاف مضاعفه آن معانقه و ملاطفه که از فحوای آن مطالعه افتاد عجز شکستگی بموقف عرض رسانید میشود
و تخفیف تصدیع برین دو بیت اختصار کرده می آید امیدوار چنانم که فیض فضل ازل همیشه
کام ده شاه کامران باشد • بقدر دولت او خلق را بیار آید • که عطف دامن او ملک جاودان باشد
والسلام والاکرام رقعهٔ اخری باسم سبحان قاصد زمرد قصه آن دلستان رساند • مردی حدیث

از لب آن شاه جان برساند ٭ دل را امید خرمی پایدار داد و بجان را نوید بیغمی جاودان رساند ٭ عنایتهای
تازه و نوازشهای بی اندازه که از ملازمان حضرت خلافت پناهی که مظهر اوصاف الهی و مصدر الطاف
نامتناهی اند نسبت باین دعاگو و دعاگویان یکدل و یکروی بظهور می پیوندند بهر آئینه رابطه استداد دولت
و واسطه ازدیاد جاه و حشمت و جلال خواهد بود ٭ چو شاهان خاطر درویش جویند ٭ مزید قدر و جاه خویش جویند
فروغ تاج شاه معدلت کیش ٭ بود از گوهر اخلاص درویش ٭ ز درویشان چو حرفی میگذارم ٭ بر زبانی
که قصد خویش دارم ٭ من و لاف چنین هیهات هیهات ٭ قوی شرمنده ام زین نفی و اثبات ٭ بس ست
این جاهم از درگاه ایشان ٭ که باشم خاک بوس راه ایشان ٭ حق سبحانه تعالی اولیای آنحضرت را روز بروز
فتحها و نصرتهای گوناگون روزی که از ساعت بساعت بدولتها و سعادتهای روزافزون
برساناد بمحمد و آله الکرام علیه و علیهم الصلوة والسلام رقعهٔ اخری ٭ از نور ازل دولت منور بادا ٭
اسرار ابد در و مصور بادا ٭ بی آنکه عنان عزم تابی هر سوی ٭ ملک همه عالمت مسخر بادا ٭ بر ضمیر منیر دولتخواهان
آنحضرت که آئینه صواب نمای دینی و دنیوی و مرآت صورت کشای مقاصد صوری و معنوی ست روشن خواهد بود
که چون حضرت ذو الجلال والاکرام از آغاز با انجام همه مطالب ایشان را بی آنکه تهیهٔ اسباب ظاهری و باطنی را در آن مدخلی
تمام توجه باشد میسر ساخته است و بواسطه حسن نیت و صفای طویت که نسبت با عموم خلائق دارند بسی
خلائق با نواع الطاف و اکناف را مسخر گردانید امید واری چنانست که بمقتضای قضیهٔ نقل اَحسنَ اللهُ فیما مضی کذلک
یحسن فیما بقی در وقت لاحق در جریان امور بر نهج سابق باشد و زمان استقبال در تحول احوال با ماضی موافق صبر
در امور سلطنه مظفر ست و استعجال در آن مظنه خطر حق سبحانه تعالی عساکر منصور را با ظفر همعنان دارد و از خطا
و خطر در امان والسلام والاکرام رقعه اخری ٭ چنین که یار مرا روی خوب خوی نکوست ٭ عجب مدار که گردند
دشمنان همه دوست ٭ ز چشم و غمزه و ابرو چه حاجتش بسپاه ٭ چو کشور دل و اقلیم جان مسخر اوست ٭ نامهٔ مخبر مصالحی
متضمن مصالح امور انام صحیفهٔ مشعر بموفقیت مرفق کافهٔ خاص و عام از ساحت مخیم جاه و جلال و عسکر دولت غزو اقبال حضرت خلافت پناه
سلیمان دستگاهی اعز الله تعالی انصاره وتضاعف ملکه و اقتداره به خاک نشینان آستان عجز و نیاز و
افتقار که فی آناء اللیل و اطراف النهار بدعاگویی دوام دولت و خیرخواهی ارکان ملک و

ملت میگذرانند رسید کلاه گوشهٔ قدر و منزلت شان باوج عزت و ذروهٔ کرامت رسانند همه یکدل و
یکزبان بوظائف شکرگذاری قیام نموده و قواعد منت و سپاسداری کار فرموده میگویند وهو للاجابة قرین
خسروا قاعدهٔ عدل فزون کن که ز عدل * عرصهٔ ملک تو هر روز فزون خواهد شد * فتح و نصرت ز خدا خواه
که بی منت خلق * مدعی گو همه شیر ست زبون خواهد شد * لا زال دولت موافقان در معرض ازدیاد باد
و گردن مخالفان در ربقهٔ خضوع و انقیاد و السلام و الاکرام رقعهٔ اخری باسمه سبحانه بر ملاطفه بنی
از انتظام امور ملک و ملت و التیام مصالح کارهای دین و دولت بدعاگویان مخلص دولتخواهان مختص رسید
زبان به ثنا و دست بدعا کشاده گوهر شکرگذاری سفتند و بلسان خیرخواهی گفتند فشکر خدا را که
بعون ازل * شد بصفا جنگ و خصومت بدل * بنی اقبال درین کهنه دیر * غلغله انداخت که الصلح
خیر * آنکه زدی دم ز شقاق و شقاق * می سپرد راه وفا و وفاق * اینهمه خاصیت عدلست و داد * دین
فرزند تو از عدل داد * معدلت شاه گر انیسان بود * فتح ممالک همه آسان بود * باد لقا شاه جهان
بکام * تا بود امکان لقا و السلام * رقعهٔ اخری عنایت نامهٔ موجب سربلندی و مثمر سعادتمندی بنی
از توجه لوای نصرت شعار بجانب آن دیار بمخلصان دعاگوی و دعاگویان یکدل و یکرو بی رسید
خلوتسرای دل را رفت و روب داده دیدهٔ امید بشاهراه انتظار نهاده نغمهٔ غمخانهٔ فراق و ترانهٔ اشتیاق ایشان
انیست ماه مبارک ساعتی کان مه بشهر ما کند منزل * زره صلش سرفراز و جان باقبالش بناز و دل * چه حاجت
اختیار ساعتی سعد از برای او * که ساعت را سعادتها بود از مقدمش حاصل * در مطاوی عنایت نامه
استفسار از آن معنی که چهارشنبه آخر ماه صفر بآن اشتهار یافته است رفته بود همان تواند بود که بعضی
از مفسران آیه یوم نحس مستمر را که در کلام مجید واقع شده است بچهارشنبه آخر صفر فرود آورده اند
پوشیده نماند که نحوست آنروز نسبت باصحاب شقاق و شقاق است که کافران و بدکیشان اند زیرا که نکبت و
نکال هلاک گشتن و استیصال ایشان در آن روز بوده است اما نسبت بارباب وفا و وفاق که انبیا و تابعان
ایشانند در غایت مبارکی و فرخندگی ست چه کمال قوت و غلبه نصرت ایشان در آن روز شده است
ع بر دوست مبارک ست بر دشمن شوم * چهارشنبه صفر اسالین بادر سه شنبه صفر یار سست رجای اثق

که همچنان سه شنبه پارینه دخول درین شهر و ولایت به ملازمان آنحضرت مبارک و میمون آمد درین شنبه
نیز مبارک و فرخنده و میمون آید • به بندگوش زیبا نشان قدر ترا • فراغت ست زحلی که هر فضول کند
باختیار نجم چه حاجت ست آنجا • که آفتاب ببرج شرف نزول کند • حق سبحانه وتعالی دولتی از حد ادراک
افزون و سعادتی از احاطهٔ انجم و افلاک بیرون کناد والسلام والاکرام رقعه اخری آمد مرغی
برگ گلی در منقار • بروی خطی از سنبل تر کرده نگار • مضمون خط آن کای خزان دیده گیاه • خوش باش زنی
که از تو یاد کرد ابر بهار • و رشحات اقلام دبیران عالی مقام که سدهٔ ایشان لازال ملثما لشفاه الاعاظم
والسلاطین که سرچشمهٔ حیات لب تشنگان وادی حرمان و سرمایهٔ آبحیات سرگشتگان بوادی البعد
والهجرانست فی یوم اسعد ساعات باین فقیر حقیر قلیل البضاعت رسید روضهٔ جان از حضرتی تازه و حدیقه
جان از نضرتی بی اندازه بخشید بر حصول این دولت و وصول این سعادت وظائف شکرگزاری مراسم منت
و سپاسداری بجا آورده شد و تخفیفاللابرام و تحاشیا عن اطالة الکلام بر دعا اختصار کرده آمد سایه
بر تاجوران شاه جهان سر باد • بر فرق زمانه سایه گستر باد • آوازه بندگی و شاهی تا هست • ما بنده
و شاه بنده پرور باد رقعهٔ اخری نامه سبحانه بنام ایزدی منشور شاهی • بیاد دوست دعاگویان شاهی • بنام بنده
در قید غم بند • خط آزادی آید از خداوند • عنایت نامهٔ میمون بانواع عنایات مشحون در اشرف ساعات و
اطیب اوقات خاکساران وادی وفاق • بادیه پیمایان بوادی اشتیاق را سر ذلت باوج عزت
افراشت • بدست مرحمت از خاک برداشت • بایستی این حقیر فقیر بخود چون خامه قدم از سر ساخته جواب نامه بودی
بلکه بجای قدم از سر باز نشناخته طریق ملازمت پیمودی اما بواسطه عجز و بی اختیاری و بی قدری و بی اعتباری خود را
در معرض این مقصد بلند و مطلب ارجمند نمیدارد والا غلیات شوق و نزاع و جذبات تعطش والتیاع بزمین بوسی
عتبه سپهر مرتبت نه بمرتبه الیست که بحروف مرکبه و عبارات مرتبه شرح توان داد در جلو اثق ست که عنقریب
قریب عجیب عز شانه لطیفه که متضمن این امنیت و مفضی بفراغت از هجوم شدائد اخران و هموم از مکمن البطون
بظهور آورده مشتاقان آرزومند را پیش از پیش در مضیق دوری و تنگنای مهجوری نگذارد و انه علی ما یشاء
قدیر سخن دراز کشید و نوبت باقامت دعا و نیاز انجامید قلع و قمع اصحاب شقاق و شقاق سے علی

بتیسیر الطریق میسر باد و حال و مآل ارباب وفا و وفاق علی احسن الوجوه مقدر و السلام والاکرام رقعهٔ
اخری بعد از تجدید وظائف محمدت و تمهید قواعد معذرت خامهٔ عنبرفشان بسیران عظیم القدر کبیر الشان انامل
شریفه تحریک این رنج فرموده اند و فراموشان زاویهٔ خمول را بر شحهٔ قلم یاد آورده و دعائی که نبوده به ولعه
مضاف به عجب و سایلی که از اخلاص صاف به جو فانی بود بنده در دعا به نه اخلاص گنجد در ولی ایام
بود خواهشی از شوایب تسلیم به در و تافته از قدیر و علیم به نثار نجم جاه و جلال و معسکر عز و اقبال می‌گردد
همواره از حضرت واهب العطایا بحکم اسرع الدعاء اجابة دعوة غائب لغائب با دل حاضر میل
خاطر ارکان دولت بر رعایت رعایا و براءت ساحت همت از ظلمت ظلم بر برایا که سعادت دینی و دنیوی
باکمال آن منوط است و جمعیت صوری و معنوی بعدم اخلال بآن مشروط مسالت میرود و بسمع اجابت مسموع
و بقبول استجابت مشفوع و السلام والاکرام رقعهٔ اخری بعد از عرض نیاز معروض آنکه چنان معلوم شد که واقعه ولد مولانا
فقیه الدین چنانچه بوده معلوم ایشان نشده عجب حالتی که نابکاری پریشان روزگاری نماز خفتن شمشیری برهنه
در میان جمع مسلمانان در آمد یکی را فرق بشگافد چنانچه بهلاک انجامد و یکی را سر دست ببیند از دو یکی را از پنجه
معیوب سازد و سنگ و چوبی که معاونان وی زده اند حساب آن را خدا تعالی میداند و با وجود آن چنین استماع افتاد
که گناه بجانب فقیران هند که ایشان نیز بجانب مخدوم زادهٔ عالمیان تیر انداخته اند خدا تعالی آگاه است که هر چند
تفحص کرده شد هیچکس کمان نداشته و نه تیر انداخته فعل شنیع از ایشان صادر شده است برای خود مفتری انداخته
عجیب از ارباب فراست و کیاست است که امثال این کذب و افترا گوش کنند و تفحص نمی نمایند و مستحق سیاست را
بسیاست نمیرسانند و اگر ایشان را چنان معلوم شد که گناه فقیران است بهر سیاست که دیگر حکم رود ایستاده اند
و دو را و خاک نشد بار است هنوز به با ما در بند شور و غوغاست هنوز به لی جرم بر بخیت خون ما خسته دلان
این طرفه که جرم از طرف ماست هنوز به چنان معلوم شد که از طرف امیر شاه حسین شکایت گونه نوشته اند
مردم شهر بسیاری بجانب این فقیر آمد و شد میکنند هرگز هیچکس از وی برین قاعده نقل نکرده هم
کسی میگفت که هرگز از هیچ قاضی ندیده ام که معامله ها را بدین راستی برسد که امیر شاه حسین
میرسد غالبا گناه وی همین است که در قضیهٔ ولد مولانا فقیه الدین میل مداهنه نکرده و هیچ است

که موجب راستی تحقیق کند میسر نشد حق سبحانه تعالی همگنان را شفقتی و مرحمتی بر مسلمانان روزی کناد والسلام

والاکرام رقعهٔ اخری دعاهای که بر لب نا ... ده نوید قبولیت آن با شنیده تحیاتی که با آن بست روشن

خرشح از سدهٔ حیوان با حسن بهر صباح و مسا همراه شمال و صبا به وقعت عرض بار یافتگان مخیم جاه و

جلال و سعادتمندان معسکر عز و اقبال رسانیده میشود و چون شمهٔ آرزومندی و اخلاص از توهم

تکلف و ریا عاری نیست و اظهار آن دو از اختصاص خبر به فاعده فانی هر بینان خودنمائی جاری

نی لاجرم سلطان آب کرده شده نزدیک سلیمان باشد از مور حدیث شوق و اخلاص از ادب و رسم بیش

خورکه اهل روشنائیست هواداری ذره خودنمائی ست هوا امینی ندارد از گدائی که گوید در دل شبها دعائی

والسلام والاکرام رقعهٔ اخری آسیب صرصر اجل ناگهان رسید بر نارسیده میوه از شاخسار ملک یارب

مباد سایهٔ سرو جلال و جاه تا نخل صنوبر قطع چوبیار ملک آجر و مثوبت از باب مصیبت جز بقدر شدت و صعوبت

نمیتواند بود و اشد مصائب واصعب نوائب مفارقت اولادست که قرة العیون و ثمرة الفواد اند جا بشمول

کرم الهی و عموم نعم نامتناهی آنست که اجر و مثوبت آنحضرت را درین مصیبت امتداد دولت جهانی باشد و از دیاد

سعادت جاودانی والسلام والاکرام رقعهٔ اخری آمد خبری که مهر سنبل دوست بر سوختگان اشتیاق

گوئی دل دوست هرگز نبود آرزوی خسته دلان زان بیش که نزدیک شود منزل دوست شوق و غرام

مشتاقان مستهام بخاک بوسی سدهٔ جاه و جلال و عتبهٔ عز و اقبال آنحضرت نه دران درجه است که بر شحهٔ خامه

شرح آن توان داد یا در طی نامه نشر آن توان داد با جسم آن باب کرده به مراسم دولتخواهی و وظائف

دعاگوئی قیام می نماید که بر تاجوران شاه جهان سر او ایر فرق زمانه سایه گستر باد آوازهٔ بندگی و

شاهی ناهست ما بنده و شاه بنده پرور باد و اهیچ شاه تفقد بگدائی بکند ور لطف نظر به بینوائی بکند

از دست گدای بی نوا ناید هیچ جز آنکه بصدق دل دعائی بکند حق سبحانه و تعالی خاطر دولتخواهان

آنحضرت را بر رعایت رعایا و شفقت بر عامهٔ برایا زیادت گرداناد و آنرا درین جهان سبب امتداد دولت

و در آن جهان جهت از دیاد سعادت داراد والسلام والاکرام و له مدظله العالی ای مسلم تر مسلمانی

کام و اسلامیان سلامت تست سویت ارکان خمسهٔ اسلام مفرستم ز غیر رکن نخست کان یا جانم آن جهان ایست

که جدائی از وتوانم گفت ٭ دادند کسان مژده که آن جان جهان ٭ شد چاره درد آشکار و نهان ٭ جانها
به نثار پای آن مژده دهان ٭ هر جا که کشایند باین مژده دهان ٭ لایزال خاطر دوستخواهان به نتیجهای
خیر مشحون باد و نتیجهای ایشان با عملهای صالح مقرون و عملهای ایشان از محیطات سمعه و ریا مصون
دامیان در مبول صحیفهٔ بهاء این رقوم فضل بر عنوان رموز لطف در مضمون بدعاگویان دولت روزافزون
رسید متضمن ادب باداء آن جز باداء وظیفه دعای رخصت نداد لاجرم بدین چند کلمه اختصار افتاد والسلام
والاکرام **رقعهٔ اخری** سه اندازه قاصدی با او نوازشنامه ٭ سوی درویشان ز خسرو کامبخش و کامیاب
چون رسد منشور عزت ز آسمان قدر و جاه ٭ خاکیان را خود بود یارای گوئی چه یارای جواب ٭ هر کجا آید سپه باشد
علی رغم حسود ٭ فتح و نصرت همعنان اقبال و دولت همرکاب ٭ ز بارگاه خلافت پناه شاه رسید ٭
نوازشی که شدم عاجز از ادای جواب ٭ چه حد من که نگارم بلوح اندیشه ٭ بجز وظیفهٔ رفع دعا بجای جواب
لایزال ذوالجلال والافضال همم خاطر اولیای آنحضرت را از نوازل کل هر معصوم از زلازل قهرمامون در مقر
شوکت و جاه مستقر دولت متیقظ و انتباه بتقویت قواعد رعیت پروری و تمشیت معدلت گستری مصروف
و مشغوف داراد بالنبی و آله الامجاد والسلام **رقعهٔ اخری** سه شرفنامهٔ ز افتاب بلند ٭ سوی ذره
به شهریار رسید ٭ ز تشریف آن مکرمت ذره را ٭ سر فخر بر چرخ والا رسید ٭ چون عنایت نامهٔ میمون مبنی از دیار
دولت روزافزون خاک نشینان آستان عجز و نیاز را سرفراز گردانید و کلاه گوشهٔ قدر و منزلت شان باوج
عزت و ذروهٔ کرامت رسانید همگنان بیکدل و یک زبان روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان نهاده
دعاگوئی و مراسم رضاجوئی قیام مینمودند و مینمایند حضرت مهیمن منان بمحض فضل و امتنان اولیای آنحضرت را
حسب الامکان از مکاره مصون و از مکائد مامون در مقر دولت و مستقر جاه و حشمت بداراد بالنبی و آله
الامجاد والسلام والاکرام **رقعهٔ اخری** سه چه نامه است اینکه گوئی همه اوفاست ٭ یقین کز خلقت
او را خطا و فاست ٭ ز ناف نافه زاید و مشک باشد ٭ که روزی چند با او مشک باشد ٭ لله الحمد والمنة امروز
که با هوای مخالفان موافق بودم مرتفع شده اکاذیب که با مراد موافقان مخالفت مینمود مندفع گشته
لایزال احوال ایشان از موجبات تفرقه مصون باد و اوقات باسباب جمعیت متفرد والسلام

والاکرام رقعهٔ اخری ۵ خردمند اگر جا به زندان کند ، ز طبع خوش آن را گلستان کند ، چو در نعمت بست
رو یافت دل ، چه غم وار داز فیض این مشت گل ، بر رای جهان آرای ضمیر مشکل کشای پوشیده نخواهد بود که
چون نعمت عالم بتبدیل حرفی نقمت میشود و محبت آن تغییر لفظ محنت میگردد آزاده و هوشمندی با اقبال
آن دل هوش می نشاید کرد و براد بار آن خاطر مشوش نباید داشت ۵ با قبال چرخم از آن کار نیست
کر اقبال او غیر او بار نیست ، چو اقبال او رنگ دبار یافت ، خوش آنکس که از اقبال وی تافت ، درویشان
دل ریش و دلخواهان نیک اندیش همواره دست نیاز بد عا بر داشته اند و تمامی همت و نهمت بر آن گماشته که
عنقریب بعموم عنایت بی علت مقلب القلوب همه کدورتها منقضی و صفا شود و بکثرت مکرمت بر تکایز تقلب
مفرح الکروب همه غصه ها منقضی بمحبت و ولا گردد ۵ خوش آندم کاین جنگ این داوری ، شود بر سبب
یاری یاوری ، کهن دوستان را با قبال کام ، شود تازه عهد وفا والسلام رقعهٔ اخری بعد از عرض نیاز
بلسان اختصار و ایجاز معروض آنکه این فقیر نخواهد که خود را بیوسته بنوشته بر خاطر خطیر بگذراند و همواره در کار فدیا
جواهر اخلاص سازند که کیمیا اثر بر سانند اما چون هر قاصد را بدین مقصد دسترس نباشد و هر طالبی طریق این مطلوب
نمی تواند سپر دایمن خبرگاه گاه صورت نمی بندد و از ستر غیب دیر دیر بنور رجا پیوندد ۵ ترک ارسال
قاصد و نامه ، شیوهٔ هوشمند اگر نیست ، لیک سوی حریم حرمت تو ، بار را جای مرغ را ره نیست
امید واری چنانست که عنقریب قریب مجیب نشانه لطیفه انگیز د که نه بی قاصد و نامه از میان برخیزد
و دولت ادراک ملاقات شریف و استماع مقالات لطیف علی حین قال احسن حال میگردد ۵ وقت آن آمد
کزین سیلی حصار ، روی بنمائی عیان خورشید وار ، دیدهٔ امید را روشن کنی ، تنگنای عیش را گلشن کنی
مخلصان دوستان را شادکام ، دست بوسند بخدمت والسلام رقعهٔ اخری ۵
زاندم که فتاد اتفاق سفرت ، تا کی گله کنم بخاطر گذرت ، گر مرغ پرو سوی تو یابد و زد ،
خواهم که دهم به نامه در دسرت ، چون قلم بر داشتم و اندیشه گماشتم جز اعتذار رقعهای متتابع کردن
چند روز واقعه شده معنی در دل نگذشت و صورتی بخاطر نگذشت اگرچه این نیز خالی از دغدغهٔ
تصدیعی نیست و اوقات شریف را بی شائبهٔ تضییع سفی ۵ گر بنالم پیش تو آن ناله در دسر بود

۱۶

ور بخواهم عذر آن در دسر دیگر بود ٭ مرادات دنیوی وسعادات اخروی محصل باد والسلام رقعهٔ اخری

ـه تحیاتی که از دل چون برآید ٭ همه روحانیان را جان فزاید ٭ شمیم آن درین فیروزه منظر ٭ دماغ قدسیان

دارد معطر ٭ هر صباح ومسا با صحائف دعا وثنا منبعث از کمال محبت وولا مصحوب شمال وصبا مرفوع

میگردد چون تکلف در شرح شوق از توهم سمعه وریا عاری نیست ومبالغه در اظهار نیازمندی مخصوص

خبر بقاعدهٔ ظاهر بینان خودنمای بجاری لی لاجرم از سمت آن برگشته ولبساط آن نوشته میگوید ـه خزان

کارت مباد آگاه وبیگاه ٭ که در ظل ظلیل دولت شاه ٭ خط خط دل از خود بر تراشی ٭ برای حق پناه خلق باشی

والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ـه شد بی خامه دل را ترجمان ٭ بشنو از نی چون حکایت میکند ٭ با زبان نیز چشم

اشکبار ٭ از جدائیها شکایت میکند ٭ حکایت تمادی ایام فراق وشکایت توالی آلام اشتیاق بیش از آنست

که بمددگاری دوات دهان بسته ودستیاری خامهٔ زبان شکسته در طول این نامه عرض آن معقدور باشد و

در طی این صحیفه نشر آن میسور لاجرم سد آن باب کرده التماس میرود ـه در آن ساعت که بی تشویش اغیار ٭ در آن

فرخنده مجلس باشدت یار ٭ زمین بوسی تعظیمی که دانی ٭ زمین بوسی دعاگویان سانی ٭ دولتی از نهایت همایون سعادت

از انقطاع مامون میسر باد بالنبی وآله الامجاد رقعهٔ اخری ـه سلامی کرده از سین تیز دندان بگشاده

عقدها از رشتهٔ جان ٭ سلامی از کمندی طرهٔ لام ٭ دلی صاحبدلان آورده در دام ٭ سلامی خوشتر از فردوس

اعلی ٭ الف در وی کشیده قد چو طوبی ٭ بزیر آن الف از چشمهٔ میم ٭ عیان در پای طوبی عین تسنیم ٭ تحفهٔ صحبت شریف

وهدیهٔ مجلس منیف گردانیده معروض آنکه چون خدمت مولوی را شوق رکاب بوسی عنان گیر شده بود خود را

بر فتراک او بستن واجب نمود لاجرم این رقعه مصحوب ساله که تجدید یا تجریر بوسیت بحضور فرستاده شد

اگر مصلحت دانسته بعرض همایون رسانند والا ـه هرچه نامقبول قلب پاک تست ٭ دور باشش از صحیفهٔ ادراک تست

دولت عاجل مفضی بسعادت آجل بر وجه اکمل میسر باد رقعهٔ اخری ـه ای کلک تو طفل معنی را ٭ ٭ بنانات

حسن پرورده وغرهٔ صبح را از طرهٔ شام ٭ در رشک رخسار نوخطان کرده ٭ قصه کوته شبدیز مرا که پاره پاره

بروز آورده ٭ صحیفهٔ شریفه مشحون بمعانی وعبارات لطیفه نزدیکان ودوران نزدیک بحضور موفور السرور رشک

ساخت ودر صورت هر حرفی خطی سوی نمود واز عکس سحر تواند خت از شوک شکوه غنچهای شکر وثنا دمانید واز خار گلها

محبت و دعا بشگفانید ۵ گر بلطف تو بگذرد بخارستانها ٭ خارستانها شود بهارستانها ٭ حکایت
گله و شکایت بنابران واقع شد که ایشان از رقعهٔ منفی تقصور کرده اند و در تحت تحریر آورده والا ای ناله
از تو چنان معامله که کسی ارسد در آن گلهٔ نیست از تو بجز گله مت ٭ زانکه بلطف تو شرر بیخ بکند ٭ حق سبحانه تعالی
همواره در نظر رافت خودشان دارد و بآفت نظر بخودشان نگذارد والسلام رقعهٔ اخری بعد از رفع
صحیفهٔ خلاص بلسان افتقار و اختصار فروع آنکه درین چند روز از نتایج فکر سحرانه و رنج لی جد بیجانه از قدیم رسید
نکته دانان سخنور شیرین زبانان نظم گستر عقد جواهر منظوم آنرا گوشوارهٔ سمع قبول نه بلکه حائل گردن خضوع و تعظیم
ساخته طریق تتبع آن برداشتند و معانی بدیع بر لوح بیان نگاشتند داعی نیز دفع گمان تکاسل و دفع
تهمت تساهل را با آنکه ۵ زیران در قیاس خورده دانان ٭ نباید جارت طبع جوانان ٭ گوهری چند از خوی
خجالت گرو کرده در صدف صدق ارادت پرورده در رشتهٔ وثیق محبت فراهم آورده و تحفه سلک صحبت در هدیهٔ نظم نمیبیت
میگرداند ۵ رشتهٔ این نظم که گوهر نماست ٭ نیست گهر لیکه صدف پاره هاست ٭ زیور افسر شاه را ٭ باد کمر بندهٔ
درگاه را ٭ همیشه ریاض سخن از رشحات طبع گوهر ریز شان تازه باد و فضای جهان از نغمات نظم دل آویز شان گرباز
والسلام والاکرام رقعهٔ اخری لاات شوق لست ٭ رسم لیکن سخن دراز ٭ گر چه فرساید زبان یا شمه نتوان گفت باز ٭
بعد از تبلیغ سلام بلسان تعمیه و ابهام معروض آنکه چون عنایت نامهٔ مشتمل بر سماع نامدار کنامزد این گمنام زاویهٔ فقر و
انکسار شده بود رسید دیده را نوری سینه را سروری بخشید الحق هر یکی در ربها رونق غنچه یافت کاز شگفتن آن باغ
طبع خندان شود و نافه دانست کاز شگافتن آن دماغ خرد عطر افشان گردد نی ۵ درجی دیدم لطیف موزون ٭
از درج گهر بقیمت افزون ٭ مکنون گهری در و نسفته ٭ در بسته کلید آن نهفته ٭ دلها شده خون فکر پیوست ٭ نایافته سر رشته کشادش
وست ٭ بازای آن جواهر خرفی اما شامل گوهر آبدار در مقابل آن لآلی صافی لیکن حامل لولوی شاهوار در سلک نیاز در رشتهٔ شکسته
در رشتهٔ تعلق و وابستگی انتظام داده بموقف حضور فرستاده و آن اینست ۵ کرده زلفت سرکشی بار وی خوب عشوه گر
آفتابی جلوه ده هر سو بقالون دگر ٭ ای زیر سر زلف کجت ماه تمام ٭ قوس قزحت بر اوج خور کرده مقام ٭ دل از ...
گیسوی تو سرگشته مقیم ٭ گل پیش مه روی تو آشفته مدام ٭ امیدوار چنانست که اگر زیور حسن جمال انشا دعوی عین الکمال را
در خور بود ۵ هر چند صدف شکسته خوار بود ٭ ای بچه گهر و شهوار بود ٭ مشکل معمای التفات طبع لطیف شان حل باد و معما ...

هر مشکل با هتمام خاطر شریف شان منحل باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری صحیفه که از فتحه صاد صاد فا نرا
گلهای فتح گشاده و از کسره حاسدان را خارهای کسر نهاده بعد از تمادی ایام انتظار و توالی الام اصطبار از
جانب جناب امیر علی شیر عالی گهر لایزال فی رونیه مصالح لدیه بآن کاشانهٔ شریف المفتوح العین که اسم شریف تطیف
نگاشته قلم تحریر و تقریر گشته سمت ورود یافت منتظران اویه اخلاص صید وار آن کاشانه اختصاص منتج
مفتح ابواب فتوح آمد و متعاقب آن تحیات حیات انجام تسلیمات نتیج تسلی تمام منتهت وحدی مبلغ و سود میگردد تشریح
تعطشش بترشیح زلال وصال جد زبان آل مقال حال نیست لاجرم از آن تقاعد نموده بر دعای متضمن بر متمناے
اختصار میرود که تیغ فتح شاه صف شکن اقالیم جهان بادا مسلم تا هر فتح عالم را سکونی میسر باد همچون لفظ عالم
همیشه در دل حساد ملکش چو نوک سنان سنان باد و مدغم و دعای که بدایت آن مضموم مع الشوق و العزم و نهایت
آن محمود یوم القیام ست والعین منها مفتوحه الی جانب ان الملک العلام بصورت نیاز نثار بساط خیرت و انبساط
میگردد و میل شفقت بذیل اشرف ما قامت بیشتر است که بصرف عشیات و غدوات در اعمال ادوات قلم و دوات
ادای شمه از آن توانگرد لاجرم عنان قصد و نیت از صوب آن امنیت معطوف داشته باین دو بیت معروف
میگردد زیرک آنکس که ورنه خزانه دهر در گنجینهٔ لند زند چاه کوتاه زیر پای شد بدست بر دولت دراز زند بدی
لایزال نهال روضهٔ امید برومند باد و شاخ دوحهٔ سعادت جاوید بآن پیوند والسلام والاکرام رقعهٔ آخر
بعد از عرض اخلاص بلسان محبت و اختصاص معروض آنکه قرب سلطان صاحب قدرت و مجال قبول سخن در آنحضرت نعمتی
بزرگ ست و شکر آن نعمت صرف اوقات و انفاس ست بمصالح مسلمان و دفع مفاسد ظالمان و عوانان و
اگر ناگاه عیاذا بالله طبع لطیف را از صحبت آن شغل گرانی حاصل آید و خاطر شریف را پریشانی روی نماید تحمل آن
گرانی را در کفهٔ حسنات وزنی عظیم خواهد بود و مصابرت بر آن پریشانی در جمعیت اسباب سعادت دخلی تمام
راحت و رنج چون بود گذران به رنج کش بهر راحت دگران به زانکه باشد بزرع امید به رنج تو تخم راحت
جاوید به حق سبحانه و تعالی توفیق دستگیری از پای افتادگان و پامردی عنان از دست دادگان یاد
گرداناد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری سالها که چون بلسان هزار وصول و مبانی آن نکته گویم حرز و لا ابرار
در سیم نیست چون بمشام ذوق از وصول معانی آن شمه بویم از همه ابتدائے ترسیم فاتحهٔ اخلاص مقرر دارند بیتیال

19

وابتهال مصحوب نهایت توجه بدولت اتصال تحفه موقف شریف ده یه مجالس منیفه میگردد و داغ دل سوخته از

فراق در اثناء علم آتش اشتیاق روشن تر از انست که در شرح و بیان آن بکاهد و زیج خامه و زبان

احتیاج افتد لاجرم طی آن بساط نموده وزبان انبساط کشوده انهاء میرود که چون در ینولا ورت بلکه

اهل محبت و دلار اسبق مشحون بنکتهٔ چند که از اثناء شرح بیت آخرین قصیدهٔ برده که بیشباک گوی سبقت از

اولین و آخرین برده روی نموده بود و مملو بلطائف ارجمند که بران کتاب لطافت انتساب بمع

چون قطرهٔ شبنم که چکد بر گل سیراب ٭ بتازگی افزوده مطرح پرتو اندیشه گشت و مشرح عقل فکرت

پیشه آمد الحق هر معنی دقیق که بتدقیق نظر موشگاف شگافته بودند و بقوت مناسب چون موی هم بافته

عقل باریک بین را میان آن و موی آن فرق نهادن دست نداد اما چون موی بر فرق نهاد در عبارت

پاک کرده بفهم و ادراک از بحر زخار خاطر گوهر بار گوهر دار استخراج کرده بود و بالماس تفکر سفته در سلک انتظام

آورده از ان با جواهر آبدار و لآلی شاهوار تفاوتی چندان ندید لاجرم آنرا زیب وشاح جان و زینت

حمائل جنان گردانید توجه خاطر شریف باستنباط باین نوع غرائب بدائع با وجود کثرت شوغل و موانع

علامت آنست که خدمت ایشانرا تفرقه ظاهر از جمعیت باطن مانع نمی آید و ازینمعنی امیدوار گشته

مسألت میرود که حق سبحانه و تعالی جمعیتی کرامت فرماید که این جمعیت در جنب آن محض تفرقه نماید والسلام

والاکرام رقعهٔ اخری بعد از اداء وظائف دعا مقرون باجابت سمع الله لمن دعا مرفوع آنکه بتازگی قاصدی رسید

وقصیدهٔ تازه رسانید چو حرفی چند خواندم زان قصیده ٭ دل خاص النسل اندر قید دیدم ٭ در ان اثنا

چو شد چشم بصیرت ٭ کشاده جمله را صید دیدم ٭ هر چند از مطلع تا مقطع در هر بیت و در هر مصرع بعبرت خاطرم نافذ

سپاهی ٭ بهر حرفی فرو شد چون سپاهی ٭ هیچ نقصان جز آنکه دفع عین الکمال را در حسن کلام و لطف مقام پوشیده بود از

هیچ چیز ساخته این ناقص لباس اوصاف کمال پوشانیده بنظر اندیشه رنباید آن مشاطه چو چهرهٔ بتان آراید ٭ از بیل خطی

کشد پی دفع گزند ٭ از فحوای آن جنان مفهوم شد که خدمت ایشانرا ارادت باقبال القبله مقصود و اعراض از نمودهای

بی بود متاکد شده است الحمد لله علی آلائه اما اگر چنانچه تنفر از امور صوری و ترک اشتغال غیر ضروری چون

ملائم مزاج شریف عزیزان نیست مبالغه رود و در نمیناید هیچ جا نیست که مقصود ظاهر نیست و جمال ظهورش را جز کمال ظهور

ساتر لی سحرگه بر جای جمال خود نمود ٭ هو معکم انما کنتم چه بود ٭ ماهی اندر آب جوئیست آب جوی ٭ میزند بر چشمه

اگر شش را جو و گر شیر و زریا ٭ گه هم آب ٭ وار هر جانش پندار حجاب ٭ حق سبحانه و تعالی همگنان را از حقیقت بی بسر دن مقصود و کوتاه

گردانا و ... السلام و الاکرام رقعه اخری بعد از رفع السلام الی المجلس العالی و الموقف

المحفوف بالمعالی ... المعالی ... هر چند این شکسته هنوز از ندامت و خرامت قصیده چنین نرسته اما چون

نفس شعر از سعادت ترک عادت محروم بسباحت بحر شعر و سیاحت قیافی قوافی معتاد گشته طریق غزل کر ... تتبع

نفسی ... از منظاهر صوری چاشنی نمیدید بالکلیه السداد یافته گاه گاهی تشحید خاطر را ... غوائب خاطر را بتتبع بعضی قصاید

عام الفوائد که ... کلام الهی حدیث نبوی مشتمل بر نصایح و کشف فضایح فرو رفتگان در قاذورات دنیوی و

باز ماندگان از لذات کمالات معنویست اشتغال نموده می آید جماعتی که از آن نمد کلاهی در ان نقل عقل خود بر خود

گواهی ارند تصور آن میکنند که غرض از آن تعبیر و تشنیع و توبیخ و تقریع ایشانست حاشا ثم حاشا ٭ خار یاد شد که خون ریز

ست ٭ چون در اوصاف خود زبان تیز ست ٭ نیست حاجت که در حریم چمن ٭ بحالیش زبان کشد سوسن ٭ فقیر که

خود را بهزار حیل از ملاقات صوری سرگران برکران کشیده با بود و نابود خود در زاویه خمول و حرمان آرمیده قبله المطلب وی

نیستی ست که هرگز روی هستی نه بیند و جهة قصد وی نابودی که هرگز گرد وجود بر آن نه نشیند ویرا چه طاقت آن که در گوشه

نشسته و ابواب خمول و خروج بر خود بسته تصویر صور خیالی جمعی پریشان و اختصار اشباح مثالی ایشان کند

و از آن نشانه خیر و شر سازد و بداستان محمدت و مذمت پردازد ٭ هیهات هیهات ٭ آنرا که دل از صلح کسان تنگ بود ٭

با هیچ کسان کجا سر جنگ بود ٭ و انرا که ز فخر این جهان ننگ بود ٭ با تنگ جهانیان چه آهنگ بود ٭ معهذا در منوال بوزن و

قافیه قصیده که بجودت فکر افضل المتقدمین خاقانی شروانی صورت اختراع یافته و املح المتاخرین خسرو علی حذو النعل بالنعل در

طریق اتباع آن شتافته بیتی چند گفته شده بود بخدمت فرستاده شد امید ست که بچشم رضا ملحوظ گردد و از حسن اصغا محظوظ

و الدعاء بظهر الغیب اقرب الی الاجابة بلا ریب ٭ رسول دست بدستم یکی رساله رسید ٭ رساله که ز دل رنج و درد پرده درید ٭

الحق ٭ رساله نورسیده که سالی قطع در راه کرده بپائی بسر رفته در ماندگان آرزومند آورده بلکه خلعت از جامه غیب

بواصل و شامل بالای مقیدان اهل نزل رسانیده ٭ بهر سطر ز نثرش چون بر لی ٭ کو عارف بال کلی ازدی ٭ چو نظمش را بلوح

دل نگار ٭ بهر بیتی از آن نامی بر آری ٭ حق سبحانه و تعالی سرچشمه آن فیض را از آلایش مکاره مصون دارد و از آمیزش مکاید

نامون والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ای باد چو آمدی ز سر منزل یار آمد بدل از آمدنت صبر و قرار

نامد بقرار ز نقد رجان زنهار × او را ببرد با آنکه دانی بسیار × اگرچه بهر حیثیت تر و تر رشحهٔ قلمی از مجاوران آستان

رسید و نفحهٔ گرامی از انفاس آستان نبیدی بهر دور ماندگان بداغ مهجوری گرفتار زندگی صعب بودی

و زندگانی دشوار نمودی امید واری چنانست که این طریقه مدی اللیالی والایام استقرار گیرد و این

قاعده علی مرور الشهور والاعوام استمرار پذیرد شادم زنم کلکت وز نفحهٔ انفاست هرگز زندگی

دارم زین گونه هوا دارم بدولت و سعادت مستدام باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری باکلک نو گفت نامه

کای گاه خرام × صد تحفهٔ خوش بر دم آورده ز شام × گر با تو در میان نباشد نرسد × مهجوران را از جانب دوست

پیام × چون رقعهٔ شریف بخط و عبارت لطیف متضمن بیت چنان در جودت و حسن بیان فرد × کز آن خوش تر تصور

کم توان کرد × بمطالعهٔ این ضعیف رسید از هر مصرع بر دل و سینهٔ مجروح در تفرقه مسدود گشت و باب جمعیت مفتوح

نائره شوق و صال اشتعال یافته و داعیهٔ سفر مفضی بوقت اتصال استکمال پذیرفت خاطر چنان میخواست که عنقریب

امضای این سنت و تحقیق این امنیت کرده آید اما بواسطه تمادی ایام روزه و انضاعف ضعف هر روزه این

مراد بعید افتاد حق سبحانه و تعالی همگنان را توفیق مصالح دینوی و اخروی رفیق گرداناد رقعهٔ اخری بهایون نامه چون یاد دلبر

بر دار از عنبر تر بسته زیور × خط مشکین و نظم جان فزایش × چو گیسوی مرصع در قفایش × در اطیب اوقات و اشرف

ساعات مونس خلوت مهجوران و مایهٔ سلوت رنجوران گشت گهی پرده ز روی او کشادند × ز شوقش بوسه

بر روی او دادند × گهی سعی قفایش دست بردند × ز عقد گیسوش گوهر شمردند × در مقابلهٔ سر کرشمهٔ آن شاهد غیبی بر منصهٔ

پاکی الٰهی جلوهٔ ظهور نمود هزار تعلق و دلبستگی و نیازمندی و شکستگی بموقف عرض رسانیده میشود تحاشیا عن اطالة الکلام

المقتضیة الی الملالة برین دو بیت اختصار کرده می آید بود واثق ز جامی کی داهیب × ز محض و هبت بالغ مکاسب

چنانش در بر آرد شاخ امید × که باشد میوه اش اقبال جاوید × چون در گفت آن واسطی لعل قبا × شد

همدم رو میان آئینه لقا × زنگی بچه دم بدم از ستر خفا × در انجمن ظهور شد جلوه نما × زهی زنگی بچگان پسندیده

همدیدهٔ مردم و هم مردم دیده در هودج کافوری نشسته با حرام زیارت مهجوران شهیدان تیغ مهجوری بسته بدین

دیار رسیدند بدین مزار رسیدند آزاده دلان بجان منتشان بنده شدند × وز نکهت جان بخشی شان زنده شدند

شکر این نعمت را ادای که تواند کرد و عذر این موهبت را بجای که تواند آورد آن به که ازین گستاخی دست بداریم و بدعای دولت دست برآریم ه دستیکه زبا کرد بدین دستان باد * بالای همه دست زبردستان باد * عنبر گریم نگار باد اهمه عمر * کلکی که نگاشت این نگارستان باد * زینی کرده از شوق شهباز طبیعت * همایان قدسی هوا اندروی * زمردم فرستادهٔ مطلع خوش * کز اهل سخن مثل آن نیست مرد * الحق مطلعی ست که انوار لطیف سکی از معانی آن طالع و آثار حسن آرا از عبارت آن لامع اگر چنانچه گاهی باتمام آن پردازند و پیر نواندیشه تکمیل آن انداز ندر شکر نیست که بیت القصیده نظم ایام و واسطة العقد شهور و اعوام خواهد بود حق سبحانه و تعالی از هر چه نباید مصون داراد و از هر چه نشاید مامون والسلام والاکرام رقعه اخری مشتمل بر قطعه منبران لطافت سنجیده بلکه کاغذی قطعه جوهر سلیب در پیچیده مفلسان عور و نزدیکان و سمت وصول یافت ه از غایت تعظیم نشاندند او را * بر حلقه چشم چون نگین بر خاتم * جواب آن بر لوح اخلاص سجامهٔ اختصاص مرقوم گشت و بدعای حسن عاقبت و سعادت خاتمت مختوم آمد قرین اجابت باد بالنبی و آله الامجاد رقعه اخری بعد از عرض نیاز معروض آنکه چون موصل رقعه شریف عزیمت مراجعت نمود این فقیر خواست که در جواب آن کلمه چند بنویسد هر چند گرد خاطر نفور از رسوم عادی و تکلیفات رسمی گشت از معنی فکری و سماعی بجز این رباعی چیزی بخاطر نگذشت ه کی باشد و کی که از جدائی برهم * وز تفرقه منی و مائی برهم * در بحر فنا غرق شوم * وز خود بینی و خودنمائی برهم * حق سبحانه و تعالی توفیق کرامت خرق عادت مفضی بهره دولت و سعادت رفیق گرداناد والسلام رقعه اخری ه هیئت رنج و هیبت اشواقی * آجرتنا دم عنیا علی احداقی * از رنج فراق و محنت مشتاقی * حرفی گفتم فقس علیه الباقی * هرگاه که قلم میر اشم تا در جواب نامه شریفه ورقی بنگارم خبری بنالم که بارها گفته باشم و نوشته باشم از ملالت خاطر شریف اندیشه کنم و اقتصار بر رعایت جهت ما پیشه سازم ه هرگاه که بمحض هجرت آید دردی * تحریر رباعی کنم و یا فردی * زان میترسم که از من دم سردی * بر خاطر عاطرت نشیند گردی * نوشته شده بود که در قبل ولایت هرات تفرقها واقع است تخصیص آنجهت نیست در جمیع جهات این قضیه شائع ست ه در نوبت حسن آن مه اوج جمال * از دست رقیبان نکوهیده خصال * چه شرق چه غرب و چه جنوب و چه شمال * از جور پر است و از جفا مالامال * دعا نوحی باید که رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا

گویان هیچ دیار ازین طائفه دیار نگذارد و استدعا را صاحب فتوحی که حقوق مستدعیان نگذارده و بار
از روزگار مدعیان بر آرد و این هر دو مقصود دست واز جمله محالات معدود و دو میست انکه دیده شفقت
بر حال گماشتگان دارند و معامله رولیشان بالکلیه بایشان نگذارند براگنن به سیر دوجا دو
زهر مرز و بوم که لکلا القاب بعیب تعیب * لکلا تمام بلوم تلوم * کارهای دینی و دنیوی بر مجاری صدق
و امور صوری و معنوی در مطاوی خیر و صواب ساری والسلام رقعه اخری ستم زده خاطر لی کیمنی من
آئینه توای نگار چینی * روزی که من وی برم بنشینی * در من همه کس خیالی خود را بینی * هر دم ز ره دیده دلم خونریز
لطیفه انگیز و هر دین نامه قاصد از میان بر خیزد * بی واسطه در دامن وصل آویزد * اگر نامه نامی و صحیفه گرامی
رشحات قلم و منبع نفحات کرم آن قبله اقبال و کعبه امانی و آمال باشد در رسید از ایام که رواقات مهجوری گلبن امید از آن
را بر شحه تازه گرداند و غنچه مقصود مهجور از آن اشگفاند یک گلبن امید بفضل از آن روید با یک غنچه مقصود بصد سال بخندد
بی طی نامه الگنجائی شکر این مکرمت ست و نه زبان خامه را توانائی عذر این موهبت لاجرم ذریعه اداء آن شروع نمود بر دعای
اختصار میرود لا یزال روضه جاه و جلال دولتخواهان برشحات الهی تازه باد و درجات ترقیات آن تازگی بی اندازه والسلام
والاکرام رقعه اخری بعد از رفع نیاز مرفوع آنکه چون از رشحات سحاب فضل و افضال آنجناب ساحات شاداب گشته اهالی نشان
گم شده بلسان تعطش و تشوق چو تشنه که کند آب در بیابان گم * نشان گم شده خویشتن همی جوید * اگر بر مراسم اشفاق
و مکارم اخلاق کار فرموده و در آن باب اهتمام فرمایند حالک لا یزال مجلس شریف مجمع رفقا و مرجع فقرا باد والسلام
رقعه اخری برکنار دجله ور از یار و مهجور از دیار * دارم از اشک جگرگون دجله خون در کنار * چون سواد
دیده ام دریا کند لیادا بسیل چشم اشکبارم گر شود با دجله یار * دعای بغز اجابت قرین از مشهد مقدسه ائمه معصومین
و مسالک لتشرف استجابت همراه از مزارات متبرکه اولیاء الله تحفه مجلس شریف و هدیه موقف منیف میگردد
شوق و نزاع و تحنن و التیاع بدریافت سعادت ملاقات که اعز مطالب و اجل مرادات ست بیش از آنست
که بامداد خامه زبان آورد اعداد نامه سخن گستر از عهده اداء آن تفصی تواند نمود لاجرم عنان بیان از آن صوب
معطوف داشته معروض میگردد که بعون عنایت بی غایت حضرت عزت علت عزت احوال فقرا که فقار سفر
و جلکستا بدو حصر اند بر نهج سلامت و منهج استقامت گذرانست و از هر غدغه تنگی که موجب تفرقه باشد پریشانی

برکرانست انشاء الله العزیز که مجاوری احوال دولتخواهان آنحضرت نیز بر صورت احمل و معنی اکمل واقع باشد

این نامه تضرع و ابتهال متضمن شوال در حین ارتحال از بغداد بجانب حرمین الشریفین زادهما الله شرفاً صورت تحریر یافت

والسلام رقعهٔ اخری ۵ نمود ابری ز جانب شتت و برفت ٭ از تشنه لبان زود رگذشت و برفت

برگشت امید ما جگر سوختگان ٭ نا ریخته نم ز راه برگشت و برفت ٭ هر چند امید نا امیدان بحصول رسید

و مراد نامرادان بوصول نه انجامید امید هست که آنچه مصلحت دینی و دنیوی خلاصهٔ دودمان آن آستانه باشد منوط باشد

سعادت صوری و معنوی ملازمان آن دولتخانه بدان مربوط بر وجه احمل و طریق اکمل میسر گردد ٭ خواند

کلک تو دور از او پرداده صلای وصل مهجوران ابد قانون شفا نوشت رنجوران را ٭ بنشانده بآن آتش محروران را ٭

چون در زود رقعهٔ شریفه از مجد و دان لقعه منیفه بر مخلصان صدق انتماکور شده و المار علی انظار بظهور انجامید هر مکان

دیده ربند دیده و سینه کمند کشید و از قلق حدت مرارات فراق و اضطراب شدت حرارات اشتیاق بموطن

الفت و نشیمن سلفت بیار امید ۵ براحت قرین باد آن دست و پنجه ٭ که خود را بدین مکرمت ساخت رنجه ٭

نوشته بودند که از بعضی کسان که مدت ها در ظل عنایت و سایهٔ تربیت و رعایت بوده سخنان نامناسب

و حکایات ناملائم سرزده شک نیست که هر چه چنین کرده باشد از دائرهٔ انسانیت بیرون خواهد بود حیف باشد

که زبان بحکایت بگشاید و دهان بشکایتش آلاید ۵ انسان مشمر خیل بداندیشان را ٭ کان مرتبه نیست

این دغا کیشان را ٭ از خامهٔ صنع بر سر لوح وجود ٭ جز صورت انسان نرسید ایشان را ٭ فیاض

کرم ز فضل بی اندازه ٭ انداخت ز مکرمت بشهر آوازه ٭ شد بلغ مراد نامرادان خرم ٭ شد شاخ

امید نا امیدان تازه ٭ مرادات صوری معنوی متضمن سعادات دنیوی و اخروی میسر باد ٭ گردی اکرام

مخلصان به سلام ٭ و علیک السلام والاکرام ٭ خامه کرد آرزوی آن کند ٭ و بیچ در نامه شرح

شوق و غرام ٭ چون ندیدآن حدیث را پایان ٭ ساخت کوته مخافة الابرام ٭ تحفهٔ مجلس شریف بر

می فرستم سلام بلکه سه لام ٭ گشته باهم یکی دو لام نخست ٭ مانده باقی سوم سه حرف تمام ٭ بر

نکته رقعه را کردم ٭ مختصر والسلام والاکرام ٭ رقعهٔ اخری ۵ رقعه جانفزا که مضمونش ٭

بود گویم سلام بلکه سه لام ٭ دوی اول یکی شده است شده شصت ولها از زار زار از لام ٭ ما هم هیچ

را خلاصی نیست ؛ از چنین شست دام بی آرام ؛ کلکت که بکام دوستان کام نهاد ؛ بر غرهٔ صبح طرهٔ
شام نهاد ؛ نی نی که زجعد حور بر صفحهٔ نور ؛ مرغان اولی اجنحه را دام نهاد ؛ مکتوب مرغوب که مبنی بر قواعد
اخلاص محبت و منبی از شواهد اختصاص مودت فی الحین حال واکرم ساعت بدین ذلیل قلیل البضاعت رسید
هر سطری بشطری از مواجب حرمت و تعظیم و هر حرفی بطرفی از مراسم عبودیت و تسلیم مقابل گشت و چون تکلف
در مراسلات آداب منشیان نساخ و دبیران ست نه شیوهٔ شکستگان فقیران ازان اعراض نمود میگوید
خدا یار بادت که تا میتوانی ؛ به نیک و بد خلق نیکی رسانی ؛ والسلام رقعهٔ اخری ای از لطف تو تا واسطهٔ
لعل عیا ؛ شد قطره زن از سه روی ماه قفا ؛ آورد گهرهای گرانمایه بما ؛ از لجهٔ بحر و لجی جود و عطا ؛ چون فایدهٔ
خبر ان مستغنی از القاب از تصدیع اطناب معرض جواب مبنی بود بدین چند کلمه اختصار افتاد آمال و امانی
دو جهانی میسر باد در رقعهٔ اخری ای رفتی تو و از دولت دیدار تو دور ؛ هم دیده ز نور مانده هم دل ز سرور هوش
آنکه شود از دور ایام و شهور ؛ این غیبت ما بدل به تشریف حضور ؛ بعده مرفوع آنکه بسبب بی توفیقی
بغفلت از مقصود حقیقی اغلب اوقات این فقیر به بیهوده گذشت و اکثر انفاس بمالا یعنی مصروف گشت
ما زان جمله آنست که درین چندگاه ورقی چند نا مربوط و جزوی چند نا مضبوط بگمان آنکه بر طبق گلستان سبت
مراد از بهارستان ۱۲
ترتیب یافته و چون درینولا خدمت خواجه عاقبت محمود عازم آن جانب بود در صحبت وی فرستاده شد
که بطفیل او بعین رضا ملحوظ گردد و از حسن صفا محفوظ توفیق رفیق باد سعادت زیادت والسلام
رقعهٔ اخری لا زال مجد الکبرا و مجدا فی اعانة الفقرا بعد از رفع تحیت و تسلیم مقرون بلوازم
توقیر و تعظیم مرفوع آنکه مسموع افتاد که اندک عارضه ببدن شریف عارض گشته بود بحمد الله سبحانه
بخیر گذشته است باید که شکرانه آنرا اکثر اوقات بی شائبهٔ غرض و بی مطالبهٔ عوض بکارسازی مظلومان و مهم
پردازی مهموبان گذرانند و آنرا وسیلهٔ حصول نجات دینی و دنیوی و واسطهٔ علو درجات صوری و معنوی دانند
شعر در مزرع دل تخم نکوئی کاری ؛ تا نام برآیدت به نیکوکاری ؛ والسلام رقعهٔ اخری ای نسیم مهب
الکناف بجد داد قدفی بالحشا نیران وجد ؛ و کرمنا بان اهدی الینا ؛ کتابا من ذوی عز و مجد ؛ اضعاف الطاف
که فراموشان را یاد کرده اند و از جار فتگان انخاطر آورده و ظائف دعاگوئی و مراسم رضاجوئی موجب

نیاید و تحاشیاً عن الاطناب فی الکلام المفضی الی الملال و الابرام بر دعا اقتصار مینماید حق سبحانه
همگنان را از هر چه نباید نگاه دارد و از هر چه نشاید در پناه والسلام رقعهٔ اخری ای آن که پناه اهل آفت
کردند * بیچاره نواز و چاره ساز تان کردند * مباد از سر خاکساران زینهار * شکرانه آنکه سرفراز تان کردند *
ارتفاع پایهٔ مرتبه عز و جاه در سایهٔ بادشاه دین پناه پیرایهٔ استکساب دولت ابدی و سرمایهٔ
استحصال سعادت سرمدی ست خردمند آن است که آن پیرایه را معطل ندارد و این سرمایه را مهمل نگذارد
بان در دستگیری از پا افتادگان جنبش نماید و باین در پا مردی سر رشته از دست دادگان کوشش
فرماید به برآورد حاجت امیدواران * که فردا مایهٔ امیدت آنیست * نشان در سینهٔ مهر سینه ایشان * که گنجم دولت
جاویدت آنیست * همگنان را ایزد تعالی بر مرضی خود صبور دارد و از مساخط خود نفور والسلام رقعهٔ
اخری اوحی و انهی قصة البعد و النوی * الی المجلس المحفوف بالمجد و العلی * استماع افتاد که خروی مرض
واقع بوده و بزودی صحتی کلی رو نموده المنة لله ولی الاحسان خبر ضعف و مژدهٔ صحت * گر مصحوب
یکدیگر بودی * بنجیر ماندگان هجران راه زران خبر جان و دل لغز سودی * حق سبحانه و تعالی همگنان را
از عارضهٔ امراض صوری و معنوی مصون دارد و از غائلهٔ آفات دینی و دنیوی مامون والسلام والاکرام
رقعهٔ اخری لا زال کالصلوات عماد الدین * و کالصوم جنة لاهل الصدق و الیقین * ساعات
بطاعات مقرون باد و اوقات بخیرات مبرات مشحون گفتم که کنم پس از دعا حرفی چند * برعایت
اهل رسم باهم پیوند * دل گفت که ابرام نه شرط ادب ست * بس کن که همین دعا
بسند ست بسند * والسلام رقعهٔ اخری لا زالت الافلاک حول مرکز ارادته دائرة
والنجوم فی اصابة سهم سعادت جائرة * گفتم که جواب نامهٔ جان پیوند * بر لوح بیان رقم زنم حرفی
چند * دل گفت که از تکلف عادت و رسم * بگذر که همین دعا بسند ست بسند * خاطر شریف
از تقلید بمطلوبات مجازی مطلق باد و اوقات عزیز باستغراق در مقصود حقیقی مستغرق چون یافت
بجان زار تلکت پیوند * زان خط مسلسل خرد افتاد به بند * گفتم که جواب آن نویسم دل گفت * بس کن که
همین دعا بسند ست بسند * سلام الله تعالی و رحمته و برکاته علیکم آفتاب از طارم عزت چو سازد ذره را

پایهٔ قدر شرف عالی به تشریف خطاب ٭ در جواب آن خطاب از ذرهٔ عقل خرده بین ٭ هیچ نشمارد

صواب الا التقاعد از جواب ٭ اسباب دولت این جهانی مقرون بموجبات سعادات جاودانی میسر باد

بالنبی و آله الامجاد رقعهٔ اخری لجالیجناب نقابت مآب ایالت ایاب مخدومی اعظمی اکملی اکرمی الذی

یقصر البیان من ان یحیط القابه بل الالقاب مطروحة دون سدة بابه ید الله تعالی ظلال افضاله

غیاثاً للدنیا والدین مغیثاً للاسلام والمسلمین ٭ دعاهائیکه بر لب نارسیده ٭ نوید فاستجبنا شنیده

تحیاتی که بیان هست روشن ٭ خروج از عهدهٔ جوابا حسن ٭ مبلغ و مودی میگردد لیده ٭ معروض

آنکه چون مجاری احوال اینجانب بحمد الله المفضل الجواد مستدعی اقامت مراسم شکر و مستوجب ادامت

وظائف ایادست اعیان ملک وملت وارکان دین و دولت علی الدوام والاستمرار در مقام

ترصد وانتظار بذکر اوج جاه و دولت خون خور آسان روی بنمای رع لیفر طلعت فرح خرمهار را

بیارائی ٭ رجا بمراسم اشفاق و مکارم اخلاص اکارم عالی واثق ست که باسعاف این مقصد

وانجاح این مراد براهالی این بلاد تفضل خواهند نمود و منت خواهند نهاد و ظلل عالی مدی الایام واللیالی

بر مفارق اکارم واعالی ممدود باد مکتوب سلطنت شعاری حسن بیگ ٭ لقد هبطت ورقاء

ذات تجبر الی نفر اهل الفقر من قصر قیصر ٭ صحیفهٔ نجح علقت بجناحها ٭ بفضل موفی واعتناء موفر

رشحات اقلام دبیران عالی مقام سدره سدره آئین وعتبهٔ سپهر تمکین پادشاه جهان پناه وشهریار

معدلت شعار سلطان الغزات والمجاهدین قهرمان الطاغات والمعاندین لا زالت رایت نصرة

منصوبه فوق السماء وآیات دولته مکتوبة علی لوح البقاء ٭ معز دین حسن بن علی بن عثمان ٭ گزوست

منتظم امروز ایرج دغزا ٭ چو گشت بادیه آباد از دیجای سموم ٭ وزود ریگ بیابان نسیم روح افزا ٭

گهی بپای در آرد پی غزا رکاب ٭ بر اهل کفر شود صورت غزاش غزا ٭ ز طوق طاعت او هیچ صبا سر

نتافت سرکه نداوش بر تیغ تیز سزا ٭ جهان ز حادثه گو باش در امان کر شهم ٭ به بست راه ستم بر سپهر حادثه

زا ٭ لیعهد معدلتش بست ظلم کیش ازا ٭ خراه و ناله خزا از آه خیر خیرا ٭ شعر باستخلاص حرامین بیت الله زدوم

دور از دستی حرامیان دور از راه وبنی از توجه عساکر عالمگیر جهان ستان لعز میمنت غزاء از کفار نواحی گرجستان

روضهٔ جان لب تشنگان بادهٔ شوق بجمال کعبهٔ مراد را خضرتی تازه داد و حدیقهٔ جنان جگر سوختگان
معرکهٔ جهاد و اجتهاد را نضرتی بی اندازه بخشید همگنان همدل و همزبان روی نیاز بر زمین و دست دعا
بر آسمان وظائف دعاگوئی ادا کردند و مراسم شکرگزاری بجا آوردند لا زال برکات اقدام طائفان
حول بیت الله الحرام و میامن اقدام غزاة غزوات نصرت انجام بر قلع و قمع عدات ملت اسلام
ممد حال و معد انجاح آمال ملازمان مخیم جاه و جلال و معسکر عز و اقبال باد بالنبی و آله الامجاد رقعهٔ اخری سقاک الله
برق کبین من مرعی هند * و نسیم سحرة من ربی نجد * فمن شرق ذاک البرق اسبلت جفنی جوی * و من شم هذا الریح اصبحت فی وجد
کنیت بهذا من نزول صحیفة * مکرمة من ذروة الفخر والمجد * هدهدی آمد فرو تاج کرامت بر سرش * نامهٔ اقبال
و دولت بسته بر بال و پرش * نامهٔ چون نافهٔ چین بسته سر کز بوی آن * یافت بوی جان مشام دل چو بگشادم
سرش * نون والقلم و ما یسطرون که جواهر زواهر گوناگون که تا اکنون در خزانهٔ غیب مکنون و در گنج نامهٔ لاریب
مخزون بود بوساطت قلم سعادت رقم در سلک اظهار و رشتهٔ اشتهار انتظام یافت زیور جمال نامهٔ میمون و جلسهٔ
کمال صحیفهٔ همایون آمد الی قیام الساعة و ساعة القیام درة التاج امراء الکلام و واسطة العقد لیالی
والایام بلکه انگشت نمای سبحه گردانان صوامع قدس و مجلس آرای نکته پردازان مجامع انس خواهد بود * کتاب کعقد الدر
جودة نظمه * یکون لسلک النطق واسطة العقد * فلما فککت الختم عنه وجدته * خطوط ریاحین علی صفحة الورد
عد الکتب و قاحیت صاره قواً * بتوقیع فرق العطیة والرقد * از آن گرامی نامه هر سطری چو عقد گوهرست * سبحه
کرد قدسیان از عقدهای گوهرش * شاهد غیب ست معنیهای مستورش که نیست * ناطقه مشاطه دار از در و گوهر
زیورش * نو عروس حجلهٔ فکرست هر حرفی ازان * کرده خامه جائه از شعر مشکین بر برش * چون رخ خوبان کند افزا
جمال آن زخط * داد توقیع خداوندی جمال دیگرش * اعنی حضرت من خصه الله تعالی بابلاغ کارم زینة المملکة
و رقاه بحسن المکارم الی رتبة الملکیة الذی مهج اولی الکرم من لوائر اشواقه تحترق و قلوب ذوی الهمم من اتون
اشفاقه تحت رق خداوندگار خواص و عوام نوع انسان ست و خدایگان عوالم فضل و احسان کریم
وحید شاع بالبر و هو بالجود کالسحب المطیرة بالجود * فکم سائل تحزنه ضیق معیشة * بعیش بایولیه فی عیشة رغد *
عدا الحمد محمود اعلی السن الوری * بذا اشتق فی القابه اسم من الحمد * آفتاب فضل کز آغاز

دوران آمده است ٭ بر مراد او مراد چرخ سبز اخترش ٭ خسرو اقلیم دانائی که بیاید گرفت ٭ عقل را تعلیم رسم

خاطر دانشورش ٭ دست او لک بخش گوید دولتش الملک لک ٭ ملک بخشی نیست دور از دست بخشش

گسترش ٭ جلال الحق والملة غیاث الاسلام والدین مغیث المسلمین ادام الله تعالی ظلال جلاله علی المعترفین

بفضله والمغترفین من افضاله هرچند دیدهٔ هجران دیده را در تفرقه خانهٔ ناسوت مشاهدهٔ جمال وزا فزون

ومطالعهٔ غرهٔ غرا رهبان نداده اما جان محنت رسیده در جمعیت آباد ملکوت دو حدت سر لاهوت دم

محبت دو داوزده و قدم یگانگی واتحاد نهاده ٭ ان لم اقر حیث جسمی بوصله ٭ فان غراب البین فی صدر

الصلد ٭ فارواحنا کانت بموطن وحده ٭ مقدسة عن وصمة القرب والبعد ٭ اگرچه هرگز چشم ظاهر کحل بینائی

نیافت ٭ ز آستان او که دائم ز اوج کیوان برترش ٭ عمر ها پرواز کرده جان عرشی آشیان ٭ در هوای طاق

ایوان رواق و منظرش ٭ و این سابقهٔ محبت و اخلاص و رابطهٔ مودت و اختصاص چون از ازل است

تا ابد خواهد بود ٭ ولما الفت الشوق نحو جنابه ٭ من المهد ارجو ان یکون الی اللحد ٭ ذوق عشقش کز ازل خیاط

فطرت دوختست ٭ بر قد من تا ابد امن باد جیب محشرش ٭ خدمات مسکینة الشمائل و مدحات وردیة الفوحات

مقتبس از شرالف اوقات ان السفی ایام دهر کم نفحات که بضاعت مزجات متوطنان کنعان حرمان فراغت مهدات

تنگ پستان بیت الاحزان هجران تواند بود مرقوم و معروض میگردد و از حضرت معبود سعادت و بهبود اولیا آن

خلاصه وجود مسالت میرود چون از شائبه ریا مبرا است امید وار اجابت میباشد ٭ هذا ایا التجایا کل یوم لیلة الی

بابه الکاف لکل المنی تهدی ٭ میفرستم از ورود چشم خود هر دم درود ٭ بر مقیمان دیار و خاکبوسان درش میل و شغف

به نیل شرف دست بوس خدام سدهٔ سدره مقام نه دران درجه است که برشحهٔ آن توان دیار در طی نامه نشر

آن توان کرد ٭ تباریخ اشواقی الیه شدید ٭ کاشواق اصحاب الجحیم الی الخلد ٭ آرزوی من بخاک پای او افزون بود

زآرزوی غرفه در آتش بخلد و کوثرش ٭ ازان وقت باز که توقیع واجب التوقیر مبنی از التفات خاطر خطیر بجانب

این فقیر سمت تحریر یافت مطرح اندیشهٔ عقل و خیال و مطمح نظر آمانی و آمال جز استسعاد بتقبیل انامل شریفه و استمطار

بتحصیل فواضل نیفه امر دیگر نیست ٭ الی ارضه یصبو فوادی دائما ٭ کما کان یصبو قاب لشرابی هند

نزاعی الی تلقاک جاوز حده ٭ بحیث تخاف الانقلاب الی هند ٭ جان آن دارم که آرم رو بهندستان که شد

رشک ارض روم از عکس جمال انورش ٭ ملکه او هندست دمن آن بشر عشق آگین که بود ٭ عمرها سودا همه
اندر دل غم پرورش ٭ چون تجدید یاد درین ایام دیگری از باریافتگان آستانه رسید و نوید مزید التفات رسانید
و بر طبق صدق آن شهود عدول از هر جنس گذرانید دل آنچ شوق و تحنن بدریافت شرف ملاقات
ستو قدش . و دواعی سلوک مفضی بادراک دولت مواصلت متاکد گشت ٭ اتانی وقد البرمن عنده
وقد ٭ توقد نار الشوق من ذلک لو قد ٭ ز آتش غم سوخت دل خواهم بیادش در دهم ٭ باشد آمیزد بخاک
کوی او خاکسترش ٭ اما بواسطهٔ تراخم علائق و تراکم عوائق که از آنجمله مراقبت وقات کهن سالی ست شکسته احوال
که بحکم الجنة تحت اقدام الامهات مصلحت نیست که از سر قدمش بردارم ٭ این نیت بعمل نرسید و این بهنیت
محصل نگردید ٭ فقصدت الخراطی فی مقیمی بلاده ٭ فصدت عوادی الدهر عن تلک القصد ٭ مادر ایام از نجاک
درت دارد جدا ٭ وای فرزندی کزین سان خصم باشد مادرش ٭ باین امید خیانست که حضرت مسبب الاسباب
جل شانه سببی که متضمن این دولت متکفل این سعادت باشد مهیا دارد و میسر گرداند ٭ ولا بأس لعلی
ان یرفع الله بیننا ٭ و یفتح لی یا نیذا اسبل الرشد ٭ چشم میدارم که پیش از بار بستن زین رباط ٭ بار سبند فلک
روزی بعزم کشورش ٭ اطناب باسهاب کشید و اسهاب باملال و انجاب انجامید یا رب جنت حضرت دولت
و نصرت از جویبار فضائل و فواضل حضرت جلت عظمته در مراتب طراوت و نضرت ابد الآباد در ترقی و ازدیاد باد بمحمد و آله
الامجاد و صحبه الاجیاد رقعهٔ اخری لقد طال ما ادرجته فی صحیفته ٭ فاد عوا و عاد لا یقابل الرد ٭ بدیم آله العالمین بقاؤه
و یخرجه عن حیطة الحصر و الحد ٭ مختصر سازم سخن کز نارد پود خروف صوت ٭ نیست ممکن خلعتی مدح که افتد در خورش ٭
بر سر بر شوکت و اقبال باد الا یزال ٭ بخت دمساز و سعادت یار و دولت یاورش ٭ و هذا دعاء به مضموم بالشوق
و الغرام و آخره ممدود الی یوم القیام و لعین بینها مفتوحة الی اجابة ملک العلام و السلام رقعهٔ اخری
یا ایتها الصحیفة المزبورة ٭ فی قلبک قصة الهوی مستورة ٭ زنهار که آوری مرا پیش نظر ٭ لو صرت بنظرة الرضا
منظورة ٭ اتانی کتاب فاح من نشر طیبه نسیم و داد فیه برد او ادی ففی کل لفظ منه غایة منیتی و فی کل معنی منه کنه مرامی
رسید نامهٔ سامی ز شهریار گرامی ٭ بنام گم شده نامی ساند نامه نامی ٭ نامه درج لطافت که درج بود در آنجا ٭ جواهر
فضل و مکرمت تمامی ٭ چون عرایس معنی آنکار که نفائس امتثال افکار اند بعد از تمثیل بصور خیالی و تشکیل باشکال مثلی جواهر و اگر

حسن عبارات و لآلی متلالی لطف استعارات را زیور سر و بر وصی و شاخ و افسر کرده از خلال و جمال و خدود خطوط و سطور غالیه رنگ عنبر فام کالبدر فی الدجام و الشمس فی الغمام جلوه گری نمودند هر یک از قوای جسمانی و مدارک روحانی حظی دیگر یافتند و بهره هر چه تمامتر گرفتند باصره از مشاهده نقوش قلمی و صورت رقمی آن اطراف و اکناف حدیقه حدقه را سنبل و ریحان و بنفشه و ضمیران کاشت و از باران سحاب شوق و شبنم سرشک نیاز سیراب ریان گردانید * از عکس خط سبز تو ای رشک قمر * درست ست زباغ خاطرم سنبل تر * می پرورشم بیادگار خط تو * از شبنم اشک سحر و خون جگر * ذائقه از حلاوت الفاظ شهد آمیز و عذوبت کلمات شورانگیز کام جان را چاشنی عینا یشرب بها المقربون چشانید و شامه از نسیم روایح روح پرور در استشمام فوایح روح گسترش مشام جان را شمیم شراب و یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک رسانید دل از بس بدست شد از ان چاشنی از دست شد سامعه از ذوق سماع و لذت استماع آن گوش و هوش بر روزنه کاخ صماخ نهاده جیب فکر و دامن خیال را ع همچو آن مفلس که ناگه بر سر گنجی رسد * از عقود درر و نقود گوهر مالامال ساخت ناطقه مخدرات عذرا مستورات حسنات معانی مجرد از لباس ملمع حروف و مقطع از کسا مخطط محلی بعجم و لفظ در برگرفت پاکیزگانی دید کانهن الیاقوت و المرجان نشان الیشان دوشیزگانی یافت لم یطمثهن انس قبلهم و لاجان رشان ایشان ست * چنان آمیخت ایشان با دل خویش * که پنداری دوئی برخاست از پیش * از ان معانقه و ازدواج و مخالفت و امتزاج چندان نتایج لطایف و دقایق معارف و حقایق استفتاح کرده شد که زبان خامه بیان از ادای آن قاصر ست و بنان خامه زبان از استقصای متقاصر * و اسکت عما فیه کیف و لا نفی ببعض معانی فیه کل کلامی * بوصف آن چه نویسم که قاصر آمد و عاجز * ز درک معنی آن فهم و هم عارف و عامی اضعاف مضاعفه آن ملاطفه مساعفه بنجیاتی برای از تکلفات منشیان سخن ور و دعوی داتی مصون از مبالغت شاعران نظم گستر بلکه دعا چون سر سینه صوفیان نتیجه کشف و الهام و ثنای چون زاده خاطر عارفان قرینه جمعیت و حضور تمام مقرون بانواع نیاز و شکستگی و مشحون باصناف تعلق و بستگی بموقف عرض آن مطلع الانوار لطائف منبع اسرار معارف راضی محیط الفضل و الافضال مهبط رحل نوافل الامال * ذا کرمات صار صیت جلاله * فی سائر الامثال کالامثال * دریا دلی که بر دل دریا چو بگذرد * بادلوال و شود از تاب خجلت آب * هر چند گشت این

فلک آنگونه نیافت ٭ در جنب بحر همت او رتبهٔ حباب ٭ زرینسان که فیض او همه آفاق را گرفته ٭ شاید اگر
خطاب کند چرخش آفتاب ٭ آید فزون ز روز فزایام اگر کنم ٭ فصلی ز روزنامه احسانش انتخاب ٭ گویم
دعا که او که زآئین قدسیان ٭ سید انم این دعا شود الیه مستجاب ٭ لازال فی خلود دولته و شمول نعمته
غوثا للاسلام و المسلمین و عونا للاصحاب الصدق و ارباب الیقین سالیده شود و تسکین نوائر اشواق و لواعج دریای اشتیاق
که در مجمر سینهٔ محبان افروخته و برای دفع عین الکمال از ان حسب جنب اغیار را اسپند وار بر آن سوخته نترکیب حروف و
کلمات که از عوارض و لواحق انفاس انسانیست و نه بترتیب اقلام و اوراق که شاخ و برگ اشجار ریاض سخندانیست
بمنزله لطمهٔ طوفان نیرانست بارسال نفس و بمثابهٔ اخفای آتش سوزانست بالقای خاشاک و خس هیهات هیهات
بالا گرفته آتش تا بیکی توان نشاند ٭ در خود بعرض ساده دلی در ره نفس ٭ در خرمنی که صاعقه بارد ز آسمان ٭ باشد محال
شعله نهفتن ز خار و خس ٭ لاجرم خامه شکسته زبان با تحیره بسته دهان از ان مقوله رمزی در میان آرد و نحو بر لوح بیان سبیل
نگارد ٭ چو نیست حد زبان شرح حال دل دادن ٭ زبان چرا نهم از خامه در دهان دوات ٭ بعده اشتیاق ارتسانی پذیر که در باب
توجه این فقیر بر زبان خامه لطافت حر گذشته بود شهباز خیال از ان در پرواز آید و طاوس جنان از ان تو دور
اهتزاز امیدانم که بوسیلت کدام فضیلت روی فراغت و ابتهال در ان قبلهٔ اقبال توان آورد و بذریعهٔ کدام
منقبت احرام حریم جلال آن کعبهٔ آمالی و امال توان بست ٭ گر رسد حکم که چون خامه ز سر سازقدم ٭ مخلصانرا
نبود چاره ز فرمان بردن ٭ لیکن این خرده که از فضل و هنر من آرم ٭ نتوان جانب آن معدن احسان بردن ٭ دانا
وانا بنو قطره به بحر آوردن ٭ کار زیرک نبود زیره بکرمان بردن ٭ معهذا بارها در خاطر میگذرد که لاابالی وار اندیشهٔ قلت
بضاعت و ملاحظهٔ عدم استطاعت ناکرده قدم صدق در بیدای این آرزو نهم و عاشق بلسان ازدحام
انواع محن و تلاطم امواج فتن باک نداشته کشتی شوق در دریای این جستجو افکنم اما چه چاره چون ریاح
تقدیر زورق تدبیر را بصوب مقصود نمی راند و ملاح توفیق سفینهٔ امید را بساحل مراد نمی رساند ٭ هر دم
بدست جهد کشیم بادبان سعی ٭ بر کشتی امید درین لجهٔ کهن ٭ تا زود بساحل کرمت آورم ولی ٭ تجری الریاح بما لا تشتهی
السفن ٭ حالا اینگی همت و تمامی نهمت متوجه آنست که عنقریب در زمرهٔ مامورین مخاطبین بامر و اتموا الحج والعمرة لله
نیت ادای مناسک عمره و حج که زجینهٔ توجه قاصدان و یاتون من کل فج عمیق سمی باشد احرام زیارت

رکن اسلام و مرجع جمهور خواص و عوام ست لبته شود و قیام بو ظائف طوائف سده سدره مقام آن نه بدرهٔ کرام
که عمدهٔ اکابر انام و مفاخر ایام ست نموده آید ٭ از حج بودم عمرهٔ وصل تو توقع ٭ نا کرده قران با تو خود
از حج چه تمتع ٭ امید واری بعموم کرم و شموم نعم حضرت باری عز شانه آنست که حصول این امل قبل
قضاء الاجل دست دهد و وصل بهذا الامنیة قبل حلول المنیة روی نماید ٭ پیش ازان دم که اجل حبیب
حیاتم بدرود ٭ دارم امید که دامان وصالت گیرم ٭ هر چند ذرهٔ حقیر ازان نازلتر ست که زبان بمخاطبهٔ
آفتاب کشاید مورچهٔ ضعیف ازان خاملتر که با سلیمان در عرض سوال و جواب در آید اما چون ابتدای این مجابله و انشای
این مقاشه ولاء از انجانب بود رجا واثق ست و امید صادق که این جرأت مفضی بغرابت نشود و این گستاخی منتهی بسامت
نگردد ٭ مرا ابو لطف تو گستاخ ساند ٭ که کلک من این طرز معنی طرازد ٭ و گرنه چو من ذره را چه یارا ٭ که با قرص خور
مهرهٔ مهر بازد ٭ چون مخدرات معانی شوق و غرام را که حجله نشینان خاطر مستهام اند بجوهر جواهر زیور پوش مرصع صور
کلاه و گیسو بند معتبر از نظام کتابی جلوه نمایش یافت مساق سخن بدان انجامید که ساق اختتام شان از خلخال دعای
استجابت مآل ست آرایش پذیرد ٭ تا ماند دست قضا از پرچم رایات ملک ٭ شاهد اقبال تو بر چهره زلف مشکفام ٭
باد پرواز همای همتت بر تر ازان ٭ که شکنج زلف آن شاهد فتد در بند دام ٭ بلکه باد آن زلف جاروب بهشت تا
بری ٭ بی غبار جانب مقصود کلی والسلام ٭ رقعهٔ اخری الی ... یا کتابی اذا وصلت الیهم ٭ فنجوا الود او قبل یدیهم ٭
واقرا ایهم فواد ٭ قبل له دم علی العکوف لدیهم ٭ چون تخلف از مقتضای انا و اتقیاء امتی برآء من التکلف سیمه
مقبسان انوار نبوی و شیوه مقتفیان آثار مصطفوی نیست لاجرم تحیتی بی دعوی سخنوری و عبودیتی بی عونت
مدح گستری لایق ... دعائیکه نبود بداعی مضاف ٭ زعجب و ریا بل کز اخلاص صاف ٭ چو فانی بود بندهٔ در دعا
ناخلاص گنجد در بحر دریا ٭ بود خواهشی از شوائب سلیم ٭ در و تافته از قدیر علیم ٭ نثار رسانت جاه و جلال و توسعهٔ عزت و اقبال و تمهید
از بهر چه عقل و دراندیش از شمائل صوری و معنوی و فضائل دینی و دنیوی که بنای ثنای مدحت گذاران و اساس
سپاس محمدت شعاران بر نشست اندیشه میگمارد و بمساعی جمیله و عوارف جزیلهٔ آنحضرت ضعاف آمی اطراف و اکناف جهان
صورت انتشار یافته است و سمت اشتهار گرفته لاجرم آنرا از قبیل توضیح واضحات داشته و از مقولهٔ تبیین بینات
انگاشته بلسان اعتذار و زبان عجز و انکسار میگوید ٭ چگویم در اوصاف صاحبدلی ٭ که مدحش بود نقل هر محفلی ٭

معاودت ... از بیات ... ۱۲
بجناب ... نام ۱۲
مجالست ... بمجموع
موت ۱۲ ... فائل
آرزو ... فرو ... کردن
ای رسیدن آن
و بهذا ... ای آخره
گرفتن ۱۲ ...
قبل المنیة بر خود ...
بر دو فوقانی از بالا
بمعنی احرام ۱۲ ...
... و عمره ... باهم کردن
... قران ... کردن

... خراست ... ۱۲
پشیمان ۱۲ ...
سامت ... اندوه
... غرام ۱۲ ...
... عین ...
و عشق ۱۲ ... مساق
... زدن ...
... یا کتابی الی
آخره ... اسا خطاب
... جامی

بهر وصف لایق که رو آرم • که راه مدیحش بآن نسپرم • بآن وصف مشهور باشد چنان • که ز هن نغز خردمند گرد
جهان • کنم وصف ز اثبات آن موصف رو • که بی حرفه باشد دران گفتگوی • تسلی دهشی آید اندر حساب • که
گوید کسی روشن ست آفتاب • نگوید زبان آوری هوشمند • که گردون رفیع ست و کیوان بلند • اداه الله و ینفسد
بابل البقاء • فلا یمن فتح باب الدعاء • وفاه الذی ملکه لایبور • مدی عمره من صروف الدهور • والبقاه بالطول و
الاستنان علی مسند العز طول الزمان • ورقاه مرقا عز الشال • به صار مغبوط اهل الکمال • مرآئی مشاعر حسی جسمانی
و مجالی مدارک عقلی روحانی چنان از فروغ طوالع انوار جمال و عکوس لوامع اسرار کمال آنحضرت مالا مال است
که نزدیک ست که توهم دوئی و نقش تکلف منی و توئی از میان برخیزد لا جرم اظهار شوق و غرام تعطش
و اوام را که منافی عینیت و مقتضی منیت ست از ضوب صواب دور میدارد و از طریق تحقیق بعید میشمارد و
زبس صورت آن جمال و کمال • کنم گاه و بیگاه با خود خیال • دل و دیده زان پر برآید چنان • که برخاست هم
دوئی از میان • رسیدم ز نام وصال و فراق • رهیدم ز شرح غم و اشتیاق • نگوید خردمند با خویشتن •
که بلیوزم ای من من از شوق من • و معهذا چون دوری صوری واقعست آن کمال اتصال و اتحاد را مانع
علی الدوام همگی همت و اهتمام بآن مصروف ست و تمامی خاطر بآن مشغوف که حضرت حق سبحانه از کمین غیب لطیفه بظهور
رساند که صورت را با معنی مطابق شمارد و ظاهر را با باطن موافق گرداند تا چنانکه دل مخزون مخزن جواهر اسرار کمال
دیده مطرح لوامع انوار او شود که زبان مظهر صنوف مناقب و فنون مآثر اوست گوش هم مستقر رموز غرایب و نکایت
نوادر او گردد • خوش آندم که با معنی جان و دل • شود متحد صورت آب و گل • برنگ بصیرت برآید بصر • ز دیدار جانان شود
بهره ور • چو باشد زبان طوطی شکریش • شود گوش همچفه گوهرش • و چون در بیولا خواجه ابوالفقر بریده که از جوار کرم و
بسیر نام برآورده لوای ولای آنحضرت بر دوش و حمایل شرح شمائل آنجناب در آغوش با مکتوب مرغوب متضمن بر مقصود
و مطلوب خورشید دار پرتو اقبال بر ویرانه مسکینان انداخت و به نور حضور خود کاشانه تاریک نشینان را منور
ساخت آن دغدغه متاکد شد و آن داعیه متزاید گشت مناسب بلکه واجب می نمود که هرچه اشارت عالیه نفاذ
یافته بود بی جرأت و گستاخی و توانی و تراخی کمر خدمت مقاله بر میان بسته بسرعت زیر ران کرده طریق انقیاد سپرد و طریقه حسن
اعتقاد پیش می گرفت اما چون بال همت شجره علایق بسته بود و پای عزیمت در سنگ لاخ عوائق شکسته آن نیت در حیز

توقف ماند و آن ہنیت ورد ہر حرف تحلل و تسوق افتادہ دریغا کہ در دست من نیست کاری کہ آرم بکف حلقۂ
زلف یار بمقصد کہ پرداخت کار جہان بوز من ہشت سر قضای نہان ٭ چو گیرم بکف شاخ دولت کنند ٭ قضا افگندن
گندم بر بند چو بر شاخ سنگ افگنم میوہ جو ٭ نہ بر میوہ بلکہ آیدم بر سبو ٭ ملتمس آنکہ چون خواجہ مشار الیہ قرین
پابوسی مشرف شود مہمات آنجای بحسن اہتمام بالا زبان کفایت نماید اشارت رود کہ زود تر رجعت فرمایند
باشد کہ بیمن عنایت و فضل بیغایت حضرت حق سبحانہ در مرافقت و موافقت ایشان سفر مبارک میسر گردد
حضرت مہیمن منان بمحض فضل و امتنان اولیای آنحضرت را حسب الامکان از مکارہ مصون و مکائد مامون
در مقر دولت و مستقر جاہ و حشمت بداراد بالنبی و آلہ الامجاد رقعۂ اخری ای بستہ لب از شرح غم تنہائی
بر خود شدہ بجان ز دل سوزائی ٭ خوش آنکہ رسی بیار و لب بکشائی ٭ سوز دل خویش یکبیک بنمائی ٭ این ہمایون
نامہ آمد تازہ از باغ بہشت ٭ در رگ از کافور رستہ سبزۂ عنبر سرشت ٭ باخود از نور بریاض صفحۂ نور وجود چند
حرفی کلک صنع از ظلمت امکان نوشت ٭ رشحات سحاب پر نوال قطرات غمام فضل و افضال از نائرۂ کلک
مشکبار و قلم گوہر نثار فیضان کردہ بودند مزرع رجای لب تشنگان وادی فراق کشت زار امید جگر خستگان کوی
اشتیاق را تازہ و تر ساخت و نفحات بساتین نطق و بیان و فوحات علم و عرفان از مہب سطور عنبر نسیم و خطوط عبیر شمیم
وزیدن گرفتہ دماغ جان نزدیکان و دور و مشام جنان و اصحاب مہجور معطر گردانید ٭ رشح قلم تو تیشہ را
آب لطافت ٭ و انفاس خوش تو نفحۂ باغ وفات ٭ این رشحہ و نفحہ را ز من باز بگیر ٭ زیرا کہ دلم زندہ باین ہر دو
ہوا نست ٭ بازای امداد آن رشحات و اعداد آن نفحات ابر ساران بلکہ بر نیسان خامۂ جواد جواہر تحیت و دعا
و لآلی محبت و ثنای نثار آن بحر بکرمت دریا جود و موہبت میگرداند امید ہست کہ صدف سمع قبول آن منفتح گشتہ ہر یکی
را قدری و رسامی و قیمت گوہری گرامی ارزانی دارد ٭ سخنم قطرہ بود سمع شریف تو صدف قطرہ
را دولت در دانہ شدن از صدف ست ٭ دل مستہام و خاطر بی آرام میخواہد کہ فیض خانہ محبرہ را دبر شود
و از مائدۂ مداد استمداد نمودہ حرفی چند در شرح شعلہ ہای حرقت فراق خامہ را بر زبان دہد و سطری چند در بیان گریہای
محنت اشتیاق با نامہ در میان نہد اما خامہ از تیز رفتاری از اقدام بر آن عقوبت سر کشیدہ نامہ با این ننگ سر و از قبول این
معنی بر خود پیچیدہ آری آری ٭ فی نیست مرد آتش و کاغذ حریف آب ٭ علی الدوام خاطر فاطر بواسطۂ

سابقه تعارف روحانی و آرزو مندی رابطه تالف جسمانی بیباشد اما چون هر مرادی در نشیمن حکمت منوط بوجود اسباب ست و مربوط بتحقیق شرائط از هر بابی آن هنوز در مکمن قوه آرمیده است و به ظهور و موطن فعل نه انجامیده لاجرم جمال آن مطلوب بحجاب غرت محتجب می نمایند و چهره آن مقصود بنقاب امتناع منتقب یار رخسار نهفته است پس پرده راز آه گر باد صبا پرده کشائی نکند قافله سالار همت شدائد بوادی کوشش گذرانیده و خود را بساحل دریای کشش رسانیده میخواست که در کشتی بی اختیاری لنگر انداز دو بادبان فروتنی و افتادگی را برافراز دو در اسرع مدتی و اقرب فرصتی متاع فقر و فنا و کالای محبت و ولا را که رهروان شوارع نیاز و افتقار و سالکان قوارع عجز و انکسار از آن سرمایه عزیزتر ندیده اند و از آن امتعای نفیس تر نشنیده بآن عتبه رفیع مرتبه که مصب ینابیع فضیلت و کمال و مقر سفائن امانی و آمال ست برساند اما چه سود چون ملاح تقدیر مساعدت نمود و شرط توفیق موافقت ننمود فقیر ممتحن از بر براه بحر شتافت کهربروصال تو بریخ پای باید دست متاع خود بلب بحر ناکشیده هنوز شکست کشتی و ملاح هر دو باد نشست سخن دراز کشید و ابرام از حد ایجاز در گذشت لا برال مجاری احوال بر منهج استقامت واقع باد و در رای غرو اقبال از مطلع سعادت و کرامت لامع والسلام رقعه اخری ای نامه که خامه از ین خجسته گفته است بگوش تو فرو آهسته زنهار چو بر دیار جانان گذری آن را برسان کبواو بسته سلام قولا من رب رحیم و تحیة فضلا من بر کریم على مفضل قد شاقني بوصاله وان لم افز الا بطیف خیاله عشقت وما ابصرته عیناني سمعت من الحاکین وصف جماله تا گر وصف تراشد صدف سامعه بر باصره دارد شرف دیده فشاند ز حسد خون که چند از خبرت گوش بود بهره مند کی بود آیا که بود بهره ور دیده ز دیدار چو گوش از خبر شوق و آرزومندی بشرف دست بوس حضرت خداوندی که غایت همت دولتمندان و نهایت دولت نهمت بلندان بیش از آنست که بید گارش و آت و بیان بسته و دستیار قلم زبان شکسته در صحائف نشر آن مقدور باشد و در طول تو امیر آن میسور اما چون درین زمان ولا اخباب زبدة العلما و عمدة الفضلا کاشف حقائق العلوم موضح دقائق الفهوم ذوی الملکات القدسیه الکمالات النفسیه الاماثل المولی الاکرم الامجد نور الملة والدین محمد از آنوقت باز که متوطن این یار اند به تودد و تلطف این فقیر اهتمام تمام از اندعزیمت آنجانب کرده بودند و روی توجه بآن جهت آورده این رقعه مصحوب وی و نسخه چند در شرح قصیده میمیه

فارضیته علی ناظمها الرضوان والتحیة اظهار الخلوص الاعتقاد وتاکید الروابط المحبة والوداد مرقوم رقم اخلاص
گشته تحفه مجلس شریف وهدیه موقف منیف میگردد ع زهی سعادت و دولت اگر قبول افتد ، وچون شواهد فضل
کمال استحقاق واستیهال مشار الیه از آن اجلی ست که بتوصیف وتعریف احتیاج افتد وبواعث اکرام وافضال
خدام سده سدره مثال از آن مقوی که بتحریض وتحریک مفتقر باشد دران باب شروع نمیرود ع شاهمتا
گهر شاهوار ، صنعت ولاله بیاید بکار ، خدمت خواجه درویش مشرب جوانی به پیری ملقب بقدم شریف ارزانی
داشته همواره بذکر مکارم اخلاق ونشر مراسم اشفاق خادمان آن آستانه وملازمان آن دولتخانه زبان تر دارند
ومشام جان مشتاقان معطر آری ع باد که هم صحبتی گل کند ، غالیه بردامن سنبل کند ، نافه چو با مشک شود از دم
جیب صبا گردد از و مشکبار ، زیاده ابرام شرط ادب نیست توفیق رفیق باد بحرمة النبی وآله الامجاد رقعه اخری
بعد از رفع اخلاص بلسان افتقار واختصاص مرفوع آنکه خدمت اخوی جناب مولوی احسن الله عاقبته ودام عافیته
که عزیمت آن کعبه آمال کرده وبدوی توجه بدان قبله اقبال آورده از باریافتگان آن آستان کیمیا نشان است
التماس آنکه قدری از استدعای تو دوری بیباش ع چه حاجت که گویند با آفتاب ، که بر فرق نزدیک یا
دور تاب ، چو خورشید تابان دهد فیض نور ، نه نزدیک محروم ماند نه دور ، توفیق رفیق باد والسلام
والاکرام رقعه اخری ع روم لبدی من بلیح الروم ، وهو احل بقلبی المهموم ، لولا رجاء الوصل منه تحققا
لاختل نظم وجودی الموهوم ع شد از تو معدن حسن جمال روم خوش آن ، که در هوا نورخت وفا بر دوم کشید
رسید پیش تو دائم حدیث گریه من ، ببین که دور زرویت چها بروم رسید بعد از تعرض بعرض تحیات نجیات
عرصه عرض جلال لبطال اشکال غامضة النتائج خافیة المناهج علوم حقیقی ومفتاح معاقد قواعد عسیرة
المدارک عرض لضبط المسالک مشارف تحقیقه الذی فوق یعرف همته نحو بیان لمعانی بدیع منطقه وفصیح کلامه فانزلنا جهته وطاقته
تمهید اصول الدین وبسط فروعه واحکامه ذوالمیل الطبیعی بالتایید الالهی الی ریاضة النفس الرضیة لاکتساب کمالات
الحکمة العلمیة والعملیة شمس الدین کالضوء للعلی زین العهد کهف الوری بمکارم ورسوم جلت فرائد مدحها ان تنطوی فی طی المنثور
والمنظوم لازال فی حل الامور وعقدها متایدا بالواحد القیوم وحیاته فیاض العلوم بفضله علمای بود بدای المعلوم میگردد که
جران مفاد دهد فضیلت انما الذمن الماء الزلال علی الظماء برلب تشنگان وادی فراق وجگر خستگان

بوادی اشتیاق صورت ورود یافت دل غمدیده را صفای آن مشرب صافی بصفوت مسرت وافی رسانید و جان ستم رسیده را عذوبت آن مورد عذب از مرارت عذاب هر مخالف ومنافی رهانید فقبلتها ثم قابلتها بصحف الامانی بلا نزاع طرف فکانت کما شئت لفظا بالفظ وجارت کما رمت حرفا بحرف از مضمون آنچنان مفهوم شد که حکایتی که این فقیر گاه گاه بسبیل تمنی بزبان گذرانیده بود بمسامع شریفه مخادیم رسانیده در مجلس سامی لازال سامیا مذکور شده بامرهای آن بار مورگشته لاجرم تاکید الرابطة المحبة والاعتقاد بل الانقیاد والامره الواجب الانقیاد باوجود قلت بضاعت وعدم استطاعت تفرق بال وتشتت احوال و فقدان جمعیت اسباب وجدان اسباب تفرقه از هر باب عجالة الوقت را در روزی چند فراهم آورده چون زنبیل درویشان دریوزه کرده از هر گوشه توشه و از هر خرمنی خوشه بسمت ارسال یافت و چون فرصت بغایت تنگ بود و فاصد بیدرنگ آنچه در نیت بود با تمام نرسید آنچه آغاز کرده شده بود بانجام نانجامید جای واثق ست و امید صادق که عنقریب قرین حبیب عزشانه توفیق ترتیب تلفیق آن رفیق گرداند و مخزن خاطر مخزون را بظهور آورده مجلس بالنزاع فضائل مشحون رساند نمنه والسلام والاکرام رقعه اخری ایزد که بلوح ما قلم راننده است باد تو اسرار قدم خواننده است با او دل ما یان پری ماننده است کش باد دیه پشت قلم راننده است هرچند اختیار شهوم من در مذهب جبر جبریان دورم من محجوز اعتبار مسرورم من بادکو اختیار مجبوم من نامه بجامه بی اختیار هر قوم منطوی بر اختیارات لطایف منثور منظوم بلکه سفینه از تموج بحر قضا و قدر در تلاطم نوشته در کلام ازلی و نویسنده متکلم تغیه گم بدرشته از تمتع شراب خودی سیر بر تجرع شراب بیخودی لبریز رسید قضیه ها رسانیده ز اندیشه کار و بار بیرون کرد و ز ربقه روزگار بیرون کرد بر من صدمات قهر جباری ریخت وز عالم اختیار بیرون کرد لاجرم از مقام اضطراب بی رعونت اختیار بر چه بر زبان خامه دواند سمت تقریر پذیرفت و هرچه بر نامه زبان کشادند صورت تحریر یافت لازال مجاری احوال ملازمان بر نهجیکه مختار خاطر عاطر و مقبول ضمیر منیر باشد جاری باد رقعه اخری صحیفه شریفه منطوی بر عبارات واشارات لطیفه در اطیب اوقات رسید و قحط رسیدگان خشک سال هجر آنرا طیب اقوات رسانید جان را خرسندی تن را نیرومندی او شعر اقوی به کالغذاء الذی یقوی به حجة نیغتذی در

از کلیات این فقیر استخبار نموده بودند از جزئیات احوال استفسار فرموده و وقت حاضر در جریان امور بر نهج
سابق ست و زمان حال در تحول احوال ماضی موافق و چون آن سالها مشاهده بود بر ضمیر منیر روشن
خواهد بود و بر خاطر عاطر مبین شده ای کرده حدیث عاشقان دربدر ٭ بر پرسش حال بیدلان گشته
دلبر ٭ بر عاشقی از جان و جهان آمده سیر ٭ امروز بود چو دی که هجو پرید حق سبحانه همگنان را از گرفتاری خود باز
و بگرفتاری خود گرفتار گرداند بمنه وجوده الی بعض الاخیار چرون شعر شمس تنورت و اضاءت
بها جرون ٭ ما اسعد الذین الیها یهاجرون ٭ ز بیستان که ز ابر دیده دریا بارم ٭ هر روز فگند بموج دریا بارم
چون یار گرفته جا بدریا بارست ٭ خواهم بر د این سیل بدریا بارم ٭ مرفوع آنکه احوال اینجا بموجب دلخواه است و
دیدهٔ انتظار بمقتضای وعدهٔ خدمتش براه دولت و سعادت استدام والسلام لقاضی مجد الدین حسین یزدی
ورد ملی صحیفه من فاضل ٭ فی الفضل فاق افاضل الآفاق ٭ لا زال مجد الانام مجدا احسن الشمائل طیب الاخلاق
ای کلکش نبات فکرت را ٭ به نبات حسن به پرورده ٭ غرهٔ صبح را نظرهٔ شام ٭ رشک رخسار نوخطان کرده ٭
قصه کوته شب دراز مرا ٭ پاره پاره بروز آورده ٭ نامه چون غنچهٔ نو شگفته تو بر تو مشک بیز و عنبر بوی
که در بهار حد اعتدال از شاخسار لطف و جمال دمیده و از پرتو آن نسیم مودت و اخا بمشام جان و باغ
جنان رسید و رطیب نفحات و روحیه الفوحات ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات از ریاض فضل و کمال حدائق
اکرام و افضال خدمت مولوی فضول علمی اکرمی فضلی نزهت بخش ویرانه رنجوران فراق و عطر افشان
کاشانهٔ مهجوران مشتاق گشته غنچهٔ امید شگفته از نسیم لطف او ٭ باغ دل از آن غنچهٔ خندان چو گلشن تازه شد
اضعاف مضاعفهٔ آن ملاطفهٔ معاطفه که از فحوای آن مطالع افتاد عجز دل شکستگی و تعلق و بستگی
بموقف عرض رسانیده میشود و چون تکلف در شرح آرزومندی اشتیاق موهم ست بمبالغه اغراق
و آن داب منشیان و دبیران ست نه شیوهٔ شکستگان و فقیران از آن اعراض نموده بر دعا اقتصار
مینمود و لا یزال ظل فضائل بر مفارق افاضل ممدود باد والسلام

مکتوب ببعضی از مشائخ معنه که بر کنارهٔ مکتوب شکایت گونه نوشته بودند

مراچه زهره که این آرزو بدل گذرانم ٭ که بهر من ثمر از نخل کلک خویش فشانی بهر این کرم

از کاغذ چو بر طبق کنی آنرا بطفیلی دگرانم بران کناره کشانی ؛ شکر خامهٔ لطائف نگار که بر حواشی نامهٔ نامدار

این مهجور برکران مانده واز مجلس حضور را آرزوی دل در کنار نهاده واین رنجور ناتوان افتاده بر بستر عجز وقصور را

نسخهٔ شفای عاجل فرستاده ؛ بزبان شکسته ادا نتوانکرد وبسخنان برهم بسته استقصا نتوان نمود لاجرم سطری

بساط شکر کرده در روی بر بسیط عذر آورده میگوید ع گر زهر برگ گیاهی دهم وهر زبان ؛ شرح یک رشحه از ابر

کرمت نتوانم ؛ ور زهر شاخ درختی کنم چرخ قلم ؛ شکر یک نقطه ز نوک قلمت نتوانم ؛ التفات خاطر خطیر که

حالیا این فقیر از معاتبهٔ دلپذیر بر تقصیر توبه از نواحی مرو وماچان بموقع اشراق آن آفتاب خاوران

در می یابد اگر آن زمان در بافتی هر آئینه از سر قدم ساخته وآنرا سر همه سعادتها شناخته بخدمت شتافتی

اما چه سود چون آفتاب این عنایت آنروز پرتو نینداخت دسر مفاخرت نیاز مند انرا باوج عزت وذروه آرا ست

نیفراخت ع یکچند بخاک مردم افتاده نزدل ؛ ثمر وخبری ز تو نیاورد رسول ؛ تا یافتمی از ان خبر کو قبول

بر داشتمی بسوی تو راه وصول ؛ مع هذا این حکایت نه اظهار خاطر ماندگی وشکایت بلکه تکلفی ست در عذر

تقصیر تحلّی دستع دفع خجالت وله تنویر والا ذره حقیر را با آفتاب خاوری چه مجال این نوع زبان آوری ویارای

اینگونه حجت وداوری ع ای وی لتوبه از آفتاب النور ؛ خاری مثل کز تو خلد در بستر ؛ آن خار کرم زگل بباید خوشتر

خاک همه دشت خاورانم بر سر ؛ سخن دراز گشت وگستاخی از حد ایجاز در گذشت ظل عالی وسایهٔ مکارم ومعالی

بر مفارق ادانی واعالی مدی الایام واللیالی ممدود باد بالنبی واله الامجاد وعلیه وعلیهم التحیة والسلام

در جواب بعضی از صدور که استند علی جواب کرده بودند شعر

وردت علی صحیفة من مفضل ؛ خط الانام بفضله ونواله ؛ لازال ممدودا علی کل الوری ؛ فی مسند الاقبال ظل جلاله ؛

بنام رهی نامهٔ نامزد شد ؛ ز عالیجناب صدارت پناهی ؛ بگو نامه منشور لطفیکه باشم ؛ بتشریف آن تا قیامت

مباهی ؛ شکر نامهٔ مشکین طراز ؛ عذر خامهٔ شکین نواز ملازمان آستان رفیع لازال ملاذا لکل شریف ووضیع بیسور

قلم مکسور اللسان ومقدور زبان قاصر البیان نبوده لاجرم تقاعد از وی واجب نمود ع اگر عهد ها عذر

آن لطف خواهم ؛ برون نایم از عهدهٔ آن کماهی ؛ همان به که از معذرت لب ببندم ؛ که هم لطفش از خود کند عذر خواهی

وچون شرح معانی نیاز مندی خالص از توهم تکلف وریا عاری نیست واظهار صورت اقتصار جز بر قاعده

ظاهر بیان خود نمای جاری لی سد آن باب نیز کرده شد ٥ ز شوق نهانی عبارت چه حاجت ٭
چو بر سر دل مید هد دل گواهی ٭ داعی کمینه را جرأت این کلام و گستاخی این ابرام نبود اما بحکم المأمور
معذور متصدع گشت ٥ ز درویش صادق درین ره چه لائق ٭ دعای شب و همت صبحگاهی ٭ بآن لسان گو
خواهی نصیب تو باد ٭ بقای مصون ز احتمال تناهی ٭ ایزد تعالی ذات ملکی صفات را در مقر عزت و مستقر دولت بدار اد

جواب مکتوب سید معین الدین محمد ولد شیخ سیف الدین ایجی شعر

ریح الصبا اهدت الی نعیما ٭ من بلدة فیها الحبیب مقیما ٭ الی ان نسیمها من طیبه ٭ و هبو بها من عنده نسیمها جیم
بوی زلف گیسو تو آورد نسیم ٭ تازه شد با دل من عشق ترا عهد قدیم ٭ رشحه خامه مشکین نحوی از که بر صفحه نامه مشکین را از
مرغان اولی اجنحه را دام نهاد چون سواد دیده ارباب بینش همه نور و چون سر سینه اصحاب دانش ابر سر و رفی
ایمن وقت و اکرام عنایت شد بدین قلیل البضاعت رسید ٥ فذکرنی عهدکم بالنسیة ٭ و هیج احزان الفواد شوقا ٭ الم الفلی منه
شوق میخ و ضرم فی الاحشاء نارا فاقلقا ٭ از هر حرف فرحی روی داد و در هر لفظی مشاهده لطیف افتاد ٥ کام دلم
از وسوسه حاصل کردم ٭ بر چشم ترش ز شوق منزل کردم ٭ وانگه پی یادگار آن کلک و بنانش ٭ در گردن جان و دل حمائل
کردم ٭ هر چند حصول این مراد از حوصله این بیحاصل بیرون بود و وصول بدین مرام از مرتبه این شکسته دل افزون
رباعی چون لطف تو عام ست زینها چه عجب ٭ آری اگر آفتاب عالمتاب بر خرقه تر دامنی تابد پاکش از آن
چه باک و اگر باران تو بهاران بر کشت زار سوخته حرمنی باد فیض عامش را از ان چه زیان ٭ ٥ تو
ز احسان و فضل آن ابر نیسان ٭ که بارد بر بلند و پست یکسان ٭ چو آید فیض بخش از بحر زخار ٭ نه گل یابد ازو محروم
نی خار ٭ اضعاف انواع الطاف و اصناف اعطاف که از فحوای نامه میمون و مطاوی صحیفه همایون بدان گفته
ذوق و جاذبه شوق چشیده و کشیده عجز و شکستگی و تعلق و دلبستگی بموقف عرض رسانیده میشود ٥ چو گل
بخنده در آید لب اهل ز نشاط ٭ اگر ز گلشن لطفت وزد نسیم قبول ٭ قصه غصه فراق و حکایت شکایت
اشواق قیاساً علی مفاوضات ارباب العبارات مظنه مبالغه و موهوم اغراق لاجرم برین دو بیت اقتصار کرده
می آید ٥ تواتی اللیالی عذبت بفراقنا ٭ تحاد مع عین اللیل نور الکواکب ٭ ولو جرع الایام کاس اشتیاقنا ٭ لاصبحت
الایام شیبه الذوائب ٭ ملتمس آنکه این فقیر را بالکلیه از گوشه ضمیر منیر فرو نگذارند و گاه گاهی التفات

۳۴۳

خاطر شامل حال دارند ع باشد که بدین سبب برآید کاری ٭ واگر چنانچه عند انتهاز الفرصة بی آنکه وجود کمین

در میان باشد از روائح انفاس متبرکه حضرت ارشاد مآبی ولایت پناهی ادام الله تعالی ظل و لا تیم علی مفارق

الغائبین و الحاضرین ابد الآبدین و دهر الداهرین استشمام رائحه یعنی دریوزه همتی و التماس فاتحه نمایند غایت بنده پروری

و کمال مرحمت گستری خواهد بود ٭ ای بزم وصل حاضر غائبا نزاد ستگیر بوز انکه دست حاضران از غائبان کوتاه

نیست ٭ داعی کمینه راجرأت این مقادله و گستاخی این مرسله نبود اما چون خدمت صاحب اعظم مجمع مکارم الاخلاق

والشیم خواجه فلان زال لا زال فی کنف الاله بکرةً اعزم مراجعت جزم شد واجب نمود خود را بر خاطر خادمان آن

آستانه و ملازمان آن دولتخانه گذرانیدن ایام از حد گذشت سلام الله و تحیاته و برکاته اولاً و آخراً و

ظاهراً و باطناً و السلام رقعهٔ اخری ٭ بقیت بقاءً لا یزال فانما ٭ بقاؤک من حسن الزمان و طیب ٭

و لا کان لعمکروه نحوک مذهب ٭ و لا یصرف الدهر منک نصیب ٭ شد لی خامه لم را نزجمان ٭

بشنو از نی چون حکایت میکند ٭ با زبانی تیز و چشمی اشک ریز ٭ از جدائیها شکایت میکند محنت

تمادی ایام فراق و شدت توالی الام اشتیاق زیادت از آن ست که بامداد کاغذ و مداد و اعمال

ادوات قلم و دوات تصدی و تفصی از عهده ادای آن توان نمود چه بصد طومار و صد دفتر نشاید شرح مشتاقی اما چون خدمت

برادر حقیقی و دوست تحقیقی وفقه الله لما یحبه و یرضاه بهانه کیسهٔ آب گل رویی در کعبهٔ ارباب دل کرده متوجه

آن صوب بود صواب نمود خود را بر گوشهٔ خاطر مجاوران آن آستان که قبله گاه راستان ست گذرانیدن

و بر فتراک ملازمان آن درگاه که پناه هوشمندان آگاه است بستن ٭ نگویم نسبتی دارم به نزدیکان ساحت گاه

که خود را بر تو می بندم بسالوسی و زراقی ٭ هر چند سلام قطره بدریا عجب ست و پیغام ذره بخورشید

و الا خلاف ادب اما چه توان کرد ٭ نبض عاشق بی ادب بر می جهد خویش را در کفهٔ شاه می نهد ٭

خیر الکلام ما قل و دل اگر چه این پریشان از دلالت عاری ست بحمد الله که قلت اختیاری سایهٔ عالی بر

مفارق لوالی و اعالی مدی الایام و اللیالی ممدود باد بالنبی و آله الامجاد و السلام و الاکرام رقعهٔ اخری

ای مرغ گر شوی سبکتر مزتیز پر ٭ از حال ما بر سبکتر تیز پران خبر ٭ کامشب شد و هست خرقهٔ ارباب فقر را ٭ دامان

و جیب خشک و تبر تیزتر ٭ معروض آنکه جمیع فقرا و مساکین آدم وار بین الماء و الطین در قصبه نعمت آباد که

از زوال نعمت ایمن باد دست از خود شسته اند و مشغول بدعا گوئی و خیر خواهی از سطار نوشته خواجه شاهی
نشسته ❁ چه خوش باشد که از فضل الهی ٭ گدایان را رسد منشور شاهی ٭ دولت دو جهانی و سعادت جاودانی
محصل باد و السلام والاکرام رقعهٔ آخر هو الحی انا لله انا الیه راجعون ❁ کدام دوحهٔ اقبال سر بچرخ کشید که صرصر
اجلش عاقبت ز بیخ نکند ٭ که ریخت تخم امانی بکشت زار جهان ٭ که برق حادثه آتش بخرمنش نفگند ٭ چگویم
از اخبار واقعه دشوار پدر والد بزرگوار حشره الله الملک الغفار فی زمرة الابرار والاخیار بدین جگر خستگان
دل فگار چه رسید و چه نویسم که از شنیدن این مصیبت مشکل و حادثه هائل آن قدوهٔ اماثل تغمده الله بفضله الکامل
وعفوه الشامل برین از دست رفتگان پا در گل ماندگان چه افتاد هذا غم عم به تفاصیل الاجزاء والم
الم بتبا عیض الاعضاء ❁ جان ریش و جگر پاره و دل پر خون نست ٭ از دیده غم دیده چگویم چه نسست ٭ اما
چه توان کرد هیچ پدید ه وجود در بنیامد که رخت بدروازهٔ عدم نکشید و هیچ پسر بخوان حیات ننشست
که شربت ممات نچشید ❁ گهی یعقوب ز آسیب غم یوسف همی میرد ٭ گهی یوسف بداغ فرقت یعقوب میسوزد ٭
بر ضمیر منیر آن برادر روشن ست که چون طائر مقید از مضیق ورطهٔ حبس و هوا فضای عالم قدس پر و بال کشاید اہل
بصیرت را جزع و فزع نشاید چون طوطی جان از تنگنای نشیمن تقید ی و در بهجت سرای مواطن اطلاق آورد ارباب انس را
جز رضا بقضا نباید ❁ مرغی ز حرم در قفس تنگ نشست ٭ آمد ز قضا بر قفس تنگ شکست ٭ بالغره زنان ز قفس
تنگ بجست ٭ او جلوه کنان کز قفس تنگ برست ٭ هر چند این برادر درین واقعه جانگداز انبار بود در مصیبت ناملائم
متساهم منحوسست که بهر تسلیه خاطر آن برادر و سائر عشائر اعزه الله تعالی بالسعادة والنصرة فی اسرع وقت واقرب
ساعة باین جانب متوجه شود اما بسبب وفور علائق و هجوم عوائق در توقف ماند ❁ کهن درخت بر و مند
اگر ز پای فتاد ٭ نهال نو بر ز آسیب دهر ایمن باد رقعهٔ اخری بعد از رفع سلام و سوق کلام در بیان
کمال شوق و غرام معروض اکابر اعظام و مفاخر کرام آنکه خواجه درویش مشرب در جوانی به پیری ملقب
که گمان این فقیر آنست که مقصود وی از مهاجرت اوطان و مفارقت اخوان زیارت درویشان و تقرب
بملازمت ایشان ست نه حصول آمال و امانی و وصول بمزخرفات فانی چه بر هیچ عاقل پوشیده نماند ❁ که کام این
جهان چندان نیرزد ٭ که کاهی بر دو برد از جای ٭ متوقع از مکارم و مراسم اشفاق ایشان آنکه مقدم شریف او را

مغتنم شمرده وشرائط اکرام واحترام او بجای آورده در هر مهمیکه رجوع کند اهتمام نمایند ودر مصلحتی
که بعرض سازند التفات نمایند که بیشک امداد هر که ازین طائفه ورزیده است واعانت هر که درین طریق قدم نهاده
وسیلهٔ نجات وواسطهٔ رفیع درجات خواهد بود حق سبحانه وتعالی همگنانرا توفیق خیر از خود روزی کند که سرمایهٔ دولت
ابد وسعادت سرمدست رفیق گرداناد والسلام رقعهٔ اخری صاحب فضیلت جلی مولانا درویش علی که در
صنعت کتابت انگشت نماست ودر صناعت نظم وغزل فرد وبی همتا میان اصحاب قلم بخوشنویسی مشهورست
وبزبان ارباب بیان به درویشی مذکور سا آنکه پاکی ولطیف میگوید گر قصیده وگر غزل ویسی سخن
در حساب هنر اگر دگران بلبست باشند فی المثل وی سی ست دیرگاه است که گوشهٔ خاطر جانب
این فقیر میدارد از زمرهٔ محبان مخلصان بیشمارند ملتمس از مکارم اخلاق محامد اشفاق مخادیم آنکه هرجا که شرف
حضور ارزانی فرمایند مقدم شریف او را مغتنم شمارند وشرائط تعظیم وتکریم وتوقیر وتقدیم رسانند هرچند باطهر فضائل و
شمائل او مشغولی باین سفارش فضولی بنماید چون آن بنابر الحاح واقتراح او بود باشد هرکه داند بی شبهه معذور
فرماید مراعی سبحانه وتعالی همگنانرا از خود رهائی وباخود آشنائی کرامت کناد بالنبی وآله الامجاد رقعهٔ اخری
عارفه که ملازمان حضرت بادشاهی دین پناه وشهریار معدلت شعار بوسیلهٔ سنی وواسطهٔ علیی از بلاد روم مرد
فقرا از شرف خدمت ملاقات محروم بخراسان فرستاده بودند رسید وازانحضرت بشارت اقبال بر ریو درویشان
وقبول طریقت ایشان سارید آری عطاها یکه شاه معدلت کیش فرستد سوی درویشان الریش دلیل رافت واحسان شاه اند
بر اقبال وقبول او گواه اند خصوصا این گواهایکه پیداست فروغ صدق از ایشان کم وکاست درخشان رخ
شان در برق لامع زرقرات صف شان صفرا فاقع سرور انگیز دلهای پریشان تسکین ناظرین درشان
ایشان فرنگی اصل لیکن شاه دیندار رهانیدست شان از قید کفار گرچه پیش هم راه کرمان سیاحت در
دیار اهل ایمان زکثرت گرچه بیرون از شمارند چو تشبیهاتش حد ندارند چو گیری از شمار آغاز وانجام بسد عالی
شمار آن باتمام الا تا آفتاب عالم افروز زرفشاند زجیب صبح هر روز کف شه همچو خورشید درخشان بفرق خاکیان
باد زرافشان بظلال عالی مد الایام واللیالی مخلد باد رقعهٔ اخری جناب فضائل مآب لطائف اکتساب مولانا سیفی که
در لطف غزل وحسن مقال عدیم المثال اند ودر حدت ذهن ودقت خیال شرف به رتبهٔ کمال در صناعت

تعمیه نامدار آنرا نام گم کرده اند در حل معمیات بمشکل کشائی نام بر آورده میدان قافیه سنجان بر مقام
مقاولهٔ ایشان تنگ ست و میزان عروضیان در معرض معارضهٔ ایشان سنگ بیداز مدتی بعید مزید پرتو التفات
بر کلبهٔ تاریک نشینان انداخته اند و مشام ذوق شان بر روایح التماس خود معطر ساخته امول از کرم اخلاق ایشان آنکه
در غیبت و حضور رعایت حقوق صحبت و شرائط محبت لازم دارند و در سفر و حضر اقامت وظائف بخیر واجب
شمارند حق سبحانه تعالی همگنانرا از ظلمت گرفتاری بخود برهاند و بر آشنائی بخود برساند والسّلام رقعهٔ اخری
این مجموعهٔ لسیت مسمی بهفت اورنگ شرف تشرف قبول دانشوران حباب فرهنگ بر رسم خزانه و اسم کتابخانه شهریار
اعظم خداوندگار عالم عامر مصر دولت القاهره و کاسر قد رصولة الاکاسرة الذی امتاز من السلطنة کما امتاز
من شهور سنة الاشهر الحرم اعنی السلطان ابن السلطان ابا یزید الروم ادام الله بقاه فخر السلاطین الله
زیده فی الدنیا والدین ایده الله ایده فی مسند العز محفوفا به تمکین و حرر ذلک فی سادس شهور سنة السابعة
من شهور سنة المنیفة علی التسعین من المأة التاسعة من الهجرة النبویة

رقعهٔ اخری معما باسم عثمان حلبی که از نظم و نثر بر می آید

آورده بعین کعبه دل حج درست ٭ لیکن چو حساب کرد از ان رکن نخست ٭ لبیک زنان ز ارجه بدرود نهاد
در کعبهٔ آمال که خاک در تست ٭ این معما را ما بدار صد فیست حامل در ی شاهوار اعنی نام خجسته فرجام دریا کفیکه
گوهر از آثار او از هر چه در عمان بر سر آمده و جیب آمال و آمانی باسمت بی پایان از مبادی لطف دیر بر آمده
عشق بر دو روز نیست بیزار لیست ٭ هر که بیزار نیست در خور بیزار لیست ٭ چهرهٔ زرد باید به بدرهٔ زر طریقه همین ست
ازین بگذر ٭ ما سیم سره نثار داریم ٭ زان لب خشک و روی زرد داریم ٭ عاشقان را کجا دهند رد وجه ایشان همین رخ
زرد ست ٭ کرده از اشک آستین پر سیم ٭ قیمت در وصل می پرسیم ٭ درین راه نام نیک خوب ننگ ست ٭ ناموس بیک حرف
کن که وقت تنگ ست ٭ ورق ورع و زهد در پیچ ٭ جریده رو که راهیست پیچ در پیچ ٭ در خرابات عاشقان
زنهار ٭ از سر عفت و ورع نائی ٭ زانکه با یکدگر نیاید راست ٭ دعوی عاشقی و رعنائی ٭

رقعهٔ اخری بسلطان شاه جهان که حقیقی تخلص میکردند دیوان خود فرستاده بودند نوشته شده

بده ساقی آن جام گیتی نمای ٭ که هستی ربا نیست و مستی فزای ٭ بمستی ز هستی رهائیم ده ٭ بمستان عشق آشنائیم ده

بزن مطرب آن نغمهٔ دلنواز ٭ که در پردهٔ دل بود پرده ساز ٭ بشکرانه کز پردهٔ گفتگوی ٭ عروسان معنی نمودند روی ٭ زگلزار فردوس آمد گلی ٭ ببستان لی مع الله بلبلی ٭ ز باران جود و سحاب کرم ٭ زلال بقا یافت خاک درم ٭ ز دریای اسرار فیض جدید ٭ بلب تشنگان سواحل رسید ٭ سخن کوته از زادهٔ طبع شاه ٭ که دانش مآبست و عرفان پناه ٭ همایون کتابی چو درج درر ٭ پر از گوهرهای تحقیق پر ٭ در و هم غزل مانده هم مثنوی ٭ هم اسرار صوری هم معنوی شده طالع از مطلع هر غزل ٭ فروغ طباشیر صبح ازل ٭ ز مقطع چگویم که هر مقطعی ٭ که فیض الهی را بود منبعی ٭ بصورت پرستان گوی مجاز ٭ ز شاه حقیقی نشان داد باز ٭ چو در مثنوی داد داد سخن ٭ مثنوی یافته رازهای کهن ٭ در اسرار ادراک ام الکتاب ٭ ز هر مصرعش عقل را فتح باب ٭ زهی نامهٔ دلکش و دلکشای ٭ که شد جان عطار از و عطرسای ٭ بود مثنوی لیک آن مثنوی ٭ که شد فیض از و خاطر مولوی ٭ ز بس گل که از راز در وی شگفت ٭ همی شایدش گلشن راز گفت ٭ بود پایهٔ آن سخن بس بلند ٭ کی انجام شبی صفت بار الکند ٭ سخنها شه کز دل پاک خاست ٭ چو پاکان که شاه سخنهای ماست ٭ بدین نکته باشد دلیلی تمام ٭ کلام الملوک ملوک الکلام ٭ من از وصف گفتار شه قاصرم ٭ بمدحش چسان ره برد خاطرم ٭ چو خفاش را نیست نور بصر ٭ که بیند بروی زمین عکس خور ٭ کجا آورد هرگزش دیده تاب ٭ که بیند بر اوج فلک آفتاب ٭ فرو بند جامی زبان مقال ٭ که تنگ ست اینجا سخن را مجال ٭ چو رسمیست دیرین که ختم سخن ٭ بود بر دعا بر دعا ختم کن ٭ الا تا قوابل ز فیاض جود ٭ پذیرند همواره فیض وجود ٭ دل پاک شه قابل راز دار ٭ د فیض بر خاطرش باز دار ٭ سپهرش بفرمان جهانش بکام ٭ دعاگوی او دانش و جان و السلام رقعهٔ اخری ای زین بهار آنکه باز آیم زود ٭ شد زود و تو دیر دیر هم رو ننمود ٭ منتظر از دیده براه بود شکستهٔ خاطر از سینه برآه اما چه توان کرد غصهٔ این قصه با که توان خورد ٭ هجریکه بود مراد دلبر از وصل هزار بار خوشتر ٭ مراد من محصل باد و تفرقها بجمعیت مبدل و السلام و الاکرام رقعهٔ اخری ای دیدهٔ خونبار و دل سرگشته ٭ محروم صحبت تو چون آغشته مردم ز تو نامه کنم عرض دو اثم ٭ تصدیع جواب نامه ننوشته ٭ چنان استماع افتاده العهدة علی الراوی که در بساط صحیفه فنون فضایل را حاوی ذکر بعضی طفیلیان بسهو القلم بعد الکرم رفته است لاجرم سر افتخار بر آسمان سای نیده و ایوان اعتبار از کیوان گذرانیده با این چند کلمه پرداخته متکلف ناساخته متصدع گشت حق سبحانه و تعالی

حاضر همگنان انچه پیوسته و از غیر خود گسسته دارد والسلام والاکرام علیکم اولا و آخرا ظاهرا و باطنا رقعهٔ اخری
۵ احاول اتحاف التحیات دائما الی الساحة العلیا و المجلس العالی و لکنه فی شان من کان مثلکم یکون
خلوص الود و بدون امتثالی بعد از رفع نیاز بلسان اختصار و ایجاز مرفوع آنکه خدمت مولوی اعظمی مولانا
کمال الدین حبیب الله که دیرگاه در ینجانب تحصیل علوم و اکتساب فضائل اشتغال تمام داشته اند در بسیاری
از اوقات فقیر را بتشریف حضور مشرف میساختند سلسلهٔ شوق به تقبیل سدهٔ سنیه و جاذبهٔ حب وطن
و داعیهٔ صلهٔ رحم در جنبش آمد بدان صوب توجه مینمودند و هیچ شبهه نیست که بعد از حصول این مقصد بلند و وصول بدین مقام ارجمند
بعین عنایت شامله ملحوظ خواهند گشت و از حسن عنایت کامله محظوظ خواهند شد دولت دو جهانی و سعادت
جاودانی محصل باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری بعد از رفع تحیت و تسلیم مرفوع مخادیم آنکه در روشن گاه
مولانا شهاب الدین عبدالله دیرگاه هست که از موانست اوطان و مجانست اخوان بی بهره و در ممالک
خراسان و ماوراء النهر بتحصیل معارف علوم مشغول بوده بقدر استحقاق و وفق استعداد خود اکتساب نموده
حالا جاذبهٔ حب وطن گریبانش گرفته و داعیهٔ صلهٔ رحم در دامانش آویخته عنان عزیمت بموطن مالوف و
مسکن مانوس مصروف داشته التماس آنکه چون بشرف ملازمت برسند وظیفهٔ اکرام و احترام بجا آرند و در هر
مهمی که رجوع نماید التفات و اهتمام دریغ ندارند چون این ملتمس از مقتضیات مکارم اخلاق و مراسم
اشفاق ایشان است زیادت مبالغه احتیاج نخواهد داشت توفیق رفیق باد و سعادت زیاده والسلام
رقعهٔ اخری ۵ نامور نامه که نامش را ، نیست جز زیب تاج هنر ، آمد از حضرتی که خضر وشی ،
بر سر صدرا و گرفته مقر ، ن والقلم و ما یسطرون که نادیره صناعت کتابت ذوالفنون الف
قلم بر سر انگشت گرفته اند و نون دوات در کنار نهاده هیچ صاحب دیده را چون صاد مفتوح چشم گشاده
بر عنوان صحیفه چنین نقشی و هیچ آفریده را چون همزه محدوده سر افتخاری که بر کشیده حرباطلاع بر جواهر این
فریده باوج آسمان نرسیده از بدایت اوصاف آن وصاف بی نصیب و در ان بی نصیبی حاصل وی
نشده و بس غریب سکون و تحقیقی که در اوائل نهضت زوال گرفته بلکه با ضداد خود استبدال پذیرفت
لاجرم از سر وصافی گذشته و در ان گذشتگی صافی گشته سلامی که بر زبان شانهٔ سه دندانهٔ سین

سر سینه رخنه رخنه نزدیکان دو نشین را مو بمو شرح کرده و پشت خمیده لام بار دل بی آرام مهجوران ستهام
را بسر حد بیان آورده باستقامت قامت بالف راستی و سداد ارباب محبت و وداد را باز نموده باستدارت
حلقهٔ میم از حلقه بگوشی مخلصان قدیم در دایرهٔ رضا و تسلیم پرده کشوده سلامی کرده از سین تیز دندان
کشاده حلقه از رشتهٔ جان سلامی از کمند طرهٔ لام دل صاحبدلان آورده در دام سلامی خوشتر
از فردوس اعلی الف در روی کشیده قد چو طوبی زیر آن الف از چشمهٔ میم عیان دریا طوبی عین
تسنیم تحفه مجالس که صدارت محل آن شرفات سدرهٔ اعلی ست و از آغاز و انجام جلال و جمال در جوانب آن پیدا
و هویدا گردید از کلک عنبر افشان معانی رسید از ره یکی شکین صحیفه نیاز کس جوابنکه بحر ست پر از در رهای
اسرار لطیفه اگر حرفی نوشتم در جواب‌اش یعنی فیه همة الشریفه مکتوب مرغوب محبوب سخنانی بدیع الاسلوب
فی احسن وقت و اکرم ساعت برین قلیل البضاعت رسید ز نظمش صد گهر منظوم دیدم ز نثرش لولوی
منثور چیدم چو آنش سلک دولت منتظم باد چو این طبعش پریشانی مبیناد والسلام رقعهٔ اخری الا زال قدره
بین الاکارم علیا و بدره سپهر المکارم جلیا بعد از عرض نیازمندی معروض آنکه خدمت خواجه زاده که از خود
آزاده که سرمایهٔ امانی و آمالش محبت درویشانست و تحرک نزول ترحالش ارادت صحبت ایشان بالفعل
عازم ست و بادراک شرف دست بوسی جازم التماس آنکه از زمرهٔ محبان و مخلصانش شمارند عنایت و
عاطفت شامل حال او دارند حظوظ دوجهانی حاصل باد فیوض جاودانی متواصل والسلام رقعهٔ آخر نوازشنامه که فروغ
نجم سعادت از عنوان آن طالع و شعاع نیر عنایت از مضمون آن ساطع نصیب دیدهٔ تاریک نشینان زاویه فقر و فنا شد
و نامزد روشن ضمیران انجمن صدق و صفا آمد از بیان تحسین تحسینش زبان ناطقه قاصر ست و از ادراک لطف خوبیش فهم
عاقله عاجز طوبی للبلیغ صدر عنه ذلک الکلام و بشری للفصیح انتظم منه ذلک النظام زکلکش با نیم جان بخش
فیضی که با جانم چو شیر و شکر آمیخت خوش آن نخلی که از وی این رطب خاست خوش آن شاخی که از وی
این ثمر ریخت خامه را در مقابل آن از مقام عجز مجال جنبیدن نیست و نامه را در معارضهٔ آن جز و طیفه جا
پیچیدن حق سبحانه و تعالی قرب خدمتش را بحضرت بادشاه صاحب شوکت سبب انجاح مطالب
هر حاجتمند گرداناد و بوسیلهٔ آنش بدرجات بلند مقامات ارجمند رساناد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری

ه لقد جاءنی من اقصی مدارج همتی * ومعرج امالی ومرجع اوطاری * کتاب جلیل ترقی بنزوله الی الذروة العلیا معارج اقداری * ورسید ارغوانی دیباچه معانی مثالی بتوقیع عالی موقع عروس لشگون ستائر مستر نگاری مشکین براقع مبرقع ه زوال آن بکرمت تا باخره زمطلع همه موهبت تا بمقطع * حروفش بارباب معنی کشاده * زهر چشمه تنک بحری موسّع سواد خطش ظلے از نخل خامه * بانوار اسرار قدسی مشعشع * دیده رمد دیده از مشاهده آن سواد پرنور شد ودل محنت رسیده از ملاحظه آن نور مسرور گشت باز هر حرف از ان جو اقواعد محبت ووداد بعرض عرض رسانیده میشود ودر مقابله هر لمعه از ان نغر لوامع خلوص اعتقاد بر ساحت شوق دل تابیده میگردد بسمع رضا مسموع باد وبنظر ارتضا مشفوع * مرخص جرات اقدام برین مراسله وجو گستاخی اقدام اهتمام برین مقاوله تنزل دبیران خبیر تعبیرانه بود مرتبه مخاطبه فقیران حقیر ه داکی رسد بر چرخ والا * زین انگنا و باین تشربندی * بخاک راه یکسان بود ذره * فروغ مهر دادش سربلندی * زیاده اطناب موجب شأن منت واسهاب فالاقتصار اولی والاختصار علی وظیفة الدعا اجدر واحری ه ز رکزین ملک یمین ودیار اده * ملک یمین خسرو فرخ یسار باد * بر هیچکس چو ملک جهان پایدار نیست * بکیش ظل مملکت پایدار باد * والسلام رقعهٔ اخری انا لله وانا الیه راجعون ه در ماتم آن ماه چو گردون گریه * هر شام وسحر شک شفق گون بگریه چون چشمه خور ز خاور آید بیرون * بر خاک زمین خاوران خون گرید * چون خبر این واقعه هائله مصیبت شامله نزدیک شد ودر تاثیر بان برابر بند ووصل مهجور در تالم بان مساوی گیدیگر برین فقیر حقیر ممتحن رسید چگونه شرح دهم کز سماع آن چه کشید * خاطر بران آورده که برسم دبیران فقیران وبر قاعده اصحاب عادت ارباب ارادت بدوک خامه فکرت رشته چند برهم رسید وبنوک قلم اندیشه کلمه چند درهم نویسد اما ورق رقت کرده وسیاهی غلط نموده وخامه خبر بدین حرف سرور نیاورده ودوات خبر باین نکته دهان نگشوده کامرد ز بجز گریه وماتم نتوانکرد * وز موئیه گری یکسر مو کم نتوانکرد * از قافیه وسجع فرو بند لب خویش * کانها بجز از خاطر خرم نتوانکرد * ایزد تعالی جان پاک نورفته بهشتین گرفته را برحمت ومغفرت جاودانی مخوف داراد وطبع دراک غمدیدگان ماتم رسیده را از میل به نیل مزخرفات فانی مصروف والسلام رقعهٔ اخری الانسال بجالا ارباب الهدایة ورجالا لاصحاب الغوایة بعد از رفع دعا مرفوع آنکه رینولا حال رقعه که خود از

سلک خادمان میدارد و از زمره ملازمان بیشمارد متوجه آن عیوب بود صواب نمود گستاخی این مفاوضه
کردن خود را بوسیلهٔ این دعا بخاطر شریف آوردن و الدعا معاو بصدق الوداد و خلوص الاعتقاد
والسلام رقعهٔ اخری التحیة من الله مبارکة طیبة على المجلس المولوی الاسمی الافضلی والموقف الاقصی الاکرمی
الاکملی شمس الذی کالنجم الهدایة والتقی ولسید العلامة سند الوری ما اخضر روض الفضل الا بدولهاطلة
الابرشح انامل ابن الخضری من لو اضیف الیه کل فضیلة بثبوته فی الناس فهو بها حرّی اما بعد فلما تشرفت
سید الاشرف الاجل بلادنا بمقدمه الشریف وعزم المراجعة الی ذلک المجلس العالی الموقف السامی صحبته هذا الخطاب
جاء ان خطر بالهم و اذکر بلطف مقالتهم المرجو من مکارم الاخلاق ان یعفو عنی هذا الجراة و لا یحرموني من صوالح
دعواتهم والدعاء بظهر الغیب اقرب الی الاجابة والسلام والاکرام رقعهٔ اخری بعد از عرض تحیت و تسلیم معروض
خادمیم آنکه رافع این نیاز نامه محمد شیخ مؤید که آبا عن جد از مشائخ بزرگوار و اکابر نامدار است چند بار
صوفی وار عصا در یمین در کوه در یسار روی از زاویهٔ مالوف تافته و بقطع بادیهٔ مخوفه شتافته راحلهٔ
قوت اقدام ست و قافله آن هجوم خیالات و اوهام نه دو شب مقام در یک منزل و نه دو روز آرام در
یکجای کسب معیشت کسان در آبله دست ست و از آن وی در آبله پا رشتهٔ املش را زیادت از حد طولی نیست
و صورت طلبش خالی از معنی قبول نه التماس آنکه هرجا که عصا و رکوه بر زمین نهد تا راحله خود را بقوت
لایموت قوت دهد معدهٔ طمعش را اطعمهٔ شیرین یا شور رنجه شبعه رسانند و کف امیدش به نزل و نثار
دیناری سرخ و یا سفید گردانند زدخل جو داهل دل کند چرخ ندارد غیر ازین خرجی دخلی بدنیا کی بود در افضی
زنجی بجزهای بود تا نغ نخلی لا یزال زلال شفقت و مرحمت همت بلندان شامل حال فقیران حاجتمندان باد
والسلام رقعهٔ اخری تحیة من الله مبارکة طیبة على المجلس المحفوف بالمجد العلی و بالعز و الاقبال و العلم و العمل
اما بعد فلما وصلت الرقعة الشریفة والصحیفة المنیفة على سلامة ذاته مفصحة عن استقامة حالاته شکرت الله
على ما حصل لی عند ورودها من الذوق و الحضور و حمدته على ما حصل لدی بعد مطالعتها من البهجة و السرور ثم اجبتها
بلسان المحبة و الاخلاص قابلتها ببیان العبودیة و الاختصاص لکنی اعرضت خوفا من السمعة و الریا
عن کثیر مما هو سنة اهل الانشاء و اختصرت على ما هو واجب علی الاحباء من طائف الدعاء دیم الی العالمین

م نزدیک فرو آمدن آن صحیفه از لذت و حضور و تعریف کردم آنرا بر آنچه حاصل شد نزدیک من بعد خواندن آن از بهجت و خوشی پس انبان جواب دادم آن را

علوه بدیبقاه فی ما شاء ما الکن البقاء و السلام والاکرام رقعهٔ اخری ای برطلب نو یکدلی دیگر و ما
من حبک لا یروم الا الرد و ما از لذت وصل و دولت دیدار ت بیس احد کمثلنا محرو ما بعد از عرض شکستگی و
و نیازمندی عرضه داشت نواب کامیاب حضرت خداوندی آنکه خدمت مولوی اعظمی که چندگاه است که از ان
دیار بکار ارادت برین جانب ورده از او ستادان کامل اعز اقتنه لقاالنضاره و ضاعف اقدار تحصیل علوم کرده و حالا
سر حب وطن ظهور یافته و عنان معاودت با نصوب تا فته امیدست که بدولت خدمت و شرف ملازمت
برسد و بنظرات لطف و احسان ملحوظ گردد و از ان لحظات فضل و امتنان محظوظ دولت دو جهانی و سعادت
جاودانی محصل باد و السلام رقعهٔ اخری نامه نامی مصحوب جامهٔ گرامی که دامن روزگار و خرقهٔ
اعتقار بی سر و پایان راه تجرید و خلعت افتخار بالانشینان پیشگاه تفرید تواند شد آستینش چون
جیب عطاران عطر بر فرق مفلسان باران علم و دوش ذوق و رقت حال دامن از لفقر مالا مال
برین مهجوران الباس مواصلت عورر سید با دابکار خانهٔ صوری و معنوی دلکا مرده زنده بانفاس
عیسوی نامهٔ خوش و صحیفهٔ دلکش و ارواز شرف مورد کور و برد الماء علی حر العطش ناگاه برین مفلس غم دیده
فتاد بوسید و کشاد و خواند و بر دیده نهاد اضعاف آن الطاف و اعطاف اصناف محبت و ثنا و ضراعت
و دعا اتحاف میرود و خوفا من ملال الاکثار بدین مقدار اقتصار کرده میشود عنایت ازلیه بکفایت ابد مقرون
باد و السلام و الاکرام رقعهٔ اخری من جا میم و یار عراقی باشد ازان شعارم همه قراقی باشد
آن به که براه وصال و صرف کنم آن مایه ام از عمر که باقی باشد قرب بادشاه مفضل عادل چنانچه بر سر هوشمند روشن ظاهرست
بهترین وسیله الیست در تحصیل مرادات دینی و دنیوی و تکمیل سعادات صوری و معنوی دستگیری از
پای افتادگان بآن میسرست و پایمردی عنان از دست دادگان بآن مقرر چنان استماع می افتد که
خدمت ایشان دران باب اهتمام تمام دارند امیدواری چنانست که آن معنی روز بروز در تزاید باشد و ساعت
بساعت در ترقی و بآن سبب بمنتهای امید و دلخواه جاوید برسند بمنه و جوده والسلام رقعهٔ اخری
و علیک یا اهل السلام سلامی و الیک شوقی دائما و غرامی ما رمت شرح الشوق کیف لا فی یقبل
اشتواقی کثیر کلامی او غالی کلام الآن نظام گر بساط حرفش از مواطن حدت زمزمه کنا حرو فاما لم النقل متیلقات

فی ذروتی اعلی القلل بگوش هوش گوشه نشینان زاویهٔ فقر و فنا رسانید و جوامع کلمش از نشیمن جمعیت
غنچه نحن الکلام و سر الحبیب معنا نحن الکلیم و طور العشق مغنانا در کاخ صماخ چله داران صومعه صدق و صفا انداخته
چون معشوق عربی نژاد جواهر نکات توحید حمائل با دلدار فارسی نهاد شمائم اسرار تفرید شمائل معجب
من سر فی لیلة طربیة اعنت غرة الغراء عن السرج و ان ضللت بنیل فوائبه هدا الی بشیخ الهدی صبحا من
البلج در رشتهٔ که صدر دو کشاده بود بفضل و کرم بد دلتیان و نهاده بود رسید بهر یک جدا جدا بشارت
ابلا لما لم یکن اهلا لموقعه قول البشیر بعد الیاس بالفرج لک البشارة فاخلع ما علیک فقد ذکرت ثم علی ما فیک
من عوجی رسانیده دیده محروم از نور شهود از ان مجالی بالوار دقائق متلاتی جمال شاهد خندرو نموده
از دل بسر معنی رسیده پرسیده که اومض برق بالا بارق لاح ام علی سلی نجد اری مصباحا ام تلک لیلی العامریة
اسفرت بالیل فصارت المساء صباحا و دل پرده نشین حجب نمود را از حقیقت یگانگی بود بمطالعه آن پرده
دو بینی کشوده با دیده جز صورت ندیده گفت یا اخت سعد من حبیبی جئتنی برسالة ادیتها بتلطف فسمعت ما لم
نسمع و نظرت ما لم تنظری و عرفت ما لم تعرفی و آثار نسیم فیض از منظرهٔ دیده بسر پردهٔ دل از سر پردهٔ دل الظلمت
اب و گل سرایت کرده همه خرا و جود از ان نسیم متبسم گشتند و باین سرود فرخنده در دو منزنم ارج النسیم سری من الزوراء
سحرا فاحیی میت الاعیاد اهدی لینا ارواح نجد عرفة فالجو منه معنبر الارجاء لا یزال از رشحات سحاب مطیر
آن خاطر خطیر گشت امید مید واران تازه باد و از نغمات نوا صریران خامه دلپذیر نرم سماع هواداران
پرآوازه بمیدانم که در مقابلهٔ آن آیات اعجاز غایات عیسوی که بجدوم بمقتضای و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر
انشا بشارت مرغ مجبنی کرده بنفس روح بخش فتنفخ فیه جانی تازه از اخلاص بوی در داده و به نیروی
پر و بال شوق در هوای فسیح فضای فیکون طیرا باذن الله پروازش داده چه گویم و چه نویسم که هر چه گویم از
سادگیست و هر چه نویسم از دور افتادگی گرچه تابد کرم شب تاب از سواد شب کجا نور او در شمع
خورشید و چراغ مه رسد حقه کحل الجواهر کار عطار شهر کی بگرد توتیای تبر د الاکمه رسد هر حرفی
که بر صحیفهٔ بیان این ساده لوح صورت تحریر یابد نمونه خواهد بود از آثار خامه گوهر بار حقائق نگار
اینجا نموده و هر پرتو که بر آئینه ضمیر این صافی عقیده جلوه نمائش پذیرد شعشعه خواهد بود المعات

آن خاطر فائض الانوار اینجا تافته فمن البحر یستفیض العام ویفیض علیه ما یستفیض ه من چکویم گشته راسخ در
مقام اتحاد تا نگوئی که خطاب تعجب جواب من جداست نسبت واقع در میان هرگز بغیر از یک سخن اگر ذوبینی نام او
آنجا ندا اینجا صداست بازاء هر حرفی از آن نامه شرح حروف اصلیه قوم و در برابر هر کلمه از آن صحیفه کشف اصول
کلیه هر سوم دعوائی چون حقائق توحید ربانی ده محجوبان بمضائق تقیید تجیاتی چون لوامع تفرید خلاصی بخش محرومان
مراتع تقیید منبعث از مقام ه انت الملقن بشری لها فوز به و انت نطقی و ضیع لا جوا عی و منشی النشار شهود
عنی فهکیم حین ادعوکم مشهود عین بها التحد المدعو و الداعی از زبان عشق هم بر عشق املا میرود لعین رضا
مستند از فروغ لی البصر ملحوظ باد و بحسن اصغا مستفید از صدای لی تسمع محفوظ هر چند نزاع و ابتیاع بد و
الله دل سعادت اجتماع که نظر بوحدت حقیقت بود در حیز امتناع ست اما قیاس بکثرت صورت نمود
که کارگاه استیلای حکم نسبت و اعتبار انست از قبیل ممکنات ست ه ان مت من الشوق فلا لوم علیک الجسم لدی
الکن الروح لدیک الشائق و المشوق بالفتراقان شوقی وقتی والی او منک الیک آنی که شبم چو صبح
فیروز به تست صبحم خورشید عالم افروز به تست شوقم بچه دار زانکه زخود دور افتم اکم باشد زآنکه
از من امروز به تست دیرگاه بود که در خاطر فاتر میگذشت که تفسیر سوره اخلاص تقریر صورت اختصاص قلمی کرده
سمت عرض یابد اما بوسطه توهم گستاخی در حیز توقف و تراخی میماند بحمد الله حق سبحانه که تحریک این سلسله و تسلیک
این مرحله لعنایت ابی علت منعم علی الاطلاق و المبتدی بالنعم قبل الاستحقاق از آنجانب بظهور آمد آری آری
همه از تو آید و چنین ها تو کنی حق سبحانه و تعالی همگنان را نظر بصیرت از حدوث کثرت در معنی وحدت دارا د
و وجه همت از انجمن تفرقه در نشیمن جمعیت و السلام و الاکرام رقعه اخری ه الی هد هد منزل عوالی المعالی
و القری البینا کتابا اکریما به بذلا من هطاو به ستر جلیل به جهد و الله عهدا قدیما ه آمد مرغی بر گ گل در منقار
بردی خلقی از کرم کرده نگاه گفتم که چیست گفت کز ابر بهار منشور غنا سیته بهشت خس و خار
الشمس معانی ابکار و نفائس رعنائی افکار که از ازل بحجاب عزت محتجب بوده اند و لم یزل بنقاب امتناع
منتقب ناگاه نقاب شقه گشاده برقع احتجاب بیکسو نهاده و بنزدیکان دور رو و اصلان مهجور خورشید وار
جانب جانب هلال کردار گوشه ابرو نمود ه از جانب روشنی دیده فزوده اند و از گوشه ابرو دل و دین را بر بوده اند

با عقل فرومایه چه دانم که چه کردند × بر عشق گرانمایه چه دانم که چه بودند × گاه از درجهٔ علو و مقام جلال اینحروف
خواندند که کنا حروفا عالیات لم نقل × متعلقات فی ذری اعلی القلل × وگاه از بساط دنو اند بال امر انبساط
جمال این نکته راندند انا وانت فیه ونحن وانت هو والکل فی هو فسل عمن به وصل دل افسرده ازین نکته خورده
سر رشتهٔ دوئی گم کرده وازین سرود ساز کرده واین ترانه آغاز نهاده که من کیستم تا که گویم شما × بجانان
پی آب رمی و فرستم × همه اوست من نیستم جز خیالی × کز دیفرستم بد و میفرستم × مدی الدهر کنا هدایا التحایا نسیتا
بشتی ونفضی الیکم × طهرتم علینا فلم یبق منا × وجود فمنکم سلام علیکم رقعهٔ اخری که با هستی تو ز خانه
بیرون رفتم × خانه چه کز آستانه بیرون رفتم × با خود بحریم وصل خود خرم وشاد × میرزی که من از میانه
بیرون رفتم × هر چند که ازین گونه مقالات یا مستغرقان در لجهٔ کمالات مژده قطره بدریا داون ست
وتحفه سنگریزه ببطحا فرستادن اما چه توان کرد که حرفیکه از ان مادره گومی گویم × نه املای زبان
حال او میگویم × بی رخصت او مرا چه جای سخن ست × هر نکته که او گفت بگو میگویم × ومعهذا چون نسبت
صورت مضاف باین فقیر مینماید وازین اضافت بوی ادعا هستی می آید لاجرم اضافت این رشته
بریده وزبان گستاخی در کام ادب بعرض میدارد که مرقوم خامهٔ حقائق نگار دقائق آثار شده بود که
از رسائل مجدده اگر چیزی واقع شده باشد فرستند از فوائد اکابر بجهت حل عبارت فصوص الحکم جزوی چند سواد
کرده شده بود حالا به بیاض برده می آید امید ست که بزودی صورت تمامی یافته بهمین نظر سعادت اثر
بحقیقت تمامی برسد مقالات وحالات وفضائل وکمالات ابد الآباد در ترقی باد رقعهٔ اخری که
ای خامهٔ تو فاتح ابواب فتوح × در نامه ات اسرار حقائق مشروح × گفتار لبت متاع گنجینهٔ دل × انوار دلت
جلای آئینهٔ روح × چون مجموعهٔ شریفه که مقدمات آن نص فصوص حکم و فواتح ارباب همم بود و مقاصد
آن شجره ثمرهٔ فتوحات بلکه ثمرهٔ شجرهٔ ولایت نبوت میمون درسید که دل یافت جدا لذت از ان دیده جدا ×
وین جان سراسیمه شود رید جدا × زان به که شنید و بودم آنرا دیدم × آری باشد شنیده از دیده جدا
نه در موطن فعل تحفه بود که بآن مقابل توان کرد و نه در نشیمن قوت ذخیره که در معرض آن توان آورد والا ورقی چند
از ملتقطات اکابر نه از مستنبطات خاطر فاتر که در حل مشکلات فصوص الحکم سواد کرده شده است و حالا

به بیاض آورده میشود امیدوار ست که بعد الاتمام بنظر شریف برسد و آن اگرچه از حقیقت استغنا باین نمط حقیر ست

درجهٔ اقتباس از اکابر کبیر ست ۵ عمر بیست که بی برگ و نوا میگردم ۰ در پی حرص و نفس و هوا میگردم ۰ چون اسیر نزدام موقفا

خاطر سخنم ۰ گرد سخن اهل صفا میگردم ۰ جز دامن آلوده ندارم چیزی ۰ جز خاطر فرسوده ندارم چیزی ۰ در اسرار

حقیقت که حریفان دانند ۰ جز گفتن بیهوده ندارم چیزی ۰ با دل گفتم چرا به بد پیوندی ۰ در زاویهٔ خاطر شیم ملکی

گفتا نبود شیوهٔ دولتمندی ۰ از سر حقیقت بسخن خرسندی ۰ همگنان را ارادت از خود در حق باد و خاطر از

تقیید بصور مجازی مطلق والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ۵ خرم دل آنکه از غم آزادم کرد ۰ از اندوه جهان

بنامه شادم کرد ۰ بی شائبهٔ مسالتی کامم داد ۰ بی سابقهٔ معرفتی یادم کرد ۰ صحیفه بذکر تعارف روحانی و شیوع شوق تألف

جسمانی عنوانش بفوائد محبت مقرون و مضمونش بشواهد مودت مشحون در اطیب اوقات و امین ساعات واحیان

بنزدیکان در رسید و انواع بهجت و سرور رسانید ع بود نقشش همه آمال و امانی هزار آفرین بر باد که این نقش نگاشته

نه خامه را توانائی آنکه در مقابلهٔ او حرفی نگارد و نه نامه را گنجائی آنکه در معاوضهٔ آن نقشی برآرد لاجرم خامه از آن

سر کشید و نامه از پیش روی بپیچید بر اداء وظیفهٔ دعا اقتصار رفت دولت دو جهان و سعادت جاودانی محصل باد والسلام رقعهٔ اخری

۵ ای شیر تو بر صفت رحمانی ۰ خامی تو کمال صورت انسانی ۰ در همت عالی تو علی اقبانی ۰ من بنده مولای علی تا دانی

رقعهٔ همه روح و ریحان که از حسن خط و لطف عبارت قلم نسخ بر رقاع ارباب نطق و بیان کشید و نجل آزادی محبوسان

سجن احزان و گرفتاران زندان بعد و هجران گردند فی اطیب وقت و امین آن به نزدیکان و واصلان حضور رسید

۵ فحمداً له ثم حمداً له ۰ علی ما هدانی الی ما هدی ۰ هدانی الی مکرم مفضل ۰ کثیر الایادی عزیز الندی ۰ صحفانه انطاد اعتناق

که از مضمون آن بجاذبهٔ شوق و ذائقهٔ ذوق کشیده و چشیده شد نیاز و شکستگی و تعلق و لبستگی بموقف عرض

رسانیده میشود حق سبحانه تعالی ذات حمیده صفات ایشان را در کنف سلامت و مقر استقامت بدارا د والسلام

والاکرام رقعهٔ اخری ۵ ابو الفتح اهدی کتاباً مکرماً ۰ یدل علی اقصی مدارج فضله ۰ بر فتح ابواب المنی فکانما ۰ الی النتح

الآن لا یکون کمثله ۰ فشکرت الله سبحانه علی ما ذکرنی ۰ وفی حضرة الجامعة احضرنی ۰ فقد تکلم باظهار المحبة و

هو خیر متکلم ۰ وتقدم بابدار المودة والفضل للمقدم ۰ فاقول شاکر النعمة وذاکر الکرامة ۰ هو الشمس

نور او التلألؤ کلیم ۰ یریدون ان یحیطوا الشائع ظله ۰ وقاه آلة الناس عما یتشبه ۰ ووفقه للبر والخیر

57

کلیه السّلام والاکرام رقعهٔ اخری ٥ دادند کسان مژده که آن جان جهان * شد چاره ورد آنکه کار انجهان
جانها باید نثار آن مژده دهان * هرجا که کشانید بآن مژده دهان * لا یزال ولکاه دولتخواهان آنحضرت بنیتهای
خیر مشحون باد و نیتهای ایشان بجملهای نیک مقرون و علمای ایشان از محبطات سمه وریا مصون و مامون
چون در بیولا صحیفهٔ همایون رقوم فصل بر عنوان و رموز لطف در مضمون بدعاگویان دولت رسید حسن ادب
بازای آن چیز بادای وظائف دعا رخصت نداد الوف تحیات و صنوف زاکیات تسلیمات تا بباب جناب
مستطاب رفیع الآمال شریف الانساب المستغنی عن التوصیف والبیان المشتهر بالمروة والاحسان المشار الیه
بالبیان المستوثق بالله الولی اقضی القضاة قاضی علی اوحل الله الی ما تیمنا و از احقر الانام مرسل و مبلغ ساخته
اعلام رای مهل آرای آنکه احوال و اعمال بما ارشاد الله المتعال خالق الفراق والوصال موجب شکر و مستوجب
حمدیة است الحمد للمالک علی ذلک تا ینامدتی مدید و عهده بعید گذشته که عنقا نامهٔ نامی و همای مفاوضهٔ گرامی
بر سر این بیچاره سایه نه انداز و بدان سبب روح مجروح بی فتوح مانده است باید که از دوی نور شفقت
گاه گاهی تامل کرامل خو فضل خود را بر انتعاش رقعهٔ رفیعه مامور فرماید. و السّلام رقعه اخری ٥ پیری بدیدم
ز نقش هستی ساده * در لجهٔ بحر نیستی افتاده * گفتم که اراده چیست ای آزاده * فرمود که ترک ما غلبه العاده *
اصل همه سعادات ترک رسوم عادات است پس اگرچه احیاناً ناگاهی از فقیران بر خلاف عادت منشیان دیران
در تبلیغ سلام و تحیت و اداء شوق به دولت مواصلت از طریقهٔ تکلفات اعراض نموده حرفی چند بر لوح بیان
قلمی سازد شکی نیست که هیچ راست نهاد پاکیزه نژاد قلم وار انگشت اعتراض بر حرف و نخواهد نهاد وقت برین کمینه
چنان تنگ شده است که اگر خاطر فاتر بر نظم توانی گمارد جز مضمون این مصرعش در دل نیفتد مصرع
ندمت علی کل ما قد نظمت * و اگر روی فکرت بانتشار نثر و ترتیب سجع آرد جز این فقره اش پیش خاطر نیاید
رجعت عن کل ما قد سجعت ٥ نظم و نثر انداشیم و دلدار من * گویدم مندیش جز دیدار من * کیف یاتی التسجیع انه
بعد ما ضاعت اصول العافیه * سر سلام آنست که مسلم بتضرع و ابتهال تمام باسم سعادت فرجام (
و سلامت انجام السّلام توجه نموده سلامتی و استحصال حقیقهٔ مجرده انسانیه مسلم علیه خواهد از غواشی
نوعیه که در مراتب و مواطن بان منتقش گشته دویرا از شهود وحدت مانع آمده و حقیقت تحیت طلب

آن که بعد از استخلاص مذکوره بحیوة طیبه حقیقة ابدیه فائز گردد و دولت مواصلت آنکه هر یکی از مسلم بسلم علیه
دامن از خود در چیند و سر از گریبان وحدت حقیقی برآورده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بایکدیگر نشیند
ولایزال در آئینه یکدیگر تجلیات جمال ذو الجلال والافضال بینند مصرع قلم اینجا رسید سر بشکست
خلصنا الله سبحانه عنا و افنانا منا و ابقانا بقائه فی شهود لقائه والسلام والاکرام رقعهٔ اخرے
لازال اسمه الشریف علیا فی درجات المعالی و علو درجة جلیا بین الاشراف والاعالی معما باسم خواجه علی
بس بام جو که حبه نقشی ز اسم عالی × وانه چه چاره کرده چشم اندرین حوالی × هر چند داعی را از دولت مشاهدت
وسعادت مجاورت آن زبدهٔ انام بهره مستند نیست و جز باستماع نام و استماع بلطائف کلام آن مقبول خواص
و عوام خرسند نه و این مقدار نسبت و خصوصیت در قاعدهٔ عرف و عادت مرخص گستاخی در مراسلات مستدعی
انبساط در مکاتبات نمی باشد اما چون در بیتولا خدمت اخوی متحلی بفضائل صوری و معنوی کاز دیرباز دیدار
بشرف صحبت شریف مشرف میداشت و همواره بر صفحهٔ ضمیر و صحیفهٔ خاطر ایشان رقوم صفات کامله و نقوش
نعوت فاضلهٔ آنحضرت می نگاشت تصمیم عزیمت سعادت بآن آستانه کرده بود روی توجه به بساط بوان دولتخانه آورده
این چند کلمه فتح ابواب محبت و وداد و خلوص عقیدت و اتحاد بخامهٔ اخلاص بر لوح اختصاص نوشته شد امید است که بچشم رضا
ملحوظ گردد و از عین حسن اصغا محظوظ والسلام والاکرام رقعهٔ اخری بعد از تعرض بعرض تضرع و رفع تخضع و تخشع
عرضه داشت عاکفان عتبهٔ علیه لازالت ملجاء العامة الخلقیة وکافة البریة آنکه هرگاه این فقیر را که بگمنامی ستان
و به فراموشی احق و احری بنامهٔ نام برند یا بنوشته یاد آورند دل وی نقطه وار محیط تحیر را مرکز گردد
و دائرهٔ تفکر را مدار اگر لب گستاخی کشاید بمعرض جواب در آید از آنجانب هیبت جاه و جلال و دهشت
حشمت و اقبال تیغ سیاست کشد که ۵ چو گردد جلوهٔ خورشید انور × که باشد ذره کاید در برابر × و اگر شیوهٔ
تیزگوشی و تیزهوشی سپارد و زبان عجز بکام خاموشی در آرد از ینجانب دواعی اخلاص و جواذب محبت
و اختصاص گریبان جانش گیرد که ۵ ابر چون فیض رساند خوش ست از سوسن × که نگردد پی
آزادی او جمله زبان × لاجرم ملاحظه جانبین نموده طریق بین بین پیموده ۵ نه گویا چو کوه از صدا کند
دائم این خیرخواهی ادا × که توفیق تائید حق بر دوام × قرین باد با جان شان والسلام

رقعهٔ اخری ﴿ چو غنچه تنگ دل بودم که ناگاه * اتتنی نفحة من رحمة الله * ولم زان نفحه گش صد
جان فدا باد * بسان گل زباد صبح بکشاد * چون صحیفهٔ شریفه مشحون بقواعد وداد و مقرون بشواهد اتحاد
مذکر تعارف روحانی و مهیج شوق تبالف جسمانی گشت بر خاطر فاتر گذشت که بازای حرفی طرفی از لطائف نظم
ونثر انشای بلکه در مقابلهٔ هر نقطه نکته از حقائق لائق بسط و انشا ایراد افتد لیکن فرصت تنگ بود و حال عریضه
ضراعت بید رنگ لاجرم ﴿ تکلف برگرفته از میانه * دعای گفتم آما صوفیانه * که یا رب جرعهٔ بخشش از آن جام
که در وی گم بود آغاز و انجام * والسلام والاکرام رقعهٔ اخری سلام علیکم طلبتم سوار خضر تم او غبتم * آمد
از دار الشفای وصل دوست * بهر رنجوران هجران کاغذی * کرد وست لطف و در طی آن * نغبه دل
را دوا چاره غذی * در مقابلهٔ هر حرفی از و طرفی از ادعیهٔ صالحه و در محاذیهٔ هر سطر از آن شطری از تهنیه
فائحه بعرض رسانیده میشود و شوق کلام در بیان شوق و غرام آن در بیان انبشت بیمودن و ریگ صحرا را بنقد انگشت
استیفاء نمودن لاجرم عنان همت از الفصول بمصروف داشته بسمت دعا معطوف میگردد که حق سبحانه و لقا همگنان را
از هر چه گزیرست بیزاری دهاد و بانچه ناگزیرست گرفتاری کناد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ﴿ هر که یکبار
کشاید بسر کوی تو بار * نیست دیگر بدیار خودش امکان قرار * عرضداشت آنکه جناب سیادت مآب امامت انتسابی
فضیلت اکتسابی ادام الله فضائله بنابر سابقهٔ محبتی و رابطهٔ مودتی که و برادر سابق با خدام سدره مقام صورت
استحکام یافته بود پیوند الفت از وطن مالوف و مانوس گسسته است و احرام انتظام در سلک ملازمان بسته
شک نیست که بعد از مساعدت توفیق چون بدین سعادت استسعاد یابد بمقتضای التماس فقیر از شمول عواطف کریمانه و عنایت
بی علت و بهانه خواهد بود ﴿ مشرق و مغرب چو بگرفتست نور آفتاب * چون کسی گوید که بر بام و در درویش تاب
ساحت مجلس عز و جلال بنظر ست لطف همیمن متعال محفوف باد و آفت عین الکمال از جلوه آن جاه و جمال مصروف
والسلام رقعهٔ اخری ﴿ شرف خوان کریمان چه بود آنکه کنند * اهل حاجات از آن ملتمس خویش طلب
ملتمس آنکه چون جناب سیادت مآبی امامت انتسابی فضیلت اکتسابی ادام الله علوه که بسابقهٔ چشم عنایت ملحوظ
شده و از کف کفایت محظوظ گشته بحکم آنکه ﴿ بدخو شده لطف توام نیست عجب * گر بار دگر ره دگر
بسوی تو کنم * عزیمت آن دیار کرده بشرف دست بوسی خواهد رسید شک نیست چنانچه مقتضای مکارم

امداد ایشان ست التفات خواهند نمود و در هر مهمیکه رجوع نماید حسب مقدور اهتمام خواهند فرمود ظل مکارم

و معالی مدی الایام واللیالی ممدود باد والسلام رقعهٔ اخری ادام الله تعالی لبقاره زینا للدنیا

والدین و علیا فی مدارج العلم والیقین شنیدم که بر تاختی روی همت ز میل زخارف نیل معارف

ازین شغل پاکیزه مصروف باد و وجوه شواغل عیون صوارف چون در ینولا فلان عازم بود لازم نمود رفع دعای

کردن و خود را فزا خاطر عاطر آورد ن والدعا معاد والسلام الاکرام رقعهٔ اخری بر ظهر کتابی بعد از مقابله

نوشته بود چون از مقابلهٔ این مخدرهٔ حور احله کتابت پوشیده و حلیه تصحیح و مقابله لشب وقت آن آمد

بر منصهٔ عرض در خلوتخانه بیت الکتب خاطر راغب ذی الفکر الثاقب والرای الصائب لازال مجد الانام

مجدا جلوه داده شود باشد که بعین رضا ملحوظ و از قبلهٔ حسن قبول محظوظ چون پس از تصحیح بابی

در کتاب جای حرفی نه بر وجه صواب عذر آن باشد ذکی و متضح قد ابی کل الکتاب ان یصح

رقعهٔ اخری ادام الله تعالی ظلال عدله و احسانه علی مفارق المسلمین الی یوم الدین بعد از رفع ادعیه

صالحه و اثنیه فائحه لسده سنیه و عتبهٔ علیه حضرت خلافت پناهی سلطنت دستگاهی مغیث الدوله

عادلخان که طبع و عدل او باهم همیشه اتصال عاشقی دارند و معشوقی چو نسبت دار فاروق ست باد

جاودان عدلش هلاهل خوردگان ظلم را تریاق فاروقی مرفوع آنکه خدمت اجل محترم کهف الحاج خوجه فلان

که چندگاه در سلک ملازمان آن درگاه سعادت انتظام مقام داشت چندان از مکارم اخلاق و محاسن

اوصاف ایشان بسمع انتباه فقیران اینجای رسانیده که سلسلهٔ شوق در جنبش آمده این کلمه مصحوب کلیات

دیوان اشعار گستاخی کرده شد امید ست که شرف قبول یابد والدعا معاد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری

من تلعن حمامات ببطحا متمتعات بساسال و خضرار سلام فاخته فی مختة کثرت حنا حنا القیت

فی جنح ظلماء کی بود یارب که رو در یثرب و بطحا کنم گه بمکه منزل و گه در مدینه جا کنم بر کنار زمزم

از دل بر کشم یک زمزمه وز دو چشم خونفشان آن چشم را دریا کنم خدمت برادر حقیقی و دوست تحقیقی

زائر بیت الله الحرام مجاور روضة النبی صلی الله علیه وسلم مقیم مقام ابراهیم محرم حریم کعبه و حطیم الساعی بین المروة

والصفا الراعی حق المروه والوفا الزائر الدین حاجی محمد وفقه الله تعالی للوقوف بعرفات معرفته

و اد خله فی زمرة اولیاء الخلاصة بکمال رافة تحیات طیبات و دعوات زاکیات منبعث از فرط شوق
عزام و کمال جد و اهتمام مطالعه نموده اشتیاق بشرف ملاقات و دولت مقالات متجاوز الحد و الغایات تصور
فرمایند هرچند آن زمین پاک خلاصه عالم آب و خاک هست و اقامت در ان مقام شیوه سلاک چالاک اما حب وطان
از لوازم ایمان ست و صلة الرحم از واجبات اسلام ع جانان بغیر میتان چندان نه نماند کس ۱۲ آنچه
قبله توجه ارباب دل ست همه وقت در همه جا حاصل ست ۵ همه کس طالب یار ند چه هشیار و چه مست ۱۲
همه جا خانه عشق ست چه مسجد چه کنشت ۱۲ لا القلل دار لبشر فی نجد کل نجد للعامریة دار ۱۲ و لها منزل علی کل
مال ۱۲ و علی کل و منته آثار همی باید که من بعد بعد صوری را از میانه بردارد و از یاران و دوستان کناره گرفتن
مستحسن نشمارد ع بیا بیا و ز دلدادگان کناره مکن ۱۲ دیگر التماس آنکه چون دران مواضع مبارک و مجامع متبرکه
متوطن اقدام انبیا و موطن اعلام اولیا رست دست نیاز بدعا بردارد و فراموش نفرماید آورده باشد که بر هدف
ارادت کارگر آید و کار افتاده را کار بر آید ع جانان بدعا ز ما فراموش مکن ۱۲ همه عزیزان علی الخصوص حضرت محمد و بد الله تعالی
در کنف صحت و سلامت و فراغت اند و منتظر قدوم مبارک میباشند باریتعالی همگنان را از ضلالت و ادی
طبیعت برهاند و بسعادت وصول بکعبه حقیقت رسانا د و بلطفه و کرمه این صحیفه غم و نامه هم اوسط شهر المحرم از بلده فاخره
هرات خفت بالزیارت سمت تحریر یافت رقعه آخری ای خط نو ز آئینه دل زنگ زدا من با تو ینم نیز خدا ۱۲ الجسم مع الجسم
بعید لکن ۱۲ الروح الی الروح قریبا ابدا ۱۲ صحیفه شریفه ملطفه لطیفه مبنی از التفات خاطر شریف بجانب این
ضعیف فی این وقت و اکرم ساعت بدین قلیل البضاعت رسید بازای هر حرفی از مراسم رضا جوئی و در مقابل هر نقطه
نکته از وضائف دعاگوئی بموقف عرض رسانیده میشود ایزد تعالی همگنان را از هرچه نباید نگاهدارد و از هرچه
نشاید در پناه و السلام رقعة اخری اخصکم الله تعالی بالمواهب السنیة و المراتب العلیة بر درگاه بود که دیده انتظار
براه بود که از آنجانب نسیم تفقدی وزیدن گیرد و بارقه تفقدی درخشیدن المنة لله که آن معنی منتظر صورت بست
آن دولت مترقب بظهور پیوست پایه دولت صوری کوتاه است ولیکن کنگره مقصد حقیقی بلند خوشا وقت
آن دولتمندی که از ان رشته کوتاه کمند ساخته و برین کنگره بلند انداخته ع دل از غم دوست در دسندت یاد ۱۲ هر روز
کز و رسد پسندت باد ۱۲ بر تافته از بهر پست نشین رخ خویش ۱۲ رو در ره مقصود بلندت باد ۱۲ و السلام الاکرام

۶۱

رقعهٔ اخری جنت بصحیفة الولا احیانی ٭ احیاء الله مثل ما احیانی ٭ خوشوقت و بیری که باین آسانی
از نوک قلم کنه عنبر افشانی ٭ آثار خامهٔ مشکبار علی مرور الدهور و الاعصار زیور صحیفهٔ لیل و نهار باد والسلام
رقعهٔ اخری ٭ ناسزا را وجود خویشتن آگاهی باد ٭ آگاهی آنچنانکه میخواهی باد ٭ فردا که شوند جمع جمع
ارباب صفا ٭ جایت صف ... فیضان الهی باد ٭ والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ٭ در غیبتم از صبا
گر چون بگیه و گه ٭ گستاخ رود بکوی آن زیبا مه ٭ او میرود و من از قفا میگویم ٭ گریان که لیتنی کنت معه
هر بار که بی غبار رعونت و دستکبار مکتوب شریف پر اسلوب لطیف متضمن التفات خاطر خطیر بحال بنده
حقیر فرح بخش دلی غمدیده و راحت رسان سینهٔ محنت رسیده میگردد و هر ذره از ذرات وجود بزبان
حال میگشاید و این ترانه از مقام تضرع و ابتهال میسراید ٭ من کیستم که نامه نویسی بسوی من ٭ در ... نامه در یچ کنی
آرزوی من ٭ این دولتم بس است که گوش رضا کنی ٭ گاهی که قاصد تو کند گفتگوی من ٭ و علی هذا النمط
گستاخی ارسال نامه و خطی مبنی از معنی نزاع و التیاع بادراک سعادت اتصال و اجتماع مظنهٔ اخلال بحسن ادب
و تجاوز از آداب ارادت ارباب طلب مینماید لاجرم خرق حجاب عادت کرده در روی رقعهٔ صدق ارادت
آورده میگوید ٭ جانا نه طلب وصل تو نتوان کردن ٭ زین پس و خون دل بیاد تو خوردن ٭ جان را بخیال تو
بسر بردن ٭ شبهای فراق را بروز آوردن ٭ چون سخن باینجا رسید خامهٔ خشک بایستاد و نامه بر خود پیچید
آری چه توان کرد آنچه مقصود است در عبارت نمی آید و آنچه در می آید ادای مقصود را نشاید ٭
آن به که بلب مهر خموشی بنهیم ٭ وز درد سر خامه و کاغذ برهیم ٭ دانم که از دو کون مقصود کیست ٭ فارغ ز دو
کون از آن مقصود دهیم ٭ مقصود از این همه گفت و شنود آگاهی است ٭ مقصود هر که این دولت ازلی داشتند اگر هیچ ندارد
همه دارد و هر که از وی محروم گذاشتند اگر چه همه دارد هیچ ندارد ٭ هوشمند آگاه میباید که همه اوقات را بتحصیل کیفیت
آگاهی مصروف دارد و همه انفاس را بتقویت و تکمیل آن موقوف گرداند ٭ گدای آگه از مقصود را ایل
به از میل دولت شاهی نباشد ٭ چنان خود را در آگاهی کند گم ٭ که آنگاهش ز آگاهی نباشد ٭ حق سبحانه
و تعالی آن مخدوم را بدولت آگاهی بخود رساناد و از محنت آگاهی بخود برهاناد و از خود بر خود
بیخود گرداناد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ٭ قد جاءنی کتابه مجمع الفضائل ٭ من مرجع الاهالی

بل مجمع الافاضل سلمه الله بر ایچ و نثرش بر گیس شنید و گفتا لله خیر ناظم ابه ورقا کل شکر نامهٔ شریف
که شرف نامهٔ این ضعیف است چگونه گزارم و شرح لطائفی که در وی منطویست چه سان عرض دارم
اگر سپیده است تعویذ دل رسیده است و اگر گشاده نزهتگاه چشم رمدیده و عنوانش [illegible] آن جوالی
و مضمونش متضمن آمال و امانی سوادش حال الو و ساحتش مطلع صبح سرور فاتحه اش مبشره بفتوحات ابدی
و خاتمه اش مشیر بر ختم سعادت سرمدی عرضش از عرض نیاز عاشق بر معشوق دلنواز خوشتر و طولش
از طول زندگانی در عشرت و کامرانی دلکش تر ع القصه لطولها اگر عمر دراز در سلک سخنوری دم
شیب و فراز نا کرده بوصف آن یکی منزل طی آخر بقرارگاه عجز آییم باز همچنین که لطائف این صحیفه
و دقائق این ملطفهٔ شریفه از قانون تحریر و تقریر بیرون گذشت همچنین شوق و نزاع و تعطش و التیاع بدیدار [illegible]
آن منبع لطائف و سرچشمهٔ دقائق برهمین قانون است ع آن تشنه لب راهش زد لطف نیم قطره چون آن زنبا شد
سرچشمهٔ زلالش و از فروغ عکس خورشید آنرا که گرم ساز و نبود عجب بسوزد خورشید بنیر و التش [illegible] عنان بیان
از اطناب دران معذور است زمام کلام بصوب اختصار و اقتصار بر بعضی از آن معلومات که چون خارجی نگار
پدیدار بتقاعد مصلحت باشد از آن کار با آنکه این خمیر اسنین عمر از ستین گذشته است و بر جنه و سبعین مشرف
گشته متخیله [illegible] تخییل مانده و متفکره از التحمل کل شتهٔ نظم گسیخته [illegible] از هم ریخته میدان [illegible] سته
و ساز سجع از آهنگ افتاده طبع نفور نفس در کشاکش امر ناصبور نه باهیچکس کاری و نه بهیچ کارم قراری
دامن هرچه میگیرم گذاشتنی است و پیرامن هرچه میگردم دست برداشتنی از آنچه از آن ناگزیر ست میگریزم و در آنچه
ناگزیر می آویزم مقصود داخل سینه و درون دیده [illegible] دیده بهر کو سرگردیده [illegible] برکنار
دل و میان جان و من بر کنار و میان [illegible] یار در جان و [illegible] سرگردان [illegible]
[illegible] دلیلی در حتی [illegible] ذوالجلال که یکساعت از وجود مجازی خود رستن و بمقصود حقیقی خود پیوستن از
حصول همه مرادات دنیوی شریفتر است و از حصول همه سعادات اخروی [illegible] ای مانده در این رنجکده بند
هیچ بگسسته زیار دکرده [illegible] هیچ یار رسته همه و آنچه جز دوی هیچ ست تا کی باشی از همه خرسند بهیچ
ابوعلی ثقفی بسیار در اثنای مجلس خود گفتی ای همه را بهیچ بفروخته و هیچ را به همه خریده از خواجه شبلی سوال

کردند محققانه جوابی گفت گفتند شیخا با اینهمه تحقیق چرا سد باب افادت کرده گفت والله اگر چند انکه خردی چشم خود

بگرداند ملی من بحضرت حق سبحانه وتعالی حاضر باشد از علوم اولین و آخرین بهتر مرا دانه و دیگرا کابرست

لان لو یک الی الله ساعة خیر لک مما طلعت علیه الشمس اگر این خاک تودهٔ بانواع الایش آلوده را

پیش رتبهٔ حضور بآنحضرت چه قدر تواند بود و مقصود از غرض این کلمات اظهار تا سفی و تلهفی ست

بر احوال خود والا حاجت تنبیه نیست عارف آگاه را مجموعهٔ مسمی بنفحات الانس من الحضرت القدس از

مقامات و حالات درویشان و معارف و مقالات ایشان جمع کرده شده بود تحفهٔ آن مجمع مکارم میگردد بدل

چنانست که مواظبت بر مطالعهٔ آن سخنان و تامل شافی دران خاصیت دولت مصاحبت ایشان دهد

و جمعیت تمام حاصل آید علی الدوام بالنبی وآله الصلوة والسلام رقعهٔ اخری ای نفحات انسک یا انیس

نوای هبت ورطبت روضة ارض وادی حما اکثر اسیر الهوی لا آوی غیرک مقصدی او مرادی فقد کنت

ارقد فی خیالک مرات طال الکری فطوبی سهادی ورقادی اما بعد این گلدسته ایست از بهارستان احوال مقامات

ارباب ولایت چیده و دنو باوه ایست از باغستان اذواق و مواجید اصحاب کشف و کرامت رسیده تحفه

صف نشینان مجلس صبح ست و اگر آنرا قبلهٔ امال مقبلان خوانند رواست و اگر کعبهٔ امال صاحبدلان گویند

بآن سزاست هر جا که کار فروبسته در بند کشادی میشود بار سفر آنجامی بند و هر جا که سر رشته گسسته پیوند

مرادی میخواهد رشتهٔ آمال آنجامی پیوند د امیدواری چنانست که چون ازین گلدسته بوی بمشام جان ازین

نوبادهٔ چاشنی بکام ذوق و وجدان ایشان رسد از بوی گل بجانب گلشن کنند روی هر سو ز طعم میوه تا بند

باغ جوی بینند باغ را اثر لطف باغبان با باغبان کنند زگلزار باغ جوی لایزال ساحت آن مجلس

عز و جلال بنظرات لطف ایزد متعال محفوف باد و آفت عین الکمال از جلوهٔ آن جاه و جلال مصروف

آن بزم کرم که جام احسان آنجاست دشواری روزگار آسان آنجاست جا نزا نبود خلاصه

غیر سخن گر من دورم خلاصهٔ جان آنجاست کتبه الفقیر فلان نوّر الله وسواه و کفّ بصره و

بصیرته عما سواه والسلام والاکرام رقعهٔ اخری یا رائحة النسیم قولی حالی فی حضرة من ثم باقبالی

گو کای بجهان ثمر بغار خیالی خاطر ز شکستگان مبادت خالی چون التفات نامهٔ مشتمل بر این

نصیبت رسید چگویم که از فتح آن چه کشود و از مطالعهٔ آن چه رو نمود • واد ذوق و حضور در ضمن آن اندراج
داشت و موائد ابتهاج و سرور در طی آن اندماج داشت ازال رشحات قلم لطائف رقم مسکن آتش مسکینان
باد والسلام والاکرام • رقعهٔ اخری ای دولت را بوجه باقی راه • اینما کنتم فثم وجه الله • باطنت خازن مضمون
حکم • خاطرت حاضر حضور قدم • دل پاکت که راغب غیب ست • روز تا شب مراقب غیب ست • هر دم از
غیب بر تلقی باد • و آن تفتیش در ترقی باد • شرح فصوص تمام سواد کرده شد و حالا به بیاض برده میشود امیدست
که عنقریب باتمام رسیده بنظر سعادات انجام برسد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ای شیفتهٔ جمال تو
پیر و جوان • دیدار تو مقصود همه کعبه روان • مشغوف لقایت همه راهوش و خرد • مصروف عنایت
همه اتاب و توان • معروضداشت آنکه خدمت حافظ شمس الدین محمد که مدتی مدید در خدمتگاری
بادشاه مغفور بسر برده سابقهٔ دولت و جاذبهٔ سعادتش بخاکبوسی درگاه عالی پناه رسانیده باز
جوانی از دست داده و پای در سرحد ناتوانی نهاده موی سیاهش رو بسفید کرده • افگنده شبش زروز
مشکین پرده • بر لوح شباب کرده بود آنچه سواد • شیب آمد و آنرا به بیاض آورده • التماس میرود که از
بارگی مسافرت فرود آمده پا در دامن مجاورت کشیده در مقبرهٔ مغفور برحمت و غفران باقامت صلوة و تلاوت
قرآن و سائر خدمات لائقه که آن مقام را شاید بر حسن وجه قیام نماید امیدوار می باشد که این نفس مقبول افتد و
این ملتمس مبذول گردد دولت مخلد باد و سعادت مؤبد باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ای یار حکیم باک
خورم این غم را • وز دل بچه بیرون برم این ماتم را • حیرت زده ام خبر این ندانم که فتاد • جانسوز مصیبتی همه
عالم را • چون خبر این واقعهٔ هائل مصیبتی شامل باین فقیر رسید می بایستی از سر قدم ساخته و آنرا سر همه
سعادت ها شناخته و الله ذاریا در راه نهاده و درین مصیبت با مخادیم واد موافقت دادی اما از کمال ضعف و پیری
نه مجال جنبیدنست و نه طاقت آرمیدن هر بندی بدرد پیوسته است و هر مفصلی برنجی بازبسته با وجود این
موانع گرفتاری بتعهد دیگری در رعایت حال از خود ضعیف تری واقع امید چنان ست که آن
نور تمام • کز غیبت او صبح جهان گشت چو شام • سر بر زند از دامن اخلاف کرام • و زعرصه
آفاق کند کشف ظلام • ای لطف تو شامل همه غم زدگان • جمعیت وقت و قت بر همزدگان • ماتم زدگان

این دیاریم نکرد * غیر از کسی پرسش ماتم زدگان * هرچند واقعهٔ حضرت خواجه مصیبتیست عام
متساوی النسبة بکافهٔ انام شک نیست که تفقد فقرائی که بدروغ یا راست دم اخلاصی می زنند و دعوی اختصاصی
می کرده اند از مقولهٔ مکارم اخلاق و مراسم اشفاق خواهد بود عجب حالیکه تا آمدن حامل رقعه هیچ آفریده در معنی
لب تفقدی نجنبانید و قدم تودی نرنجانید حق سبحانه و تعالی روز بروز ملازمان ایشانرا توفیق اقامت
قواعد مروت و اشاعت عوائد فتوت زیادت گرداناد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ای
شاه از یکدانه شاد و خندان نکرد * بیچاره گدا از دست غم جان نبرد * ور زانکه طریق لطف و احسان سپرد
دشواری عالم همه آسان گذرد * نوازشنامه که نگاشتهٔ خامهٔ عنبرافشان دبیران کبیر ایشان شده بود مسکن
لهیب لهف جمع پریشان هیچ شوق و شفقت ایشان گشت نعمتی یافتند که زبان قلم از شکرگزاری آن قاصر
بود و قلم زبان از سپاسداری آن عاجز نیز ولاجرم بحکم الدعا بظهر الغیب اسرع الی الاجابة و اقرب
الی الاستجابة در گوش دل بزبان جان پیوسته وظائف دعاگوئی و مراسم رضاجوئی بجا آورند در جاء واثق است
که باجابت مقرون شود و واسطهٔ ازدیاد دولت روزافزون گردد واقعهٔ حضرت خواجه مصیبتیست عام
متساوی النسبة بکافهٔ انام امیدست که بامداد ظلال جاه و جلال حضرت سلطنت شعاری خلافت پناهی تلافی باین
پرسش اولاد عظام و اخلاف کرام ایشان از مکارم اخلاق و لوازم اشفاق دور نمی نماید و اما قضیهٔ
ولد مولانا فقیه الدین که از پیشگاه غیب مقدر گشته بود اولاً بعرض رسانیده نشد بنابرآنکه مبادا تشویش
گونه از مخدوم زاده الله تعالی دولته و سعادته در خاطر ملازمان گردد چون ثانیاً معلوم شد که مدبر بتشدید
و تخفیف آن کلمهٔ صدق را بتغیر و تحریف لباس پوشانیده و خلاف واقع بمسامع علیه رسانیده بحکم ضرورت
عرضداشت کرده شد شاید که بمجلس همایون رسانیده باشند * موریکه ضعیف و بدم می میرد
جانش اجل از سنگ همی نپذیرد * باور نکند عقل که لنگان لنگان * آید سر راه بر سلیمان گیرد * دولت
دو جهانی و سعادت جاودانی مقدر و میسر باد بالنبی و آله الامجاد رقعهٔ اخری ای نکهت یوسف
رسید از کاغذین پیراهن عزت دیده را داده چشم روشنی * نامه آمد کزان کام دلم آمد بدست * شکر
آن ناید بصد و فرز دست چون منی * بعد از عرض نیازمندی و شکستگی و شرح تعلق و دلبستگی بسمع شریف

مستظهر خادمان آستانه و ملازمان دولتخانه خدمت مخدوم زاده قرة عین السعادت و قبلهٔ توجه الارادت

اسرار اولیاء الله و مهبط انوار ارباب التیقظ و الانتباه بلغه الله تعالی الی منتهی معارج الرجال و اوصله الی

اقصی مدارج الکمال ٭ آنکه در ساحت بستان ولایت داده است ٭ پرورش فیض عنایت به نبات جسمش ٭

و آنکه عطار صبا بوی ز خلقش برده ٭ کین همه عطر فشانیست بهر انجمنش ٭ رسانیده میشود که چنین استماع

افتد که چنانکه مزاج لطیف ایشان بر التزام مکارم اخلاق و محاسن رسوم مفطور آمده همچنین اوقات شریف

ایشان بر اکتساب معارف و اقتباس علوم مقصود افتاده امیدوار چنانست که بزودی کار آن ساخته

و ضمیر منیر از شغل آن پرداخته طریقهٔ معهودهٔ آبای کرام و قاعدهٔ موروثهٔ اجداد عظام قدس اسرارهم

و افاض علی المرشدین انوارهم که غالباً حالیاً نیز از ان خالی نخواهند بود بمرتبهٔ کمال رسانیده عالمی را

بآن روشن گردانند تائیدات الهی و امداد نامتناهی ممد حال و منتج آمال ایشان باد بالنبی و اله الامجاد

رقعهٔ اخری ٭ رفت آنکه یگانه بود در عالم خویش ٭ گاه از غم او گریم و گاه از غم خویش ٭ شد

یادده ماتم تن یا تم او هم ماتم او باشد و هم ماتم خویش ٭ هر عزیزیکه از نشیمن فنا رخت بندد و برفتگان بعالم بقا

پیوندد وظیفهٔ آگاهان آنست که از وی عبرت گیرند پیش از آنکه بمیرند بمیرند چه از مرگ بمرگ توان رفت و از فنا

به بقا توان پیوست ٭ سرمایهٔ راه عشق در دست آید ٭ خوش آنکه بدر دره نوردست آید ٭ مردی

کن و از هستی خود پاک بمیر تا مرد نمردست بدست آید ٭ معلوم نیست که مدت حیات چندان خواهد بود و از ان

ترا چه پسند خواهد نمود هر روز را روز آخر شمار و روز آخر را چنان دار که بانچه بمیری که چنانکه از وی برخیزی

٭ کم شو ز اهل فراخ میدان ٭ هر دم که رسد دم پسین دان ٭ دل پاک کن از حدوث حادث ٭ زیراکه

کما یموت تبعث ٭ در کوی همه در ره بقا باد ٭ و ز هر چه خدا نه دل جدا باد ٭ والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ٭

قد تلت من المهیمن القیوم ٭ ما کنت ارم من ابال الروم ٭ خطار قمو و قلبی للهموم ٭ لم البسیل من الراقم بالمرقوم ٭ ملاطفه

که در ملطفهٔ شریف خدمت سیادت مآبی سعادت اکتسابی نسبت بفقیران وقوع یافته بود سرمایهٔ نازش و پیرایهٔ نوازش

گشته لا زال عین الکمال از ساحت جاه و جلال ملازمان مصروف باد و السلام رقعهٔ اخری محمد که سود ستی عمری چو ایاز بهر خاک

در ست به بندگی روی نیاز ٭ رفته تر در رشته بیری راه دراز ٭ زان بی ربی اکنون بی عذر آمده باز ٭ التماس آن

که عذری از وی قبول نموده وجرم وی عفو فرموده بنظر عنایت ملحوظ گردد واز حسن عنایت محظوظ دولت مستدام باد وسعادت علی الدوام والسلام رقعهٔ اخری لازال قدرکم علیاً وعلو قدرکم بین الاعالی جلیاً دل باد نغمهای آلهی شادت خاطر زسرور غافلان آزادت کردم حرفی بکلک اخلاص رقم باشد که بدین بهانه آیم یادت چنان استماع می افتد که خدمت ایشانرا اجتناب تمام از مخالطهٔ اصحاب عادات ورسوم واقع ست واقبال کلی بر مذاکرهٔ ارباب معارف وعلوم حاصل امیدوار چنانست که حق سبحانه وتعالی این قاعده را مستمر دارد وایشان را برین طریقه مستقر بلکه خاطر شریف ایشان را از هرچه ازان گزیرست مصروف دارد وبانچه ناگزیرست مشغوف والسلام رقعهٔ اخری رساند از دوست قاصد نامه سوی وفاداران نامه کاغذی پر مرهم از بهر دل افگاران چنان معلوم شد که بیمن دم وقدم این قاصد مرضی الشیم مخادیم مستدعا مقدم شریف گرده اند امیدست که عنقریب این دولت بحصول رسد واین سعادت بوصول انجامد بمقاصد بر وجه اکمل حاصل باد ومطالب بر طریق اجمل متواصل والسلام رقعهٔ اخری هرچند که شوخ وتندخویت بینم میل دل عالمی بسویت بینم برخ سر زلف مشکبویت بینم بکشا سر زلف را که رویت بینم امیدواری چنان ست که چهرهٔ مقصود که در پس پردهٔ اسباب متواری ست عنقریب مکشوف ومشهود گردد والسلام رقعهٔ اخری جلت بصیم قلبی المهموم هوای ممالیک عظیم الروم من یبلغهم ما رقمت انملتی فی طی کتاب شوقی المختوم بعد از رفع شکستگی ونیازمندی مرفوع نواب کامیاب حضرت شهریاری خداوندی مدالله ظل عواطفه وعوارفه علی مفارق المسلمین آنکه درینولا مجمع لطائف ومقبول طوائف فلان برراحلهٔ نزول وارتحال انشسته احرام حریم آن کعبهٔ جاه وجلال بسته بود لاجرم فقیران مخلص خود را بوسیلهٔ وی بخواطر شریفهٔ ایشان بگذرانند وانواع تضرع وتخشع بموقف عرض رسانیدند ملتمس آنکه مشارالیه را منظر التفات واهتمام ملحوظ دارند واز موائد اکرام واحترام محظوظ دولت دوجهانی وسعادت جاودانی میسر باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری هرکس که بسر عشق دمساز آید بر تفرقه ها حمله سرافراز آید در آن رشته اش عیاذاً بالله از دست شد آن به که بان باز آید چون عزیزی را

ببرکت صفای ارادت وصدق عقیدت بطائفه از اہل الله در سلوک طریقهٔ ایشان فی الجمله جمعیتی رو نماید
وبواسطهٔ تسلط ہوا جس نفسانی و وساوس شیطانی ومخالطت اخوان السوء ازان طریقه اعراض
کند وآن جمعیت بتفرقه مبدل گردد وہر چند حیله انگیزد ودست وپاے زند آن تفرقه متضاعف شود
ممکن ست که سبب تفرقها اعراض ازان طریقه باشد که تلافی آن جز باقبال بران طریقه والتجا
تمام بهمم عالیه وارواح طیبهٔ طائفه نتوان کرد ہر چند امثال این سخنان طور این کمینه که بہمین گرفتار است
نیست اما میباشد که گفتار گرفتاری را از گرفتاری برہاند وبرکت این رہائی بصاحب گفتار رسد
بنگر که چه مے گوید منگر که می گوید گفته اند والسلام علی من اتبع الهدی رقعهٔ
اخری هر کس که ز دور دیده روزی رویت گر خود برود ہزار سال از کویت در
گردن جان کمند شوق از مویت مشکل که دگر روی نیارد سویت بعد از رفع نیازمندی موقوع
آنکه خدمت مولوی اعظمی مولانا شیخی که پیش ازین بدولت ملازمت رسیده ولوامع الطاف ملازمان
شامل حال خود دیده بازش نسیم عنایت بر مشام جان وزیده وجاذبه بهان دولتش عنان گرفته بالقوب
کشد شک نیست که بیشتر از بیشتر بجس النفات واہتمام سربلند خواہد شد واخوان اکرام واحترام بہره مند
خواہد گشت ودولت دوجهانی وسعادت جاودانی میسر باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری از جمله
عوارف وعواطف حضرت بادشاهی خلافت پناهی اعز الله انصاره وضاعف اقتداره ایراد صاحب قدر
جلالے میر سید علی خرقه داری صوف مربع که در وصله مرقع صوفیانی ست تا دامن روزگار خیاط قضاء
زان خواہد دوخت خلعت دولت ما ویک عدد برگ چون گلیم نیک بختان ونیک کاران سفید
سرمایهٔ سرافرازی درویشان گشت وعبائی بعلمهای آن علم حمیان آن خاندان راکسوت
منزلت آل عبا پوشانید این کلمات در تاریخ فلان صورت کتابت یافت والسلام والاکرام
رقعهٔ اخری مابعد این کتابی است مسمی الشواهد النبوة لتقویة ارباب الفتوة که معروض ومنهی ومتهنی مے گردد
بعالی جناب معالی مآب اعانی ملاذ عوالی ہمم کریم السجایا عظیم السیر جزیل العطایا جمیل الشیم الی عند بذل الایادی
تفوق بها کل بحر خضم نیارد زدل برزمین در جواب نگاه سوال نعم جز نعم بجز در الف لی بعهد صبی

بهم لام الف را انکه دست ضم × بدحیش چگویم که از لبس علو × بجای نهاد دست قدرش قدم × که وجنیب
آن مدحت مادحان × بود پیش صاحبدلان هین ذم × خدایا بآن شاه نانوشته خط × که از خط
او سر بسجده قلم × خدایا بآن ماه ناخوانده لوح × کز انگشت بر لوح مه زد رقم × خدایا بآل و باصحاب او ×
که فخر الانام اند خیر الامم × که جاوید محظوظ و محفوظ دار × جهان را باین خواجه محترم × ز یادش خودش
بهره ورکن جهان × که بر ناورد جز بیاد تو دم × امید است که بعین رضا ملحوظ گردد و از حسن اصغا محظوظ
والسلام والاکرام رقعه اخری بدان ای عزیز نور الله سبحانه بصائرنا بنور شهوده و بصرنا بسر
سریان وجوده فی مراری فضله وجوده که توحید را که از صفات بنده است سه مرتبه است اول توحید
الوهیت که عبارت است از اقرار بکلمه طیب و اعتراف بمضمون آن که اثبات وجود الهی است و نفی آلهه
باطل است و عموم اهل اسلام در معنی برابر اند مرتبه دوم توحید شهودی که بواسطه جذبه یا مواظبت بر تکرار
کلمه طیبه نور وجود حق سبحانه و تعالی بوجد الحقیقة بر باطن سالک تجلی کند بحیثیتی که صورت کثرت وجود
مختفی شود جز وجود حق سبحانه هیچ چیز در نظر بصیرت وی نیاید حینئذ حکم کند بانکه لا موجود الا الله و چون
از غلبه آن تجلی فرود آید و صورت کثرت در نظر وی نمودن گیرد چون بر سریان ذاتی حق سبحانه و تعالی
در موجودات اطلاع نیافته باشد آنها را امور مغایر وجود حق سبحانه و تعالی و متمیزه از ان اعتقاد کند
و حکم وی بوحدت وجود بنا بر اختفای صورت کثرت در نور وحدت بوده باشد چون اختفای کواکب
در ضوء نیر نه بر انتفای آن فی نفس الامر و صاحب این دو مرتبه اثبات احاطه حق سبحانه بموجودات
در فعل و صفت می کند نه در ذات زیرا که فعل و تاثیر وی همچنین بعض صفات وی چون علم و
ارادت و قدرت همه موجودات را شامل است و هر چه در کتاب و سنت بحسب ظاهر بر احاطه ذاتی دلالت
کند ماول باحاطه فعلی و صفاتی میدارد و احاطه ذاتی را انکار می کند زیرا که احاطه امر موجود بموجود
دیگر مغایر وی یا از قبیل احاطه باجزای تواند بود یا از قبیل احاطه ظرف بمظروف و این هر دو صورت
در تسلط الحق سبحانه مستحیل است و الا یلزم التجزیة و الانقسام تعالی عن ذلک علوا کبیرا مرتبه سوم
توحید وجودی که عبارت است از شهود وحدت وجود حق سبحانه و سریان وی در مراتب جمیع مراتب موجودات

باین معنی که ویست در مراتب تعینات نور و تنوعات ظهور خود ظاهر شده است و محیط بذات خود بهمه
احاطه الموصوف بصفاته والملزوم بلوازمه زیراکه تعینات در نظر شهود این موحد شیون و صفات
شان ذات یگانه است که ذات متلبسه بهذه الصفات در مرتبهٔ علم حقائق اشیاء ست که
آنرا باصطلاح این طائفه اعیان ثابته گویند و در مرتبهٔ عین اعیان موجودات و این موحده قائل ست
باحاطه حق سبحانه بموجودات فعلا و صفتا و ذاتا و از همین مقدمات معلوم شد که موحد در مرتبهٔ دوم
اگرچه از ارباب کشف و شهود ست قائل نیست باحاطهٔ ذاتی حق سبحانه زیراکه بر سریان ذاتی وی در
مراتب اطلاع نیافته است و موحد در مرتبهٔ سوم قائل ست بآن بنا بر اطلاع بر سریان مذکور و هو ذات
سبحانه و تعالی بحقائق الامور باسمه سبحانه من طلب الله من البار عشق دوئی بر نتابد قبله گاه وی ذات
معشوق ست پس صفات و افعال و آثار را گنجائی نیست اگر احیانا عاشق را بحکم طبع نا یکی ازانها پیدا افتد
و با ذات در صفت معشوقی انباز گرداند غیرت معشوقی زبان بسیاست کشاده آوازه شرکت وصل
در گوش جهانیان اندازد بیت هرچند بود نگار من مهر آئین ٭ وز عادت وی دور بود شیوهٔ کین ٭
در عشق شریک خود نخواهد کس را ٭ لا یغفران یشرک به آنیست این محمد رومی نوشته شد رباعی
طلاب ایاک ای نسیم شمال ٭ قم و سر نحو قبلة الآمال ٭ نفس از بوی صدق مشکین کن ٭ راه اخلاص
رفتن آئین کن ٭ از خراسان به بند بار نیاز ٭ راه بردار ملک روم انداز ٭ چون رسیدی زراه راه بپرس ٭
بارگاه جلال و جاه بپرس ٭ چهره بر خاک راه دربان سای ٭ باجازت زمین ببوس و درآی ٭ پیش شاه مجاهد غازی ٭
بگشا لب به نکته پردازی ٭ کای ترا از روی علا مسند ٭ ملک میراث تو اباعن جد ٭ اصل تو تا بآدم اشم رند
همه مسند نشین و تاجورند ٭ خاست زیشان جهات فخر نخست ٭ لیکن امروز فخر جمله بتست ٭
کم کسی بر سریر جاه و جلال ٭ چون تو کرد اکتساب فضل و کمال ٭ مشکل حکمت از کلام تو حل ٭ منطق
تو بیان هر مجمل ٭ راه مشائیان ز تو واضح ٭ راز اشراقیان ز تو لائح ٭ طبع پاک ترا که وقاد ست ٭
فهم حکمت طبیعی افتادست ٭ بر دلت حکمت الهی تافت ٭ که رخ از ظلمت مناهی تافت ٭ فکر
تو ز و سوی ریاضی راے ٭ شد ریاضی ریاض خلد آراے ٭ هست پشت شریعت نبوی ٭

بنوی از مساعی تو نوی * مجدد کفر معبد اصنام * شد ز جد تو قبة الاسلام * حسن تدبیر تو بتجرب
وقتل * کرد قلع قلاع کفر و ضلال * مقبلی بر مراسم اشفاق * معرضی از ذمائم اخلاق * جمع در ذات تو
برغم حسود * حکمت و عفت و شجاعت و جود * بحر و کانی و بخشش پیوست * بلکه بر وی ز بحر و کان هم دست *
کان ز دست تو شد بسنگ نهان * در کف بحر کف بروی زنان * تا بود دور چرخ را ممکن بمنا بود
نقطهٔ زمین ساکن * روشنی آن منور رای تو باد * شرف این بخاک پای تو باد * ای عبیر نسیم نافه کشا *
چون بپردازی از ثنا و دعای * ورقی چند نظمهای غریب * لائق فهم هوشمند لبیب * با تو همراه میکنم زنهار
زان غریبان بزم شه یاد آر * عرضه کن در حریم مجلس او * این محقر هدیه راه بگو * ارسل النمل من خلوص
وداد * لسلیمان نصف رجل جراد * قائلا فاک منتی جهدی * والهدایا بقدر من یهدی * امید
او جز مخافة الابرام * واختتم بالسلام والاکرام **بملک التجار نوشته شده** بعد رفع
سلام و شوق کلام * در بیان کمال شوق و غرام * می کند عرضه با هزار نیاز * بنده جامی
درین جریدهٔ راز * نکتهٔ چند از حقائق دین * وز مواجید اهل کشف و یقین * همه مستنبط از حدیث و کتاب
همه سنجیدهٔ اولو الالباب * معرفت بخش اهل علم و عمل * وحشت انگیز اهل زرق و حیل * گرچه
دور ست زان نصاب هنوز * که بخشش شود خرد فیروز * کردم اندک نمونهٔ ارسال * سوی
گنجور گنج فضل و کمال * گر فتد نزدش این نمونه پسند * برکشایم ز گنج خاطر بند * ور نیفتد
نشینم آسوده * فارغ از گفتگوی بیهوده * بلکه شویم صحیفه تقریر * وز انچه شد گفته از خوی
تشویر * تا بود در صحیفهٔ ایام * باقی از اهل دین و دولت نام * باد بر فرق شان بخشش و جود *
سایهٔ خواجهٔ جهان ممدود *

به بعضی از مخادیم که کتاب مثنوی کرده بودند طیب الله و تعالی اسمه
زکرم * کرده آب بقا ز رشح قلم * داده نظم مرا ببزم امید * شربت زندگانی جاوید * تا سخن
در دل ست جا کرده * هست سری نهفته در پرده * نه از و گوش بهره ور نه زبان *
نه از و نام دیده کس نه نشان * چون ز دل بر لبش گذار فتاد * گره بسته یا پیش گشاد

گره آنچنان کر یابی بر بهره اہل خرد زگوہر و در * لیکن جز حاضران ازان گوہر * می نه بندند
گوش راز یور * چون کنند کاتب رقم پیوند * بسلسل خط خود آن را بند * ماند از روی
پے خواص و عوام * رقمے بر جریدهٔ ایام * یابد آنجا بقدر فهم نصیب * غایب و
حاضر و بعید و قریب * هر که خواند بخیرش آرد یاد * کش خدا در دو کون خیر دهاد *
ے بر سبزهٔ پژمردهٔ مهجور ز آب * هر گه ز رشحات لطف ریزد ز سحاب * هر برگش اگر
شود زبانے بے شکر * جز معترفی العجز از و نیست صواب * اذ نزلنا بذری هذا المسکن *
جه زاد علے حب و وطن * متم و این حرم کعبه محل * کین بود حج همه عمرهٔ من * بو که برین
بگشاید در فضل * حسن افضال ابو الفضل حسن * قد نزلنا بنشاط و سرور * و ارتحلنا بهموم
و حسن ان * وردت علے صحیفة من مکرم * ما زرته الا الطیف خیاله * لکن شغف
الفواد بحبه * اذ شاع بین الناس وصف جماله * من ناحیة الوصال هیت
نفحات * فارتاح فوادنا بشم لفوحات * در وادی هجر تشنه لب مے مردیم *
آمد ز سحاب لطف جانان رشحات * کتاب اتے من سماء العلی * الی مستهام حزین کئیب *
فالقاه مستجمعا للمنی * کوصل الحبیب و فقد الرقیب * اتتنی بعد ما طال اشتیاقی * صحیفة حکمة
من ارض یونان * خطابی ناشی از محض تلطف * کتابے منبعث از فرط احسان *
شمیم الفتش فائح ز مضمون * فروغ دولتش لائح ز عنوان * سلام علے من شاقنی
بوصاله * وان لم افز الا الطیف خیاله * عشقت و بالبصرة غیر لسنتی * سمعت من الحاکین
وصف جماله قطعه خوش عالم از مطالع اشعار آن که هست * نجم سعادت از افق فضل
طالعش * آنانکه در زمانه بمنطق نشانه اند * عاجز نشسته اند ز شرح مطالعش *
قطعه ز لب وصف حسن تو بشنیده ام * بجان مهر روی تو ورزیده ام * چنان
در دل و سینه جا کردهٔ * که گوئی ترا سالها دیده ام * صبا تفقد احوال دردمندان
کرد * دهان تنگ دلان را چو غنچه خندان کرد * بیاد وصل تو صد ذوق داشتم در سر *

بیک سلام تو آن را ہزار چندان کرد × در زیر فلک نکو سرانجامے نیست × در روے زمین
خجستہ فرجامی نیست × گامی نتوان رفت کہ بر خستہ دلی × شمشیر جفا کشیدہ خودکامی
نیست × آمد رسیدہ خاطر شاہ جہان پناہ × نظمیکہ عقد لولوا زان شرمسار شد ×
شعر لطیف کش بگہر وصف کردہ اند × از لطف طبع او گہر شاہوار شد × بادا ہمیشہ منتظم
اسباب دولتش × زینسان کہ نظم ملک بدو پایدار شد × خوش عالم از مطالع اشعار
آنکہ ہست × نجم سعادت از افق فضل طالعش × آنانکہ در زمانہ بمنطق نشانہ اند × عاجز
نشستہ اند بشرح مطالعش × جانا نکہ بود نعیم ما دیدارش × بر آتش فرقت جحیم آثارش ×
زد آب سحاب کلک گوہر بارش × با سوختگان جز این مبادا کارش × سقیا [۵۱] لایام مضت
مع رفقۃ × کانت مراحلنا بہم اوطانا × رجعوا الی اوطانہم فتبدلت × افراحنا بفراقہم احزانا ×
یادروزی کہ در منازل قرب × با تو ہمراہ ہم سفر بودیم × در مقامات وصل کام و زبان ×
دست در دست یکدگر بودیم × قطعہ این نامہ چہ نامہ است کہ چون طرۂ خوبان صنم ×
جلوۂ خیلی ست بہ پیچ و خم او × و سے این رقمے از قلم کیست کہ بادا × صد جان گرانمایہ
فداے قلم او × آمد نسیم سلسلہ [۵۲] مشکبوے دوست × زنجیرے در دل دیوانہ سوی
دوست × این نامہ نہ نامہ مایۂ ہر طرب ست × تحصیل نشاط و عیش را خوش سبب ست ×
زینسان کہ بود مختصر و پر معنی × گوئی ز جوامع [۵۳] الکلم منتخب ست × چہ یارای آن دارد افتادہ
مورے کہ پیغام سوے سلیمان فرستد × ہمین بس کہ بہر بقالیش دعاے × بر [۵۴] این پر شدہ
چرخ گردان فرستد × چو آن منزلت نبود کہ آیم × میان مخلصان اندر شمارہ × دعاے
مے نویسم بر حواشی × سلامے می فرستم از کنارہ × شاہیکہ ز صولتش عدو دیدہ شکست ×
بار فعت او اوج سپہر آمدہ است × در دے کہ ز دستان [۵۵] فلک دادش دست × الممنۃ للہ
کہ بصحت پیوست × رفتی تو و من مقیم کویت باشم × وز باد صبا زندہ ببویت باشم ×
شب خفتہ بداغ آرزویت باشم × چون روز شود بجستجویت باشم × رفتی کہ چو آفتاب یکتا

سقیا الایام [illegible] ۵۱ یعنی سیراب سازد اللہ تعالیٰ [illegible] ساختی برای روزہا [illegible] گذشت مع دوستان کہ بود [illegible] سبب [illegible] وطنہای خود [illegible] کردند [illegible] بسبب جدائی [illegible] ۵۲ مشکبوی [illegible] ۵۳ جوامع [illegible] [illegible] الکلم کنایت است از کلمات [illegible] حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ [illegible] ۵۴ [illegible] ۵۵ [illegible] دستان لفظ [illegible] ۱۲

باشی ۸ وزیر تو لطف عالم آرا باشی ۸ نا شاد گردیکه تو زیشان بسری ۸ آباد دیاری که تو آنجا باشی ۸ آنروز که رای سفرت روی نمود ۸ از آتش آن بر دل من داغی بود ۸ گفتند چو قصهٔ سفر بر سفرت ۸ داغی دگرم بر سر آن داغ فزود ۸ کردم روانه سوی تو این فلک بکر را ۸ از کسوت جمال و لباس کمال عور ۸ باد از حسب حال من افسانهٔ که ماند ۸ ز اعرابی و خلیفه وآن مشک وآب شور ۸ آن قبلهٔ جان که نامهٔ اقبالش ۸ آورد بمن قاصد فرخ فالش ۸ شوق فرسوده تنم قوت رفتار نداشت ۸ کردم دل و جان روان باستقبالش ۸ شوق چون غالب شود گیرم ز مردم گوشهٔ ۸ خامه از مژگان دوات از دیدهٔ پرخون کنم ۸ حسب حال خود نگارم بر بیاض روی زرد ۸ تا بدین صورت غم هجران ز دل بیرون کنم ۸ خوش آنکه ره وصال سے پیمودم ۸ وز دولت دیدار تو مے آسودم ۸ نامه بتو می فرستم و مے گویم ۸ ای کاش بجای نامه من می بودم ۸ توفیق ازل بدرقهٔ راه تو باد ۸ اقبال ابد نا مرد جاه تو باد ۸ فتحی که نصیب نیکخواهان تو شد ۸ مغلوب شدن روزی بدخواه تو باد ۸

تمت

خاتمة الطبع

افصح الکلام و ابلغ النظام حمد محمودی ست که در صنائع بدائع ایجاد کلامش عقول جوهریان معانی دوشادوش گرداب حیرانی و حسن فقرات دلنشین به تلمیع ثنای معدن فصاحت ست که در بدائع صیغهٔ مقالش مدارک افهام نقادان چارسوی نکته دانی معترف بعجز و قصور و نادانی بیت مهندس لبی جوید از رازشان ۸ نداند که چون کردی آغازشان ۸ و نعت قدسی اساس

خاتمة الطبع

آن محبوب خالق کونین را سزاست که مطلع انوار جبینش مطلع آفتاب را خجل فرموده و معرع ماه را باشاره یک انگشت دو نیم نموده بیت محمد کاز ازل تا ابد هرچه هست * بآرایش نام او نقش بست بعد ترکیب بندی حمد یزدانی و نعت نبوت ربانی پوشیده مباد که درین زمان سعادت اقتران انشای بے نظیر کتاب دلپذیر که هر سطرش مملو با سرار بلاغت ست و هر صفحه اش مشحون خوبی عبارت چکیدهٔ کلک اعجوبه نگار و نتیجهٔ طبع گوهر بار سیاح جهان گرم و سرد چشیدهٔ زبان مصنف نامی و گرامی مولانا و مقتدانا حضرت عبد الرحمن جامی قدس سره السامی اعلی الله درجته فی اعلی علیین و حشره الله فی زمرة الصالحین باعث نفع تام و موجب سود هر خاص و عام در مطبع فیض منبع عالی همم صاحب الجود و الکرم مشهور نزدیک و دور جناب منشی نول کشور صاحب سی آئی ای دام اقباله واقع کانپور در ماه جولائی سنه ۱۸۹۳ع مطابق ماه ذی الحجه سنه ۱۳۱۰ هجری بطبع در رسید و مطبوع طبع هر خاص و عام گردید مشتاقان عبارت رنگین و مشوقان منشات دلنشین را لازم که فورا دست بدست هیچو کاغذ زر بربند و از مطالعه اش بهره وافی و ثمره کافی حاصل نمایند

مصرع بر رسولان بلاغ باشد و بس

والسلام علی من اتبع الهدی

به عون صانع بیچون و مکان فضل و قدم خلاق زمین و زمان

[illegible]

در مطبع منشی نولکشور مزین طبع مقبول اهل جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله و آله و اصحابه اجمعین اما بعد چنین گوید احقر العباد
سید علی نقی خان ابن سید ... متوطن ... که در عقل ناقص این
کس چنان مستحسن معلوم گردید که تسهیل تعلیم خطوط انشا فیما بین مبتدیان مستحضر
گردانیده شود تا بسهولت تعلیم قوت دانستن گیرد و بنا بر آن هفت ضابطه رقم نموده
ضابطهٔ اول در کیفیت تحریر خط و کمیت مراتب و اسباب تفاوت مراتب ضابطهٔ
دوم در تفصیل مراتب باعتبار هر یک از اسباب ضابطهٔ سوم در القاب و
مقدمهٔ القاب و ادعیه و خاتمه ضابطهٔ چهارم در تحیت و اشتیاق و غیره تمهید قبل المطلب
مع بعض تکلفات ضابطهٔ پنجم در کتابت ذکر مکتوب الیه و مکتوب منه و غیرهما مع کتابت خط
در غیر مکتوب الیه ضابطهٔ ششم در استعارهٔ بعض افعال به نسبت مکتوب الیه و
مکتوب منه که در بیان خط آید ضابطهٔ هفتم در الفاظ متعلقه لفافه و تتمیه
بر فوائد جدول و غیره ضابطهٔ اول در کیفیت تحریر خط و کمیت مراتب و اسباب
تفاوت مراتب اما کیفیت تحریر خط آنکه هرگاه ارادهٔ نوشتن خط کرده می شود

فکر نموده می آید بر تبهٔ مکتوب الیه چون مرتبهٔ او متحقق شود مطابق آن القاب نوشته می آید
بهمان عبارت از ابتدا تا انتها و رعایت آن ملحوظ داشته باشند تا امر رسانیده نشود اما تعیین
مراتب و اسباب تفاوت مراتب و حصول مراتب سه است مساوی و عالی و دانی فروع
هر یک سه اند بایں صورت که فروع مساوی مطلق و مساوی مائل بعلو و مساوی مائل بدنو و فروع عالی اندک عالی
و بسیار عالی و نهایت عالی و فروع دانی اندک دانی و بسیار دانی و نهایت دانی پس مراتب باعتبار
اصول سه اند و باعتبار فروع نه و اگر هر یک فروع را سه شعبه مقرر نموده شود بایں
صورت که شعبهٔ اعلی و شعبهٔ اوسط و شعبهٔ ادنی مراتب بست و هفت شوند اما اسباب تفاوت مراتب
پنج اند عمر و مال و قرابت و کمال و صفت پس هرگاه یکی از مکتوب الیه یا مکتوب به بهیچ جنس
از اسباب تفاوت مراتب باشند لحاظ و حساب نموده مرتبه مقرر نموده میشود فصل اول در تفصیل مراتب
باعتبار هر یک از اسباب اما تفصیل تفاوت مراتب بسبب عمر آنکه اگر همعمر ست مساوی مطلق و اگر
کلان بتفاوت پنج و شش سال ست مساوی مائل بعلو و اگر کلان بتفاوت ده و دوازده سال ست
اندک عالی و اگر کلان بتفاوت پانزده و بست سال ست بسیار عالی و اگر کلان بتفاوت سی و چهل سال ست
نهایت عالی و اگر خرد بتفاوت پنج و شش سال ست مساوی مائل بدنو و اگر خرد بتفاوت ده و دوازده
سال ست اندک دانی و اگر خرد بتفاوت پانزده و بست سال ست بسیار دانی و اگر خرد بتفاوت
سی و چهل سال ست نهایت دانی اما تفصیل تفاوت مراتب بسبب مال آنکه اگر
همتا ست مساوی مطلق و اگر متمول بتفاوت صدها ست مساوی مائل بعلو و اگر متمول بتفاوت
هزارها ست اندک عالی و اگر متمول بتفاوت لکها ست بسیار عالی و اگر متمول بتفاوت کرورها ست
نهایت عالی و اگر مفلس بتفاوت صدها ست مساوی مائل بدنو و اگر مفلس بتفاوت هزارها ست
اندک دانی و اگر مفلس بتفاوت لکها ست بسیار دانی و اگر مفلس بتفاوت

تفصیل تفاوت مراتب بسبب عمر

تفصیل تفاوت مراتب بسبب مال

گرو رها ست نهایت دانی اما تفصیل تفاوت مراتب بسبب قرابت
آنکه اگر برادر از یک مادر و پدر ست مساوی مطلق و اگر شوهر خواهر ست مساوی مائل بعلو
و اگر عم بعید ست اندک عالی و اگر خسر ست بسیار عالی و اگر پدر ست نهایت عالی و اگر
خسر پوره است مساوی مائل بدنو و اگر برادر زاده بعید ست اندک دانی و اگر داماد ست بسیار دانی
و اگر پسر ست نهایت دانی اما تفصیل تفاوت مراتب بسبب کمال آنکه اگر همه کمال ست
مساوی مطلق و اگر خلیفه است مساوی مائل بعلو و اگر عالم ست اندک عالی و اگر استاد ست
بسیار عالی و اگر پیر ست نهایت عالی و اگر مبتدی ست مساوی مائل بدنو اگر جاهل ست اندک
دانی و اگر شاگرد ست بسیار دانی و اگر مرید ست نهایت دانی اما تفصیل تفاوت مراتب
بسبب صفت آنکه اگر همجنس ست مساوی مطلق و اگر رئیس ست مساوی مائل بعلو و اگر
حاکم ست اندک عالی و اگر خداوند ست بسیار عالی و اگر پادشاه ست نهایت عالی و اگر مرئوس ست
مساوی مائل بدنو و اگر محکوم ست اندک دانی و اگر نوکر ست بسیار دانی و اگر رعیت ست
نهایت دانی اما ضابطه سوم در القاب و مقدمه القاب و ادعیه و خاتمه اما القاب
مساوی مطلق صاحب مهربان و کرم فرما و صاحب مشفق مهربان القاب مساوی مائل بعلو صاحب
مشفق مهربان کرم فرما صاحب مشفق مهربان قدردان صاحب مشفق مهربان فیض رسان القاب
اندک عالی صاحب قدردان فیض رسان صاحب فیض بخش فیض رسان صاحب فیض بخش فیاض زمان
القاب بسیار عالی صاحب قبله فیض رسان صاحب قبله خدایگان صاحب قبله معتقدان القاب
نهایت عالی قبله و کعبه دو جهان پیر و مرشد برحق قبله عالم و عالمیان القاب مساوی مائل بدنو
مهربان برادران مهربان دوستان مهربان عزیز از جان القاب اندک دانی اعتضاد دوستان
گرامی قدر عزیز دلی القاب بسیار دانی شرافت پناه عزیز القدر صداقت دستگاه القاب نهایت دانی

تفاوت مراتب بسبب قرابت تفاوت مراتب بسبب کمال تفاوت مراتب باعتبار صفت بیان القاب

سعادت نشان معتمد الخدمت فدوی خاص تنبیه اگر مرتبهٔ مکتوب الیه مساوی مطلق یا بالنظر وغیره
علو تجاوز است پیش از القاب تقدیمهٔ القاب نوشته میشود و اقسام القاب به پنج قسم ست
یکی اقرابت چون اخوی و چچا و والده و خاله و همشیره دوم بخطاب چون نواب و خان و راجه
و رانی و بیگم سوم بصفت چون مولوی و حافظ و حکیم و پنڈت و استانی چهارم بعهده چون قاضی
و مفتی و بخشی و دیوان و چودهری و نواسه پنجم بذات چون میر و مرزا و خان و لاله و بائی اما ادعیه مساوی مطلق سلمه ربه
و سلمه الله تعالی و سلامت و ادعیه مساوی مائل بعلو دام اشفاقه و دام الطافه و دام مودته و ادعیه
اندک عالی دام حشمته و دام برکاته و دام اقباله و ادعیه بسیار عالی مد ظله و مد ظله الله تعالی
و ادعیه نهایت عالی دام مجده و دام اجلاله و خلد الله ملکه و ادعیه مساوی مائل به نو حفظه الله تعالی
و حفظه الله و حفظه و ادعیه اندکی عالی محفوظ باشند و بعافیت باشند و سلامت و ادعیه بسیار عالی
زاد قدره شاد کام باشند و کامیاب باشند و ادعیه نهایت عالی ابقاهم الله عمره و خوش وقت باشند
و سور و هر اهم ابده باشند و اگر مرتبه مکتوب الیه مساوی مطلق یا بالنظر علو تجاوز است اکثر ادعیه هر یک
ازان باندر خط حفظ سلامت در استعمال جاریست چنانچه اگر متجاوز به نو بنیت باشند اما خاتمه
مساوی مطلق زیاده چه بشر از دو خاتمه مساوی مائل بعلو زیاده چه بشمع شود و خاتمه
اندک عالی زیاده ایام بکام باد و خاتمه بسیار عالی زیاده آفتاب دولت تابان باد و خاتمه
نهایت عالی سایه بلند پایه بر فرق فدویان دایم مستدام باد و خاتمه متجاوز و نو زیاده چه بادشاه شود

ضابطهٔ چهارم در تحیت و اشتیاق و غیره تمهید قبل مطلب مع بعض تکلفات اگر ملاقات
جانبین مدتی مستلزم گردیده در صورت بودن مکتوب الیه مساوی مطلق و متجاوز بعلو بعد القاب
ادعیه تحیت مناسب مرتبهٔ مکتوب الیه نوشته می شود اگر مدتی مستوجب اشتیاق گشته باشد
الفاظ اشتیاقیه باضافت الفاظ ملاقاتیه مناسب مرتبه اش نوشته می آید پس لفظ بعد با بتدا

در مفعول بافعل بانتها لازم می شود بعدش کاف در صورت تمنا دارد و تقدیم تحیت باشتیاق
واو عطف درمیان مناسب است اما لفظ تحیت برای مساوی مطلق سلام و برای مساوی
مائل بعلو ماو نیاز و برای اندک عالی نیاز و بندگی و برای بسیار عالی کورنش و تسلیمات
و برای نهایت عالی فدویت و عبودیت اما لفظ اشتیاقیه برای مساوی مطلق اشتیاق
و برای مساوی مائل بعلو تمنا و برای اندک عالی آرزو و برای بسیار عالی آرزومندی و برای نهایت
عالی آرزومندیها اما الفاظ ملاقاتیه برای مساوی مطلق ملاقات و برای مساوی مائل بعلو
مواصلت و برای اندک عالی خدمت و برای بسیار عالی ملازمت و برای نهایت عالی
قدمبوسی اما مفعول برای مساوی مطلق مکشوف و برای مساوی مائل بعلو مشهود و برای اندک
عالی مبرهن و برای بسیار عالی مشهر و برای نهایت عالی معروض اما فعل برای مساوی مطلق باد
و برای مساوی مائل بعلو نموده می آید و برای اندک عالی میگرداند و برای بسیار عالی میسازد
و برای نهایت عالی میدارد در صورت تمکن پیش تحیت لفظ تمهیدیه و بعدش لفظ بیانیه و بعدش رقعیه
لفظ ادراکیه و افادیه و لفظ ملاقاتیه و بعدش علامه صفتیه مع کاف و میان مفعول فعل و لفظ واسطه نوشته می شود بحسب مراتب
اما لفظ تمهیدیه برای مساوی مطلق تمهید در اسم و برای مساوی مائل بعلو ابلاغ لوازم و برای تمهیدیه
اندک عالی تبلیغ مدارج و برای بسیار عالی تقدیم مراتب و برای نهایت عالی ادای آداب اما
لفظ بیانیه برای مساوی مطلق شرح و برای مساوی مائل بعلو ابراز و برای اندک عالی اظهار بیانیه
و برای بسیار عالی گذارش و برای نهایت عالی عرض اما لفظ ادراکیه برای مساوی مطلق ادراکیه
دریافت و برای مساوی مائل بعلو حصول و برای اندک عالی تحصیل و برای بسیار
عالی ادراک و برای نهایت عالی استفاضه اما لفظ افادیه برای مساوی مطلق سرور افادیه
و برای مساوی مائل بعلو دولت و برای اندک عالی افادت و برای بسیار عالی سعادت

وبرای نهایت عالی شرف اما صفت ملاقاتیه برای مساوی مطلق ملاقات بهجت آیات
وبرای مساوی مائل بعلو مواصلت وافر المسرت وبرای اندک عالی خدمت فیض درجت
وبرای بسیار عالی ملازمت کیمیا خاصیت وبرای نهایت عالی قدمبوس واما صفت
مع کاف برای مساوی مطلق که زیاده از حد بیان ست وبرای مساوی مائل بعلو که ما لا
ولا تحصی ست وبرای اندک عالی که متجاوز التحریر والتقریر ست وبرای بسیار عالی که ما لا
دلیست وبرای نهایت عالی که خلاصه مقاصد عظمی ست والقاب برای مساوی مطلق خاطر عاطر
وبرای مساوی مائل بعلو ضمیر منیر وبرای اندک عالی رای کرامت انتما وبرای بسیار عالی خدمت فیض درجت
وبرای نهایت عالی جناب فیضمآب ضابطهٔ پنجم در کتابت ذکر مکتوب الیه ومکتوب منه وغیرهما مع کتابت خط

کتابت ذکر مکتوب الیه

وخبر مکتوب الیه اما کتابت ذکر مکتوب الیه در ضمن خط می آید بالفظ آن بلفظی از القابش نوشته می شود
پس اگر مساوی مطلق ست آن مهربان وآن کرم فرما وآن مشفق واگر مساوی
مائل بعلوست آن مشفق وآن قدردان وآن فیضرسان واگر اندک عالیست آن قدردان
وآن فیضرسان وآن فیاض زمان واگر بسیار عالیست آن خداوند وآن خدایگان
وآن قبله واگر نهایت عالیست آن قبله وکعبه وآن پیر مرشد وآن جناب واگر
مساوی مائل بدنوست آن برادر وآن مهربان وآن عزیز از جان واگر اندک دانی ست
آن اعتضاد دوستان وآن گرامی قدر وآن عزیز دلی واگر بسیار دانی است آن شرافت پناه
وآن عزیز القدر وآن صداقت دستگاه واگر نهایت دانی ست آن معتمد الخدمت
وآن سعادت نشان وآن فدوی خاص نوشته میشود بجای شما و تو تنبیه در صورت تجاوز
مرتبهٔ مکتوب الیه بطرف دنو لفظ ایشان از اکثر استعمال جائز ست بجای تو اما کتابت ذکر
مکتوب منه هرگاه ذکر مکتوب منه میان خط می آید پس اگر مکتوب الیه مساوی مطلق

بالطرف [illegible] الفاظ این افعال مناسب مرتبه خود نوشته می شود تا به مقابله
مساوی مطلق [illegible] و آمدن [illegible] و آمدن [illegible] و به مقابله مساوی مائل العلو این عالی
و آمدن [illegible] و به مقابله [illegible] عالی آمدن [illegible] و آمدن [illegible] و آمدن [illegible]
بسیار عالی آمدن [illegible] و آمدن [illegible] و به مقابله نهایت عالی آمدن [illegible]
[illegible] آمدن [illegible] نوشته می شود [illegible] اگر مرتبه مکتوب الیه بالطرف [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] الا کتابت [illegible] ذکر [illegible] بیان [illegible]
[illegible] صورت [illegible] مساوی مطلق
[illegible] صاحب موصوف می کنند و اگر ذکر او کرده شود
[illegible] صاحب [illegible] استعار بجای استعار حسب مرتبه موصوف [illegible]
[illegible] مساوی مطلق و متجاوز [illegible] و جهت مساوی مائل العلو
[illegible] عالی [illegible] و جهت بسیار عالی [illegible] و جهت نهایت عالی ممدوح
[illegible] مساوی مطلق و متجاوز [illegible] الیه و جهت مساوی مائل العلو
[illegible] الیه [illegible] و جهت بسیار عالی معزی الیه و جهت نهایت عالی مسلم
[illegible] مساوی مطلق تحریه شریفه و برای مساوی مائل العلو [illegible] و برای
[illegible] عالی [illegible] و برای بسیار عالی نوازشنامه و برای نهایت عالی سرفرازنامه
[illegible] مکتوب الیه برای مساوی مطلق شریف و برای مساوی مائل العلو سامی
[illegible] عالی [illegible] بسیار عالی مبارک و برای نهایت عالی والا [illegible] ششم
در استعاره بعضی افعال به نسبت مکتوب الیه و مکتوب سنه که بیان خط آید اگر مرتبه
مکتوب الیه مساوی مطلق یا بالطرف عالی متجاوز است در اکثر افعال مثل رسیدن

و فرستادن خط مکتوب الیه و مکتوب منه و نوشتن و گفتن و آمدن او و خود رفتن او
استعاره نموده می شود بحسب مراتب اما رسیدن خط مکتوب الیه را برای مساوی مطلق وصول
فرحت نمودن و برای مساوی مائل بعلو وصول الطاف نمودن و برای اندک عالی عز ورود نمودن
و برای بسیار عالی شرف صدور نمودن و برای نهایت عالی نزول اجلال نمودن استعاره
میکنند اما رسیدن خط خود را بمقابله مساوی مطلق بمطالعه در آمدن و بمقابله مساوی
مائل بعلو بوصول مطالعه شدن و بمقابله اندک عالی بشرف مطالعه مشرف شدن و بمقابله
بسیار عالی بنظر فیض اثر گذشتن و بمقابله نهایت عالی بجناب فیضمآب مستفیض شدن استعاره
میکنند اما فرستادن خط مکتوب الیه برای مساوی مطلق لطف فرمودن و برای مساوی
مائل بعلو تلطف فرمودن و برای اندک عالی عنایت فرمودن و برای بسیار عالی مرحمت فرمودن
و برای نهایت عالی تفضل فرموده استعاره میکنند اما فرستادن خط خود را بمقابله مساوی
مطلق مرسل کردن و بمقابله مساوی بعلو ترسیل کردن و بمقابله اندک عالی ارسال کردن
و بمقابله بسیار عالی ارسال خدمت کردن و بمقابله نهایت عالی ارسال حضور کردن
استعاره میکنند اما نوشتن خط مکتوب الیه بمقابله مساوی مطلق نگارش نمودن
و برای مساوی مائل بعلو تسطیر نمودن و برای اندک عالی قلمی نمودن
و برای بسیار عالی ترقیم نمودن و برای نهایت عالی رقم نمودن استعاره
میکنند اما نوشتن خط خود را بمقابله مساوی مطلق نگاشتن و بمقابله مساوی مائل بعلو
نگارش کردن و بمقابله اندک عالی ملتمس کردن و بمقابله بسیار عالی معروض داشتن
و بمقابله نهایت عالی بعرض رسانیدن استعاره میکنند اما گفتن مکتوب الیه برای
مساوی مطلق فرمودن و برای مساوی مائل بعلو ایما نمودن و برای اندک عالی ایما

فرمودن و برای بسیار عالی اشاره نمودن و برای نہایت عالی ارشاد فرمودن استعاره
میکنند آما گفتن خود را بمقابلهٔ مساوی مطلق شرح کردن و بمقابلهٔ مساوے
مائل بعلو اظہار نمودن و بمقابلهٔ اندک عالی التماس نمودن و بمقابلهٔ بسیار عالی
گذارش نمودن و بمقابلهٔ نہایت عالی عرض کردن استعاره میکنند آما آمدن مکتوب الیہ
برای مساوی مطلق تشریف آوری و برای مساوی مائل بعلو کرم کردن و برای اندک عالی
قدم رنجه کردن و برای بسیار عالی زینت افزا شدن و برای نہایت عالی رونق افزا شدن
استعاره میکنند آما آمدن خود را بمقابلهٔ مساوی مطلق حاضر شدن و بمقابلهٔ مساوی
مائل بعلو فائز شدن و بمقابلهٔ اندک عالی مستفید شدن و بمقابلهٔ بسیار عالی
شرف اندوز شدن و بمقابلهٔ نہایت عالی مستفیض شدن میکنند آما رفتن مکتوب الیہ
براے مساوی مطلق تشریف بردن و برای مساوی بعلو تشریف فرما شدن
و برای اندک عالی نہضت فرما شدن و برای بسیار عالی زینت افزای آن طرف شدن
و برای نہایت عالی رونق افروز شدن **ضابطهٔ ہفتم در الفاظ متعلقه لفافه** و تنبیه
بر فوائد جدول و غیره آما الفاظ متعلقهٔ لفافه اگر مرتبه مکتوب الیہ مساوی مطلق یا
مائل بعلو متجاوز نیست بر لفافه بعد نامش در صورت نبودن خطاب بہادر لفظ صاحب
و پیش مقدمه القاب و پیش ادعیه و پیش نام مکتوب منه در صورت نکردن مہر و پیش
تاریخ لفظی نوشته میشود و بحسب مراتب آما الفاظ پیش مقدمه القاب برای مساوی
مطلق بمطالعهٔ شریف و برای مساوی مائل بعلو بمطالعهٔ ساطعه و بمطالعهٔ گرامی و بمطالعهٔ سامی
و برای اندک عالی بمطالعهٔ عالی و نظر مطالعه و تشرف مطالعه و برای بسیار عالی نظر فیض اثر
و بخدمت فیضدرجت و بحضور فیض گنجور و براے نہایت عالی بجناب فیضمآب

اما الفاظ پس ادعیه برای مساوی مطلق برسد و درآید و برای مساوی مائل بعلو بفتوح
باد و موصول باد و فائز باد و برای اندک عالی مستفید و معزز باد و مشرف باد و برای
بسیار عالی بگذرد و بگذراند و برای نهایت عالی مستفیض باد اما الفاظ پیش نام خود
که کتابت از خود ست برای مساوی مطلق رقیمة الوداد و برای مساوی مائل بعلو
رقیمهٔ نیاز و برای اندک عالی عریضه و برای بسیار عالی عریضهٔ نیاز
و برای نهایت عالی عرضی ست اما الفاظ پیش تاریخ برای مساوی
مطلق مرقومه و برای مائل بعلو مسطوره و برای اندک عالی محرره
و برای بسیار عالی ملتمسه و برای نهایت عالی معروضه ست تنبیه
اشارهٔ مذکوره ضوابط بیان جدول نوشته میشود اگر به ترتیب خانه تحتانی ابعد فوقانی
از ابتدای صفحهٔ اول تا انتهای صفحهٔ آخر خوانده شود پنج خط بمضمون واحد
بعبارت متغایره حاصل شود اینست خلاصهٔ مضامین خطوط از وقتیکه رفته اید یک
خط نرسیده باید که خبر خود نوشته بفرستند پیش ازین خط بدست فرستاده ام
آنچه در وی نوشته ام و هرچه از ایشان گفته ام جواب آن بمعرفت ایشان بگویند
اگر به آمدن شما تعذر باشد من به سم زیاده خیریت است تنبیه اگر تطبیق اشاره
جدول بضوابط منظور باشد بطرف خانه های یمین و یسار بوی خمسه دیده
مطابق نموده شود تنبیه جهت امتیاز تکلفات را از سرخی نگارش کرده تا اگر
موقوف کرده شود مطالب فوت نگردد و اطلاعی باشد که هر یک امر تکلف را
گنجایش ست اینقدر برای ابتدای مبتدیان لحاظ داشته باشد تا اگر مستحضر
سازند قدرت بر آوردن بیست و هفت خط شود و مهارت ضروری حاصل گردد

بیان اول	مساوی [illegible]	مساوی یا زائد [illegible]	اندک عالی	بسیار عالی	خیلی [illegible] عالی	افضل الضابطه اول
[illegible] القاب	[illegible] صاحب	قاضی صاحب	اخوی صاحب	میر صاحب	میرزا صاحب	افضل الضابطه سوم
القاب	مشفق مهربان	مشفق [illegible] مهربان	[illegible] مهربان	قبله [illegible]	قبله و کعبه دو جهان	افضل الضابطه سوم
ادعیه	سلمه الله تعالی	دام الطافه	دام اقباله	مد ظله	دام مجده	افضل الضابطه سوم
لفظ بعد	بعد	بعد	بعد	بعد	بعد	افضل الضابطه چهارم
[illegible]	[illegible]	ابلاغ [illegible]	تبلیغ [illegible]	[illegible]	آوازی [illegible]	افضل الضابطه چهارم
[illegible]	شرح	واضح باد	واظهار	گذارش	عرض	افضل الضابطه چهارم
[illegible]	اشتیاق [illegible]	[illegible]	[illegible] حصول [illegible]	آرزو [illegible]	آرزو [illegible]	افضل الضابطه چهارم
[illegible]	ملاقات [illegible]	مواصلت [illegible]	خدمت [illegible]	ملازمت [illegible]	قدمبوسی والا	افضل الضابطه چهارم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مطالب [illegible]	[illegible]	افضل الضابطه چهارم
[illegible]	خاطر عاطر باد	[illegible]	[illegible]	خدمت [illegible]	جناب [illegible]	افضل الضابطه چهارم

بیان	مساوی مطلق	مساوی کامل بعلو	اندک عالی	بسیار عالی	نهایت عالی	لفظ ابجد
رفتن مکتوب الیه	از وقتیکه اشرف تشریف برده‌اند	از وقتیکه الطاف تشریف فرما شده‌اند	از وقتیکه الطاف بنفعت افزا شده‌اند	از وقتیکه الطاف زینت افزا شده‌اند	از وقتیکه الطاف رونق افزا شده‌اند	ششم
کتابت خط مکتوب الیه	یک قطعه صحیفه [illegible]	یک قطعه رقیمه کریمه	یک قطعه مفاوضه عالی	یک قطعه نوازش نامه	یک قطعه [illegible] نامه	پنجم
رسیدن خط مکتوب الیه	وصول [illegible] نموده	وصول الطاف نموده	عز ورود نموده	شرف صدور نموده	نزول اجلال نموده	ششم
کتابت خبر کیفیت مکتوب الیه	امید که خیر خیریت مزاج شریف	امید که خیر خیریت مزاج عالی	امید که خیر خیریت مزاج سامی	امید که خیر خیریت مزاج مبارک	امید که خیر خیریت مزاج والا	پنجم
نوشتن مکتوب الیه	نگارش نموده	تسطیر نموده	قلمی نموده	ترقیم نموده	ارقام نموده	ششم
فرستادن مکتوب الیه	لطف فرمایند	ملاطفت فرمایند	عنایت فرمایند	مرحمت فرمایند	تفضل فرمایند	ششم
کتابت خط مکتوب منه	قبل ازین رقیمة الوداد	قبل ازین [illegible] نیاز	قبل ازین [illegible]	قبل ازین [illegible] نیاز	قبل ازین عرضی	هفتم
کتابت مکتوب گار خیر [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	پنجم
فرستادن مکتوب منه	مرسل کرده شده	ترسیل کرده شده	ارسال کرده شده	ارسال خدمت کرده شده	ارسال حضور کرده شده	ششم
رسیدن خط مکتوب منه	بمطالعه شریف درآمده باشد	بمطالعه موصول گردیده باشد	بشرف مطالعه رسیده باشد	بنظر فیض اثر گذشته باشد	بملاحظه فیض [illegible] مستفیض شده باشد	ششم

پایان	مساوی مطلق	مساوی کامل تعلیم	اندک عالی	بسیار عالی	نهایت عالی	ضابطه
[illegible]	دردی [illegible]	دردی [illegible] دارم	دردی [illegible] دارم	دردی [illegible] دارم	دردی [illegible]	سیم
[illegible]	واجب [illegible]	واجب [illegible]	واجب [illegible]	واجب [illegible]	واجب [illegible]	پنج
[illegible]	[illegible] کرده‌ام	اظهار کرده‌ام	التماس کرده‌ام	گزارش کرده‌ام	عرض کرده‌ام	سیم
[illegible]	جواب [illegible]	جواب [illegible]	جواب [illegible]	جواب [illegible]	جواب [illegible]	پنج
[illegible] مکتوب الیه	بفرمایند	[illegible] نمایند	[illegible] فرمایند	ارشاد نمایند	ارشاد فرمایند	سیم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سیم
[illegible]	آن مشفق [illegible] باشند	آن قبله [illegible] باشند	آن [illegible] باشند	آن قبله [illegible] باشند	آن قبله [illegible] باشند	پنج
[illegible] مکتوب	این دوستدار	این داعی	این ضعیف	این احقر	این خاکسار	پنج
[illegible] مکتوب الیه	خاطر شود	[illegible] شود	مستفید شود	[illegible] شود	مستفیض شود	سیم
خاتمه	زیاده [illegible]	زیاده [illegible] شود	زیاده [illegible] باد	زیاده [illegible] باد	زیاده [illegible] باد	سوم

بیان	مساوی مطلق	مساوی مائل بعلو	اندک عالی	بسیار عالی	نہایت عالی	انضابطہ
پیش القاب متعلقہ القاب	مطالعہ شریف	مطالعہ گرامی	مشرف مطالعہ	بنظر فیض اثر	بجناب فیض مآب	ہیچ
متعلقہ صدر القاب	مخدومی	قادری	ارج	میر	میرزا	ہیچ
القاب	مشفق مہربان صاحب	صاحب مشفق مہربان [illegible]	فیض رسان صاحب [illegible]	فیض رسان صاحب قبلہ	صاحب قبلہ و کعبہ [illegible]	ہیچ
نام مکتوب الیہ	صاحب [illegible] علی	اسد علی صاحب سید	فضل احمد صاحب سید	ابرار علی صاحب سید	حشمت علی صاحب میرزا	ہیچ
ادعیہ	سلمہ اللہ تعالیٰ	دام الطافہ	دام اقبالہ	مد ظلہ	دام مجدہ	ہیچ
الفاظ اول پیش ادعیہ	[illegible]	موصول باد	مشرف باد	بلند باد	مستفیض باد	ہیچ
خط کتابت مشتمل بر [illegible]	رقیمہ الوداد	رقیمہ نیاز	عریضہ	عریضہ نیاز	عرضی	ہیچ
نام کاتب	سید الطاف علی	سید علی اتقی خان	سید علی اتقی خان	سید امام علی	سید فرزند علی خان	ہیچ
پیش تاریخ	مرقومہ	محررہ	مسطورہ	ملتمسہ	معروضہ	ہیچ
تاریخ	۲۵ محرم الحرام	دوم رجب المرجب	[illegible] شعبان	چہارم رمضان	پنجم شوال المکرم	ہیچ

ونیز الحاق بعضی از مصطلحات منشیان که در وقت کتابت هر چیز را بدان نگارند نیست
بلفظ نفر آدم بلفظ راس اسپ و استر یعنی خچر گاو و میش و نیل گاو و خر و گورخر و دنبه و بز
و گوسفند و آهو بلفظ مهار شتر بلفظ دست شاهین و جانوران شکاری و سپر و خلعت بلفظ
قلاده شیر و پلنگ و خرگوش و سیاه گوش و میمون بلفظ منزل خیمه و قنات و جهاز
و کشتی و دلابه و حویلی و خانه و پلنگ و چوکی و هودج و عماری و زین و پالکی و چھکڑا بلفظ قطعه
الماس و لعل و زمرد و یاقوت و نیلم و پکھراج و فیروزه و خط و زراعت و باغ و تالاب
بلفظ رجه و سلک بالا و غیره زیور که در گردن باشد بلفظ تاقه زربفت و پیلام و
مخمل و مشرو و بانات و طاش و صوف و مردکه یعنی چوب بلفظ قبضه شمشیر و خنجر و جمدهر و
کمان و سپر و گرز و کارد و کپتی و کتار و غیره بلفظ ضرب توپ و شترنال و بندوق و
قرابین و طپنچه و شتاق یعنی دستی بلفظ ساز رباب و چنگ و مردنگ و ستار و دف و ڈھولک بلفظ تاو
تیر و کاغذ بلفظ جفت موزه و پاپوش و نعلین و چپلی و بازو بند و کنگن و پہونچی و پازیب و غیره
بلفظ جلد دفتر و چرم و بیدار و غیره و کتاب بلفظ درعه دارائی و چھینٹ و قصب و پارچه ابریشمی
و از و سلیچه هر که باقی باشد آنرا درعه گویند بلفظ عدد اشرفی و روپیه و آلات
چینی و مسی و برنجی و ظروف و آلات بلفظ وزن غله و نمک و شیر و روغن و عرقیات
و صندل و اگر و دندان فیل و ابریشم بلفظ فرد قالین و سوزنی و شطرنجی و جاجم و ورق کاغذ
بلفظ طبق زمین و آسمان بلفظ توله تولچه هم گویند طلا و نقره و مشک و عنبر و بنفشه و عطر و
کافور و تیل و کلابتون و ابریشم بلفظ دانه مروارید و مرجان بلفظ ثوب هر چه آستین دار باشد از جامه و ردا

تمت

تا آبیاری حدیقه آرای کن فکان نونهال ریاض فیض الانشا رسالهٔ هفت ضابطه در گلشن زار مطبع
منشی نولکشور ماه جنوری ۱۸۸۴ء موافق شهر ربیع الاول سنه ۱۳۰۱ هجری با سرسبزی و نضارت طبع رنگین تازگی گرفت

بعون صانع کن فکان وفضل خلاق زمین و زمان تعالی شانہ

چار موجہ دریای لغات اردو - فارسی - عربی - انگریزی جو سیاحان نوآموز کو معین ہو اور ناصر سمیٰ

اربع عناصر

از طبع مواج مولوی محمد ناصر علی صاحب غیاث پوری ثم الآروی عم فیضہ بتصحیح علمای مطبع

مطبع نامی منشی نول کشور میں لکھنؤ بآب طبع جوشن زن ہوا

اطلاع- اس مطبع مین ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیئے موجود ہی کلان فہرست کتب ہر شائق کو مطبع سے مل سکتی ہی جسکے ملاحظہ سے مفصل حالات کتب کے معلوم ہوسکتے ہین قیمت بھی بہت ارزان - اس کتاب کے سادہ صفحات مین کتب لغات و اصطلاحات درج کیجاتی ہین تاکہ شائقین کو آگاہی حاصل ہو کہ جس فن کی یہ کتاب ہی اُس فن کی کتب کا ذخیرہ کافی مطبع مین بافضال الٰہی فروخت کے لیئے موجود ہی-

نام کتاب	قیمت
کتب لغات عربی	
اساس البلاغۃ- منقول از مطبوعہ مصر	سے،
ایضاً- کاغذ گلابی-	عہ ۸ر
مجمع البحار- مصنفہ محمد طاہر فتنی لغات احادیث دو جلد مین	سے، ۸ر
منتہی الارب- معنی الفاظ عربی بزبان فارسی دو جلد مین-	۳ئے
قاموس- از محدث فیروز آبادی دو جلد	سے،
ایضاً- کاغذ حنائی-	صہ،
ایضاً- متوسط قلم-	للعہ ۱۲ آر
صراح مع فرہنگ قراح- یعنی لغات عربی فارسی آمیز عربی مین-	عہ ۸ر
ایضاً- کاغذ حنائی-	ئکا،
لغات عامہ غیر مختص بعربی بزبان فارسی	
مصطلحات الشعر المحشی- خلاصہ بہار عجم- فرہنگ آنند راج- تین جلد مین جامع	ئکا،

نام کتاب	قیمت
لغات و اصطلاحات عربی و فارسی بعبارت فارسی-	للعہ ۱۲ (الصفحۃ)
ایضاً- کاغذ قسم دوم-	ئے
کشف اللغات- از فاضل عبد الرحیم دو جلد مین-	ئکا، ب
غیاث اللغات- مع چراغ ہدایت و نقشہ کرہ زمین-	عہ، ب ۸ر
ایضاً- بغیر چراغ ہدایت	عہ، ب ۸ر
برہان قاطع- مع تکملہ واضح قلم-	سے، ب
بہار عجم- از ٹیک چند بہار مشہور مصطلحات فارسی مین مع اشعار نظائر اساتذہ اہل زبان-	ئعہ ۸ر ب
مؤید الفضلا- عربی و فارسی و ترکی لغات کا مجموعہ مستند دو جلد-	عہ ۱۲ آر
لغات المبتدی- رائج کتب درسیہ مین بکار آمد-	صہ،

بہ عون صانع کن فکان و فضل خلاق زمین و زمان تعالیٰ شانہ

چار موجۂ دریای لغات اُردو - فارسی - عربی - انگریزی جو صاحبان نو آموز کو معین ہو اور ناصر ہے

اربع عناصر

از طبع مواج مولوی محمد ناصر علی صاحب غیاث پوری ثم الہ آبادی مع تصحیح علمای مطبع

مطبع نامی منشی نولکشور میں لکھنؤ باب طبع جوشش زن ہوا

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بایّ لسان نحمدک یامن علم القرآن بلسان عربی مبین خلق الانسان من طین وانطق السنتھم بلغات مختلفة تبارک اللہ احسن الخالقین وبای لغات نصلی ونسلم علیک وعلی آلک واصحابک یامن کلّت عن نعتک السنة الانبیاء والمرسلین وصمّت فیک اسمعہ الملائکة المقربین

اما بعد الکن زبان منغمس بحار عصیان العبد الحقیر محمد ناصر علی الفقیر بن غریق بحر رحمت ایزدی شیخ حیدر علی غیاثپوری ثم الآردی اذاقہ اللہ کوس العرفان واسکنہما بحبوحة الجنان کہتا ہے کہ ایک دن لڑ صغیر سن عزیز از جان محمد حبیب الرحمن علمہ البیان نے کہا کہ باباجان میری ایک التماس لیجیے میرے پڑھنے کے لیے ایسی کتاب مختصر تصنیف کریجیے جس سے اشیاے ضروریہ کثیر الاستعمال متداولہ بین الناس کے لغات اربعہ مروجہ ملک ہندوستان یعنی اُردو و فارسی و عربی انگریزی سے ہر مبتدی بحنت قلیل وباسہل سبیل واقف ہو جاوے بیچارے طلبۂ کم استعداد کو حاجت تلاش کتب مطولات کی نہ آوے لڑکے فارسی عربی خوان اس عزیز مصر خوبی کو چاہ کر لیویں اُردو انگریزی دان اسکو لوں میں وامداہ کر لیویں بول چال چارون زبان مروج ملک ہندوستان کے لڑکون پر آسان ہو جاوے طفل صغیر سن بحنت یسیر چند دن کے اہل زبان ہو جاوے چند بار ٹالا مگر مانا نہین عدیم الفرصتی کا حال جانا نہین آخر مجبور ہو کر ایک مختصر سا رسالہ تحریر کیا اور جو چیز لکھی اُسکے اقسام اور متعلقات کو ایک ہی جگہ تسطیر کیا جو لڑکے اسکو جی لگا کر بتا مہا پڑھ جاوینگے بہت جلد بڑون سے بڑھ جاوینگے تحریر اور تقریر اُنکی چست ہو جائیگی بول چال چارون زبان مین درست ہو جائیگی اُمید ہے کہ جو احباب اسکی سیر کرین بحق عاصی دعاے خیر کرین واللہ ولی التوفیق وبیدہ ازمة التحقیق فقط

(۱) اعضاے حیوانات

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
بال	موی	شَعْر	Hair
زلف	زلف	صُدْغ	Lock
چُٹی زنان	جعد	قَنزع	Cue
ماتھے کے بال	موے جبین	نَاصِیَہ	Forelock
سر	سر	راس و هامہ	Head
گودا	مغز	لب و مخ	Kernel
ماتھا	پیشانی و جبہہ	جبہۃ لطات	Forehead
کنپٹی	بناگوش	صُدْغ	Temple
کان کا سوراخ	سوراخ گوش	صِمَاخ	The passage in the ear
مُنھ	روست	وَجْہ	Face
آنکھ	چشم و دیدہ	عین و طرف و ناظرہ	Eye
پلک	مژہ و مژگان	ھُدْب	Eyelids
برونی	رستہ نگاہ مژہ	شُفر و اشکف	An eye lash
مکھڑا	روے	مُحَیّا	Face
پھننگی ناک	نوک بینی	ارنبہ و نخرہ	End of the nose
سونڈ		خُرطُوم	Proboscis
بانسا	بینی و دیوار بینی	قصبۃ الانف و عرنین	The bridge of the nose
ہونٹھ	لب	شَفَت	Lip
تھوتھنی	پوز	خَطْم	The mouth of a horse or camel
گھونگھر والے بال	مرغول	جَعْد	Ringlet
لٹ	شاخ گیسو		Tangled hair
چوٹی مرغان	پوپ	اکلیل و تاج	The comb or crest of a cock
کیس	تاج خروس	عرف و زین	The hair of the head
کھوپری	کاسۂ سر	جُمجُمہ و قحف	Skull
تالو	تنگ و بازدانہ	زماعہ و یافوخ	Palate
بھون	ابرو	حَاجِب	Eyebrow
کان	گوش	اذن	Ear
لو	نرمۂ گوش	شحمہ	The tips of the ear
چہرہ	چہرہ	سَحنَہ	Face
گال	رخسارہ و دیم	خَدّ	Cheek
پتلی	مردمک و انگورک	اِنسان العین	Pupil
پپوٹا	پلک و بام چشم	جَفن	Eyelid
کویا	گوشۂ چشم و کنج و بیغولہ	ماق و موق	Corner of the eye
ناک	بینی	اَنف	Nose

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Back	ظَهَر	پشت	پیٹھ
Back-bone	صُلب	پشت مازہ و مہرہ پشت	ریڑھ
Loin	قَطَن	کمر	کمر
The hip	حَقُوَه	جای بستن شلوار	کولا
Rip	ضِلع	دند	پسلی
Lap	حِضن	کنار و آغوش	گود
Wings	جِنَاح	بال	بازوی مرغان
Wrist	ساعِد و زند	بند دست	پہنچا
Tooth	ضرس و ثغر و سن	دندان	دانت
Tooth that children have in their infancy	رَاضِعَه		دودھ کے دانت
	فَكِّ اعلیٰ	چانۂ بالا	جبڑا اوپر کا
The upper jaw	لسان	زبان	جیبھ و زبان
Tongue	لہَات	لازہ و کیج و کترہ	کوّا
" Throat	ترقوہ		کنٹھ
Wind-pipe	مری و بلعوم	مجرای طعام	نرجرا
Beard	لحیہ	ریش	ڈاڑھی
Chin	ذقن	زنخ و زنخدان	ٹھوڑی
Dewlap	غَبْغَب	غبغب	بغبغا

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Bridge of the nose	وترۃ الانف	دیوار کی بینی	بُلاق
Nostrils	خیشوم و منخر	سوراخ بینی	نتھنا
Moustaches	شارب	بروت	مونچھ
Mouth	فم و فوہۃ	دہان و دہن	منھ
Jaw	ضِمغان	کُنج دہن	گلپھڑا
Bill	مِنقار و منسر	نول و کلپ	چونچ
Tooth-gum	لِثَّه	بن دندان و جاے دندان	مسوڑھا
Jaw	لحی و ذقن	چانہ	جبڑا
The lower jaw	فكِّ اسفل	چانۂ زیر	جبڑا نیچے کا
Palate	حَنَك	کام	تالو
Throat	حلقوم و منحرہ	گلو	گلا
Wind-pipe	قصب	ناے گلو	نرخرہ
Throat	حَنجَرہ	ناے گلو	نرّی
Ear-cropt	عنفقہ	ریش بچہ و زیر لبچہ	بچّی
Dimple	نُغَاشَہ	چاہ زنخ	ٹھڈی کا گڑھا
Neck	عُنُق	گردن	گردن
The great vein in arm	وداج	شہرگ	شہرگ
Shoulder	عاتق	دوش و سفت	کاندھا

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Collar-bone	ترقوہ	آخر	ہنس وہنسلی
The vertebra of the neck	فقرہ وفقارہ	مہرۂ گردن	منکا
Shoulder	کَتِف	شانہ	مونڈھا
Tide	جَنب	پہلو	کروٹ وپہلو
Bead	نقرہ وخرزہ	ل مہرۂ پشت	گریا
Abdomen	کَشح	تہیگاہ	کوکھ
Armpit	اِبط	بغل وبن بازو	بغل
Hand	یَد وذِرَاع	دست داش	ہاتھ
Arm	عَضُد	بازو	بازو
Elbow	مِرفَق	آرنج	کہنی
Wrist	رُسغ	بند دست	گٹا
Palm	کف وراحہ	کف دست وہاب	ہتھیلی
The little finger	خِنصَر	کالج وزاک	چھنگلیا
Middle finger	وسطی	انگشت میانہ	بیچ کی انگلی
Thumb	اِبہام	سر انگشت	انگوٹھا
The interval between the finger or toe	[illegible] وشترہ	کشادگی	گھائی وگھائی
Nail	ظُفر	ناخن	ناخن

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Breast	صدر	سینہ	چھاتی
Breast	ثدی	پستان وچچو	چوچی
Udder	ضَرع	پستان چارپایہ	تھن
Belly	بَطن	شکم	پیٹ
Entrail	مِعَا	رودہ	آنت
Spleen or milt	طِحال	سپرز	تلی
Heart	کَبِد	جگر وپوت	کلیجہ
Lungs	رِیَہ	شش	پھیپھڑا
Kidneys	کُلیَہ	گردہ	گردہ
Navel	سُرّہ موضع ناف	ناف	ٹونڈی
Womb	رحم	زہدان	دھرن
The hair of the private parts	عانہ وشِعرہ	موی زہار درم	موی زیر ناف
Glands Penis	قِبنہ وحَشفہ	سر ذکر	سپارہ
Privities	عَورت	شرمگاہ	ستر
Penis Pueribs	زُبُّ الصَّبِی	... وکیر	چنو
Finger	اِصبَع	انگشت	انگلی
Ring-finger	بِنصِر	انگشت دوم	
Fore-finger	مسبحہ وسبابہ	انگشت شہادت	کلمے کی انگلی

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Kneepan	داعصه	آئینهٔ زانو کاسهٔ زانو	چپنی
Ankle	کَعب	شتالنگ	ٹخنا
"	عُرقوب	بالای پاشنه	کونچ
Leg	رجل و قائمه	پاسے	پانوٗں ٹانگ
Hoof	ظِلف	سم شگافته	کھُر
Leather skin	جِلد	چرم	چمڑا
Meat	لَحم	گوشت	گوشت
"	قِلعه	پارهٔ گوشت	ٹکڑا
Spinal Marrow	نخاع	حرام مغز	حرام مغز
Muvelo	عَصَب	پے	پٹھا
Fat	غِشا	پوست اندرون شکم	جھلی
Grease	شحم	پیه و چربی	چربی
"			
Bones	ثولول	آژخ	مسا
Breath	عِظام	استخوان	ہڈی
Vulva	نَفَس	دم	سانس و دا
Breech	فرج و قُبل	کُس	جائے بول زنان
	عَجُز	سُرین	چوتڑ
Tail			
Buhogrom	ذنب	دم و ذنب	دُم و پونچھ
Knee	رفغ و مغبن	بیغوله ران	جڈھا
The leg	رُکبه	زانو	گھٹنا
The calf of the leg	ساق	کلک پا	پھلی و پنڈلی

فارسی	عربی	فارسی	اردو
Joint "	بُنانه وصل و مفصل	سرانگشت بند اعضا	پوٹا جوڑ
Clawpan	بُرثن و مخلب	پنجه و چنگل و چنگال	پنجا
" Feut nipple	قَصّ حلمه	استخوان سینه سرپستان	کوڑی بھٹنی
Udder	عرین و عرینه	جائے شیر	تھن
Wrinkleon	عُکنه	نورد شکم	بٹ شکن فربہی شکم
The belly	کَرِش	شکنبه	اوجھ
Bile	صَفراء و مِرّه	تلخه	پت
Vital	سواد البطن	جگر بند	کلیجی
Heart	قلب و فؤاد و جنان	دل و من	دل و من
Navel	سرّه	ناف	نال
Pube	رکب	زهار	پیڑو
Bladder	مَثانه	گمیزدان زنگ و چیره و چلک	پھکنا
"	ذکر و ایر و قضیب		
Penis	احلیل	نائژه	ناژا ذکر را گو بند
Urethra	نخن	پوست ته و کوان	بھوسی
Prepuce foreskin	قُلفه	پوست سر نره	کھلڑی
Testicle	خُصیه	خایه	بیضہ
Breech	اِلیه	دنبه	چکنی
Anus	دُبُر و است	کون و بره	جائے براز
"	عَصعَص	دمغزه	ڈھنڈی
Thigh	فَخِذ	ران	جانگھ

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Heel	کعب	پشت و پاشنہ	ایڑی
Sole	اخمص	کف پا	تلوا
Hoof	[illegible]	سم و سپ	سم
Kick	رکلہ	لگد و لت	لات
A large lump of flesh	مضغہ و قدرہ	پارۂ گوشت	مہادولوتھا و ٹکڑا
Vein	عروق	رگ	نس
Catgut	وتر	رودہ	تانت
Mole		شیروان	چستہ
Mole	خال و شامہ جثہ و بثہ	خال	تل
"	غضروف و عرق	کرکرو کرچ	کرّی
Life	روح نفس و حیات	جان	جان

(۲) آنچہ از اعضای حیوانات برآید از قسم فضلات

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Dirt filth rust	درن و دیرن	چرک و ریم	میل
Pushmatter	قیح و مدہ	ریم و زرداب	پیپ
Tear	دمع	اشک و سرشک	آنسو
Dirt or feuror of ear	تف	چرک گوش	کان کا میل
Phlegm	بلغم	بلغم	بلغم
Urine	بول	شاشہ و کمیز	موت
Filth	غائط	گہ و براز	گوہ
Dung of horses	روث	سرگین	لید
Dung of goat	بعرہ و دبلہ	پشک	مینگنی
Sweat	عرق	خوی	پسینا
Blood	دم	خون	لہو
Mud	غمص و رمص	خم و ازخ	کیچڑ
Snot Snival	مخاط	خلم	رینٹ
Spittle	ریق و بزاق	خیو و آب دہن و تف	تھوک
Sperm	منی	آب پشت	دھات
Fresh cowdung	خثی	سرگین گاو	گوبر
Dung of bird	ذرق	پنجال	بیٹ
Fart	ضراط و درام	گوز و تیز	باد

(۳) اسمای اہل قرابت

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Family brotherhood alliance	قبیلہ و عشیرہ قرابت	خویشاوند خویشی	کنبہ ناتا
Grand-father's house		خویشی پدری	دادیہال

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Step-mother	زوجۃ الاب	مادرندر	سوتیلی ماں
Step-father	زوج الام	پدرندر	سوتیلا باپ
Paternal great-grand-father	جد الاب	ابو جد	پردادا
Great-grand-mother by the father's side	جدۃ الاب	جدۂ پدر	پردادی
Aunt	زوجۃ العم	بچوابۂ عمو	چچی
Paternal aunt	عمۃ	خواہر پدر	پھوپھی
Single child	فحاد	یکتا پسر	
Adopted child	متبنی	پسر خوانده	لیپالک
Relative themselves	اقرباء و اولوا الارحام	خویشاوند	ناتے دار
Mean one another	قرابت و فیما بین الاحباب	باہم خویشاوندی	آپس
Mother	والدہ و ام	مادر و مام	ماں
Father	اب و والد	پدر و باب	باپ
Grand-father	جد	نیا و پدر پدر	دادا
Paternal grand-mother	جدہ	مادر پدر	دادی
	عم	عمو و افدر	چچا
Uncle, father's sister's husband	زوج العمہ	شوہر خواہر پدر	پھوپھا
Son	ابن و خلف و عاقبہ و ولد و سلالۃ	فرزند و پسر و پور و نغند	بیٹا
Step-son	ربیب	پسندر	سوتیلا بیٹا
Daughter	بنت و ابنہ و سلیلہ	دختر و دخت	بیٹی
Grand-son	ابن الابن و نافلہ و سبط	نوازادہ و نبیرہ	پوتا
Grand-daughter	نافلہ بنت الابن	نوادہ دختر پسر	پوتی
Brother	اخ	برادر و برادر زاد	بھائی
Step-brother	اخیافی	برادرندر	سوتیلا بھائی
Brother's wife	زوجۃ الاخ و کنہ	زن برادر و ینگہ	بھابھی و بھاوج
Foster-sister		خواہر رضاعی	دودھ کی بہن
Nephew, brother's son	ابن الاخ	برادر زادہ	بھتیجا
Nephew, sister's son	ابن الاخت	خواہر زادہ	بھانجا
Maternal grand-father's home	حربہ	خویشی مادری	نانہال
Great-grand-father	ابو جد الام	فرجد	پرنانا
Uncle, mother's brother	خال	برادر مادر و خالو و کالو	ماموں
Mother's sister	خالہ	خالہ	خالہ
Daughter's daughter	حافدہ		نتنی و نواسی
The family of a child's father-in-law	مصاہرت	خسرانگی	سمدھیانہ
Mother-in-law	حماۃ و ختنہ	خوشدامن	ساس

اسماء اہل قرابت

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Son-in-law	صِہر و خَتَن	شوہر دختر	داماد
Daughter-in-law, son's-wife	کَنّۃ	سنہ و سنہار	بہو
Sister-in-law's sister	خَتنَہ	خازنہ	سالی
Wife's sister's husband	ظام و ظاب	ہمزلف ہمداماں	ساڑھو
Wife	زوج زوجہ صاحبہ	زن ہمسر ہمخوابہ	جورو
Husband's younger brother	حَمو	برادر خرد شوہر	دیور
Great-grand-son	ابن الابن	نُوند	پڑوتا و پرپوتا
Great-grand daughter	بنت ابن الابن		پروتی و پرپوتی
Own brother	شقیق	برادر عینی	سگا بھائی
Step-brother's	عَلّاتی	برادر اندر	سوتیلا بھائی
Sister	اُخت رَضیع	خواہر ہمشیر باج	بہن
Sister's husband	صہر خَتَن	یزنہ	بہنوئی
	بنت الاخ		بھتیجی
Niece, sister's daughter	بنتُ الاُخت	دختر خواہر	بھانجی
Paternal grand-father	جَدّ فاسِد	پدر مادر نیا	نانا
Grand-mother	جَدّۃ فاسِدۃ	مادر مادر	نانی
Maternal uncle's wife	زوجۃ الخال	زن خالو	ممانی
Daughter's son	سبط حافد	نبیرہ نواسہ	ناتی نواسہ

ازدواج عناصر

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Father-in-law's house or family	بیتُ الاصہار	خسر خانہ	سسرال
Child's father-in-law		ہمسلک	سمدھی
	صہر	خسر	سسر
Father-in-law	خَتَن	خانہ داماد	خانہ داماد
'' Brother-in-law's wife's brother	زوجۃ الخَتَن	برادر زن، زن برادر زن	سالا، سرہج
Husband	زوج و بَعل	شوہر و شوی	خاوند
Co-wife	ضَرّۃ و علّۃ	انباغ و وسنی	سَوت
Husband's sister	اُختُ الزوج	ننا خواہر شوہر	نند
Husband's sister's husband	زوج اُختُ الزوج	شوہر ننا	نندوئی
Man	رَجُل مَرء	مرد	مَرد
Mid-wife	قَابِلَہ	ماچہ و پاراج	دائی جنائی
Maid-servant	اَمَہ	کنیز و داہ	لونڈی
Nurse	حَاضِنَہ	ددک	ددا
Lad, brat	اَمرَد	نوچہ	لونڈا
Eunuch, miscellaneous	مجبوب و خصی	اختہ	ہیجڑا
Masculine Manly	ذکرہ و مذکر	مردانہ	مردانی
Girl	صبیہ و طفلہ	دُخت	لڑکی
Son of yesterday	ابن الامس	زادۂ دیروز	کل کا لڑکا

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Twin	توامان	جناب	جڑواں
Prime	عنفوان	آغاز جوانی	جوبن
Youth	شباب و فتاء	جوانی و برنائی	جوانی
Young woman	شابہ و فتاۃ	زن جوان و برنا	جوان عورت
Old	شیخ و هرم	پیر و زال	بوڑھا
Middle aged	عوان	میانہ سال	ادھیڑ
Of equal age	سنینہ	ہم سن	ہم سن
Orphan	یتیم اللطفین	پدر و مادر مردہ	یتیم
Virgin maid	بکر و عذرا	بالغ و دوشیزہ	کنواری
Widow	ایم و فاقد	بیوہ و کالمہ	رانڈ
Bride-groom	عروس	نوداماد	دولھا
Woman	امرأۃ نساء	زن	عورت
Wet-nurse	ظئر و مرضعہ	دائی و دایہ و شیردہ	دودھ پلائی دائی
Maid-servant	خادمہ	پرستار	ماما
Page	عبد	غلام و بندہ	غلام
A lying-in woman	نفساء	زچہ و زاج	زچا
Slave girl's child	ولد ملکہ	پرستار زادہ	لونڈی بچہ
Eunuch	مخنث	زنانہ	ہیجڑا
Boy	صبی و طفل	کودک و بچہ	لڑکا
Boyhood	صبی و طفولیت	کودکی	لڑکپن
Infant	رضیع	شیرخوارہ	شیرخوار
,,	مستقلہ و صبیہ	بچہ دار	لڑکوری
,,	بکور الشباب	مست جوانی	جوانی کا ماتا
Young man	شاب و فتی	جوان مرد جوان و برنا	جوان مرد
Youth, in the prime of life	مراہق	نوجوان	نوجوان
An old woman	عجوز	پیرزن و زال	بڑھیا
Co-eval	ترب و سنیہ	ہمزولی	ہمجولی
Orphan	یتیم	پدر مردہ	یتیم و لوڑ
Bachelor	بکر		کنوارہ
Married woman or whose husband is alive	محصنہ	شوہردار	سہاگن
Widower	عزب و ایم	مرد بیزن	رنڈوا
Bride	عروس ھدی	بانو و بہو	دلہن
,,		ہمدوش	شاہ بالا
		سہبالا	شہبالا

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو	انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
(۴) حیوانات بے پر کہ بہ مذہب حنفی حلال اند							
Deer	ظبی	آہو	ہرن	Animal	حیوان	جانور	جانور
Doe, hind	ظبیۃ	آہو مادہ	ہرنی	,,	فصیل	بوتہ شتر بچہ	بوتہ
Camel	بعیر و جمل و ابل	شتر	اونٹ	Female camel, dromedary	جمّازہ	شتر تیز رو	سانڈنی
Female camel	ناقہ	مادہ شتر	اونٹنی	Gelding	خصی	خایہ کشیدہ	بدھیا
He-goat	تیس	بز نر	بکرا	A hill goat	وعل	بز کوہی	بکری پہاڑی
She-goat	ماعزہ	بز مادہ و گوسفند	بکری	Lamb, kid	حلّام و حلان	بزغالہ و میش بچہ	حلوان
Kid	جفر و عناق	بچہ گوسفند	بکری کا بچہ	Ram	کبش ضأن	میش نر	بھیڑا و مینڈھا
Sheep	نعجہ	مادہ میش	بھیڑ	Buffalo	جاموشہ	مادہ گاومیش	بھینس
Stag	وعل ایل	گوزن و نخچیر	بارہ سنگا	,,	ولد الجاموش	بچہ گاومیش	کٹڑا
Male buffalo	جاموش	گاومیش نر	بھینسا	Female hare	عکرشہ	خرگوش مادہ	کھرہی
Hare, rabbit	خزز و ارنب	خرگوش	خرگوش و کھرہا	Ox	ثور و بقر	نرگاو	بیل
A species of sheep with flat tail	کبش	دُنبہ	دُنبا	Cow	بقرہ	مادہ گاو	گائے
Calf	عجل و فرقد	گوسالہ	باچھا و بچھڑا	,,	•	گاو زمین	سراگائے
Bullock, steer	جؤذر و شیم بقر جبلی	گاو جوان نگاو کوہی و عرنا	وتلور سراگائے	A wild ass	حمار وحش	گورخر	گورخر
Rhinoceros	مرمیس	کرگدن	گینڈا مکفنیہ	A female calf	عجلہ	بچہ مادہ گاو	باچھی و بچھیا
A white-footed antelope	بقر دشتی و بقر وحشی	نیلہ گاو	نیل گائے	Fish	سمک و نون وحوت	ماہی	مچھلی
Awlet	جریث دعکہ	مارماہی	بام مچھلی	Antelope	روبیان	ماہی میگ	جھینگا مچھلی مکفنیہ

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
ہرنوٹا	آہو برہ	غزال	Gazelle
ہرن چھونا بھاکلو	بچہ آہو	خشف	Fawn

(۵) بیان حیوانات پرندہ کہ بمذہب حنفی حلال اند

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
ابابیل	پرستوک و فرستوک	خطاف و عُوّار	Swallow
اُلو	•	بوم	Owl
بطخ	بط آبی	بَطّہ و اوزّہ	Duck
بلبل	ہزار داستان و زند باف	عندلیب و نغیب و عجیل	Nightingale
پنڈبی غوطہ خور	غوطہ خور و ماہی خوار	غَطّاس	Water fowl the coot
	تدرو	تُدرُج	,,
ٹڈی	ملخ	جَراد	Locust
چڑیا	گنجشک و چکوک	عُصفُور	Sparrow
چکوی	سرخاب	نحامہ	Ruddy goose
چنڈول و چکاوک	چکاوک گنجشک	قُبَّرَہ	,,
طوطی	توتی تولی	•	A parrot
کوا	زاغ کشت	غُراب الزرع	A paragon
کبوتر	کبوتر و کفتر و سبا	حمام بیاہ	Pigeon
کبوتر پاموز	کبوتر پرپا	حمام سروالہ	,,
	جوبینہ	کَروَان	,,
کمبنا	کمینو	کَری	,,

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
لال	مرخ	اَحمَرُ	The name of a male bird
لوا	درتیج	سَلوٰی	,,
مرغی	ماکیان	دَجاجَہ	Hen
چوزہ و چوجہ	چوزہ و بچہ مرغ	فَرخ و فرُوج	A chicken
مرغابی	مرغابی	طیر الماء	A water fowl
جھوکا اگن چڑیا	عکہ سمندر	سَمَندَلُ	,, Name of a bird
بٹیر	پودنہ و کرک و درتیج	سَلوٰی و سمانی	A kind of a quail
بگلا	بوتیمار غمخورک	عالِك الحزین	A species of heron
بیا	کیتو	تنوط	,,
پنڈکی فاختہ		فاختہ و صُلصُل	Dove
تیتر	تیہو	دُرّاج	,,
چرز	ہوبرہ	حُبارٰی	Partridge
چلوا	سرخاب	نحام	Ruddy goose
چکور	کبک و مرغ آتشخوار	حجل و قبج	,,
شتر مرغ	نوو شتر مرغ	نعامہ	Ostrich
قمری	قمری	قُمری	Dove
کبوتری	مادہ کبوتر	حمامۂ مادہ	Female pigeon

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
کٹھ پھوڑا کٹھک بڑھئی	داربر	قرّاع سوداتی	A wood pecker
کلنگ و کونج	کالنگ	کُرکِیُ	A fowl
کھندریچہ	مویسچہ	دُبسِی	A large bird like a wagtail
لگ لگ	لکلک	لَقلَق	Stork
مرغا	خروس و خروہ	دِیکٌ	Cock
کڑک مرغی	کرک و کک	مُقِفَّہٌ	A broody hen
ممولا	سیر پیچہ و ترند شش گانہ	صَعوَہ	A kind of wagtail
مور	فیا	طاؤس و فراخ	Peacock
مینا	شارک	زرد و ذوسا	Name of a bird
پہاڑی مینا ہدہد	شارک کوہی پوپک و ہدک	ھدھد	Name of a bird
نیل کنٹھ	سبزک	شِقِرّاق	Name of a bird

(۶) حیوانات بے پر کہ بہ مذہب حنفی حرام اند

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
آدمی	مردم	اِنسان	Man
باگھ	شیر	اَسَد	Lion
بگھیلا	شیر بچہ	شِبل	Tiger's whelp
بجو	کفتار	ضَبُع	Wolf
بلا و بلاو	گربہ نر	ضَبون	A male cat
بندر	میمون و بوزنہ بوزینہ و چز	قِرد و رُبّاخ	Monkey
بن مانس	•	نسناس	An orang-outang
بھیڑیا	گرگ	ذئب و سِید و سِرحان	Wolf
تیندوا	پلنگ	نَمِر	Leopard
چنچنے	کرم	دُود	Worm
لیکھ	رشک	صُوابَہ	The egg of the louse
چوہا	موش	فار	Rat
چوہیا	مادہ موش	فارہ	A female rat
چھچھوندر	موش کور	خَلَد	Mole
چیونٹی	موچہ	نملہ و ذرّہ	Small ant
خچر	استر	بَغل	Mule
ریچھ و بھال	خرس	دُبّ	Bear
ساہی	خارپشت و سیفر و دکانسہ	قنفذ	Porcupine
	اشترگاو	زرافہ	Giraffe
باگھنی	مادہ شیر	اسدہ و لبوہ	Lioness
باگھنی	•	حِردون	A kind of lizard
بچھو	کژدم	عقرب	Scorpion

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Cat	سنور و هر	گربہ و پوشنک و نانور	بلی
Female monkey	قردة	مادہ بوزنہ	بندریا
A scarlet insect	.	عروسک	بیربہوٹی
Water-man	انسان الماء	مردم آبی	جل مانس
Louse	قمل و حمنة	سپش	جوں
Leech	علق	زلو و زلوک و دیوچہ و زالو	جونک
A wild rat	یربوع	موش دشتی	چوہا جنگلی
Wall lizard	وزغة	چلپاسہ و کرنش	چھپکلی و بچھوتیا
Panther	فهد	یوز	چیتا
A large ant	عجروف	مورسواری	چیونٹا
White ant	ارضة	دیوچہ و دیوک	دیمک
Serpent or snake	حیّة	مار	سانپ
Name of a bird	سنجاب	سنجاب	سنجاب
Hog	خنزیر	خوک	سُور
Pig	خنوص	خوک بچہ	گھینٹا
Lynx	فنجل	سیاہ گوش	سیاہ گوش
Beetle	جعل	سرگین گردان	گبرولا
Bitch	کلبة و لبوة	مادہ و لائن	کتیا

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
,,	قرعة	سپش کلان	کتکا
Female tortoise	سلحفاة	مادہ کشف	کچھوی
Female ass	حمارة و اتان	مادہ خر	گدھی
Lizard	حرباء	آفتاب پرست	گرگٹ
Centipede	اُم سبعة و سبعین	ہزار پا	کھنکھجورا
Bug	کتان	غسک	کھٹمل
Horse	فرس و جبل	اسپ	گھوڑا
A bandicote, rat	بکنکشہ	خرموش	گھونس
An earth worm	خراطین	گلخوره و شتکند	کیچوا و چانڑا
Worm	دود	کرم	کیڑا
Wood worm	دود الخشب	کرم چوب	کیڑا اکھٹوا
Jackal	سرحوب	شغال	گیدڑ و سیار
Hyena	سبع	چرخ	لکر بھگا
Fox	ثعلب	روباه	لومڑی
Spider	عنکبوت	کلاش	مکڑی
Frog	ضفدع	غوک	مینڈک
Porpoise	دلفین	خوک آبی	سوس
,,	سقنقور	.	.

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
کتا	سگ	کَلب و قصّاعہ	Dog
.	.		
پلا	سگ بچہ	جِرو	Dog's whelp cub
کچھوا	سنگ پشت وکشف وباخہ	سُلحفاۃ دَغیلم	Tortoise
گدھا	خر ودراز گوش	حمار وعَیر	Ass
گدھی کا بچہ	بچۂ خر وخر کرہ	جحش	Ass's whelp
گلہری	موشک پران	فارۃ التمّ	Squirrel
گوہ	سوسمار	ضَبّ	The name of an animal
گھن	شیشہ	سُوس	A weevil
بچھیڑا	اسپ کرہ	مُہر	Colt
گھونگھا	صدف بیچاک	وَدَع	Snail
کیچوا	کرم شکم	حَیّۃ البطن	A belly worm
کیڑا	اشپشہ	سُوس	Insect reptile

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
کیڑا	پیلۂ کرم ابریشم	دُودُ القز	
کیکڑا	خرچنگ	سَرطان	Crab
لنگور	میمون و بوزنہ	قِرد	Baboon
مکڑا	دیوپا	خَدَرنق	Spider
مگرمچھ وناگا	نہنگ	تِمساح	Alligator
مینڈکی	غوک وکوچک	شَرَع	A little frog
ناگ	مار سیاہ	اسوَد	Black serpent
ہاتھی وگج	پیل وکنج	فِیل شمسل	Elephant
پاٹھا	فیل بچہ	دَغفَل	Elephant's young
نیولا	راسو	سُرعوب	Mongoos
ہتھنی	پیل مادہ	فیلۃ وطخام	Female elephant

(۷) حیوانات پرندہ کہ بمذہب حنفی حرام اند

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
باز	باز	بازی	Hawk
پتنگا	پروانہ	فراش	Moth Spark
بھری	بھری	بھری	A female hawk
ترمتی	ترمتائی و تیشنکب		"

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
جرہ	چرغ	صَقَر	Falcon
چمگادڑ	مرغ عیسیٰ وشپرہ	خَفّاش	Bat
چیل	زغن	حداۃ وحداء	Kite
سگا وطوطہ	خلت گید طوطہ	وشبہا جو ببغاء ۱۲	Parrot

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
شترمرغ	شترمرغ و تو	نعامۃ	Ostrich
فیل مرغ	خروس بوقان	.	Turkey
گدھ	کرگس	نسر	Vulture
کنسلائی	گوش خر	حریش	Name of an insect said to get into the ear
لٹورا	مشیر گنجشک	صُرَد	"
کھما	خرمگس	شعراء	A male fly
شہد کی مکھی	مگس عسل	نحل	Bee
باشا	باشہ	باشق وعلام	A kind of falcon
بھنبیھری	.	یرقان	Red Butterfly
بھڑوبرو یا برانی	کلیر	دبنور و زنباد	"
بھونرا	بورو وخف	دبنور الاسود	A large black bee
پسو	کیک	برغوث	Flea

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
تتلی	باوزن کرمی	مروحۃ الجن	Butterfly
جگنو	کرم شتاب و شب افروز	حُباحِب	Firefly
جھینگر	زیروز نجرہ	جُندُب وصرصور	Cricket
شاہین	شاہین	شَاهِين	A royal white falcon
شکرہ	شکرہ واہرہ	.	A kind of falcon
کالا کوا	کلاغ	غداف وحاتم	Black crow
کلنی	کنہ	قراد	"
کوا	زاغ	غُراب	Crow
مچھر	پشہ	بق وبعوضہ	Musquito
مکھی	مگس	ذُباب	Fly
ہما	استخوان ربا	بلح	Eagle
اُلو	چغد	بُوم	Owl

(۸) اسباب اسپ و متعلقات آن

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
اڑیل	کرگر	حرون	"
اندھیری	چشم بند	برقع الفرس	A blind for a horse
اگاڑی	چداروچلوک تانوره	طوال وشکیل	The ropes with which horse's fore-feet are tied

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
ایال	یال وفش	عرف	A horse's mane
باگ	دوال لگام	عنان	Bridle
پالان پڑدلی	پالان ناوکفل	اکاف ودحل	Pack Saddle
			"

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
پوئی	پویہ	خَبَبْ	Carter
ٹاپ	سم اسپ	قَاقِرُ و سُبك	The stroke with the forefeet of a horse
تھان	آخور	مِعْلَفْ	Manger
جھول	•	جُلّ	Body clothes of a horse
ڈاک چوکی	یام داسکد	بَرِیْد	A place where post horses are changed
رکاب	رکاب	رِکَاب	Stirrup
زین پوش	زین پوش	غَاشِیَہ	Saddle cloth
سئیس	سئیس و چاروادار	سَائِس	Groom
کوتل	وجنتر اسپ یدک	جُنَیْبَتْ	,,
گھاس	کاہ و گیاہ	کَلَاء و تِبْن	Grass
گھسیارا	کاہ فروش	عَلّاف	Grass-cutter
لگام	لگام	لِجَام	Bridle
ہونگری	کلوخ کوب	مِیجَدَہ	,,
بگتا	افسار	عِذَار	,,
باگڈور	پالہنگ و جنیبہ	مِقْوَد	A long string for tying a horse

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
پچھاڑی	تاتورہ و پابند	شِکَال و شطن	The ropes by which a horse's hind legs are tied
توبڑہ	توبڑہ و تُبرہ	مِخْلَاۃ و علیقہ	
چارجامہ	چارجامہ	•	A kind of saddle
چارہ	آخر	عَلَف	,,
خوگیر	نمد زین و تکلتو	لِبْد	Pad
دمچی	پاردم	ثَفَر	,,
زین	زین	سرج	Saddle
سم	سم و سنب	فِرْسِن	Hoof
طویلہ	طویلہ و آخر	اِصْطَبْل	Stable
کوڑا	چابک و تازیانہ	سَوْط و دِرّہ و مقرعہ	Whip
گھوڑدوڑ	•	سِبَاق	Horse race
کھونٹا	میخ	وَتَد	Peg
لید	سرگین	رَوْث	Dung of horse
نعل	نعل	نَعْل	Shoe
کھریرا	شانہ ستور خارنہ	فِرْجَوْن	,,

(۹) اہل حرفہ

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
پیشہ	پیشہ	حِرفہ	Profession
اہیر	گاوبان	لَبّان و بقّار	Milkman

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Cook	طبّاخ و طاہی	طعام پز	باورچی
Cloth merchant	بزّاز	پارچہ فروش	بزاز
Druggist	بزّار	دارو فروش	پنساری
Grocer	بدّال و بقّال	غلہ فروش و بقال	بنیا
A retailer of corn	طبّاخ الخوان والرباط	نان پز	بھٹیارا
Inn-keeper	دیّوث	قرتبان و زن جلب	بھڑوا
Pimp	وقوّاد	وکس کش	
Cheese-seller	جبّان	پنیر فروش	پنیروالا
Beggar	شحّاذ	درویش و گدا و گدیہ گر	بھکاری
One who sells bhung	•	بنگاب ساز	بھنگیڑا
”	طبیب و آسی و نطاسی	بجشک و پزشک	بید
Physician	قاطع الطریق	راہزن	ٹھگ و راہزن
Doctor-robber	سیّاف	گردن زن	جلاد
Hangman	•	جامہ دار	جمعدار
Head constable	شاکری و آجیر	چاکر و نوکر	چاکر
Servant	صیّاد الطیور	دام باز	چڑیمار
Fowler	•	آسیابان	چکی والا
A footman	•	چوبکی	چوبدار

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Confectioner	حلوائی و حلوانی	حلوا فروش	حلوائی
Sweeper	مُطہّر	چرک کش و حلال	خاکروب و حلال خور
Servant	خادم	آدم و خدمتگار	خدمتگار
Treasurer	خازن و خزانی	خزینہ دار و گنجینہ دار	خزانچی
Carpenter	نجّار و فتیق	درودگر و کنتگر و کنکار	بڑھئی
Pedlar	سقطی	خردہ فروش و بستو فروش	بساطی
”	قرّاد	میمون باز	بندروالا
Bard	مادح و مطری و وصّاف	بادہ فروش و بادہ خوان	بھاٹ
A man who parches grain	محمّص	نخود پز و نخود بریز	بھڑبھونجا
A person assuming various characters and disguises	•	صورت باز	بہروپیا
A water-carrier	سقّاء	آب کش	بھشتی
	مطہر	کود کش	بھنگی
A caste of sweeper	تاجر	سوداگر و سوداگی	بیوپاری و سوداگر
Merchant	نحّاس	مسگر و ریختہ گر	ٹھٹھیرا
A brazier, tinker	عصّار و دہّان	روغن فروش	تیلی
Oilman	حائک	جلاہہ و جامہ باف	جلاہا
Weaver	•	و نورباف	

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Astronomer	منجّم	ستارہ شناس اختر شمار	جوتشی و نجومی
Shepherd	راعی	شبان	چرواہا
Mill-maker	مُرحّی	آسیاگر	چکی بنانیوالا
Shoe-maker, currier	دبّاغ	چرم ساز	چمار
Watchman, sentinel	حارس	پاسبان یا سپاہ	چوکیدار
Sweeper	کنّاس	خاکروب	خاکروب
Butler		ناظر و میر سامان	خانساماں
Turner	خرّاط	خرّاد	خرادی
Mat-maker	ناسج الحصیر	بوریاباف	غرا
Sub-Inspector	قیّم و قوّام	داروغه	داروغا
Midwife	قابله	مامچه یا آزاج	دائی جنائی
Door-keeper	بوّاب	دربان پرده دار	دربان
		دست فروش	دست فروش
Pedlar	قصّار مذکر و مونث ہر دو	گازر	دھوبی
Washer-man			
Songstress	مُغنّیه	زن سرود خوان	ڈومنی
Proclaimer, drummer	منادی	منادی زن	ڈھنڈوریا
	طبّال	دہل زن	ڈھولکیا
Rope-maker	رسّان	رسن ساز	بن بٹا

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Dyer, painter	صبّاغ	رنگریز و رنگرز	رنگریز
Horse-doctor	بیطار و بزاغ	.	سالوتری
Goldsmith	صیاغ صوّاغ	زرگر	سنار
	تاجر	سوداگر	سوداگر
Groom	صیرفی	زرشناس	صرّاف
Banker	صیدلانی	داروفروش	عطّار
	قصّاب	گاوکش	قصائی
Druggist	مستنص		
Butcher	شادی و عنکر	غنیاگر	قوّال
A kind of musician	مُکتّب	کبابی	کبابی
	قحبه و فاجره	روسپی و لولی	کسبی و کنچنی
Whore	خمّار	مے فروش کلال	کلوار
Wine-seller	فخّار	کاسه گر	کمہار
Potter	ظئر و مرضعه	دائی و دایه	دائی و دودھ پلائی
Wetnurse	قوّاس	سپرساز	دبگر
Shield-maker	خیاط و ناصح	درزی و جامه دوز	درزی
Tailor	سمسار	سفسار	دلال
Broker	کلّاب	سگبان سگ پرست	دوریا
Dog-keeper	مغنّی	غنیاگر	ڈوم ڈھاڑی
Songster			

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Songstress	مغنّیہ مطربہ	رامشگر خنیاگر	گائن
Gunner	مدفعی	توپچی	گولنداز
One who sells ghee	سمّان	روغن فروش	گھی والا
One who sells wood	خشّاب	چوب فروش	لکڑی والا
Blacksmith	حدّاد قین	آہنگر	لہار
Maid servant	خادمہ	پرستار	ماما
Sailor	ملّاح	کشتیبان	ملاح
Rope dancer		رسن باز و دغا	نٹ بیڑیا
Standard-bearer	حامل العلم	علمدار	نشان بردار
Kettle-drummer	طبّال	نوبتی	نقارچی
Elephant-driver	فیّال	فیلبان	ہتھوالا
Eunuch	مجبوب خصی	آختہ	ہیجڑا
The chief officer of police	عسس	کوتوال و شبگرد	کوتوال
Coachman, carter		ارابچی	گاڑیبان
Perfumer	عطّار	خوشبو فروش	گندھی
Singer	مطرب مغنی	خنیاگر رامشگر	گویا
Wood-cutter	حطّاب	خارکش	لکڑہارا
Salt-vender	ملّاح	نمکساز	لونیا

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
A card of cotton	ندّاف	پنبہ زن	دھنیا
Builder, brick-layer	بنّاء معمار	گلکار و ازدہ گر	راج
Darner	رفّاء	رفوگر	رفوگر
A camel driver	حادی	ساربان شتربان	ساربان
Soldier	عسکری جندی	سپاہی لشکری	سپاہی
Fruiterer	فاکہانی	میوہ فروش	سنگر
Armourer	حجّام	شاخ کش	سینگی والا
Surgeon	صاقل صیقل	روشنگر	صیقل گر
A tinner of pots	فصّاد	رگزن قلعی گر	فصاد قلعی گر
Paper-maker	ورّاق	کاغذگر	کاغذی
Farmer			
Potter	حرّاث فخّار	کشاورز برزگر	کسان کرسان
Bower	فخّار قوّاس	کمان	کمگر کنگر کنجڑا
Name of a caste whose business is to sell vegetables	بقّال	تره فروش سبزی فروش	
Calenderer	قصّار	جامہ کوب	کندی گر
Bearer	حملة الثقل	کہار	کہار

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
مالی	گلچین کدیور	ناطور	Gardener
چھندر	میمون باز	قرّاد	A monkey-keeper
نائی حجام	موتراش دستر سرتراش	حلّاق مزیّن	Barber
نچویّا	پاے باز	رقّاص	Dancer
نعل بند	نعل بند	مشغّل	Farrier
نوکر	نوکر چاکر	خادم	Servant
ہرکارہ	ایلچی	اجیر جاسوس ساعی	Bearer

(۱۰) متعلقات زراعت

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
کسان گرہست	کشاورز کاشتکار	حرّاث	Farmer
کھیتی	کشت زار	زراعت	Agriculture
بیل	نرگاو	ثور	Ox
ٹھیا لگڑ	•	مقوم	,,
اروار آری	خفچہ	مِجنَب	,,
کدال	زاغنول	مِعزق	Spade
پھاوڑی	پاروب	مِجرافہ	Mattock-hoe
کھیت	کشت	مزرعہ	Farm
ہل	قلبہ	فدّان	Plough
جوا پالو	جغ	نیر	,,
پھال	آہن گاو	سکّہ	A plough-share
چوکی پٹیلا	مالہ	مِسلفہ	,,
پھاوڑا	کلند	مِنسفہ	Mattock
دانا بیج	تخم	بَذر	Seed
کلی	غنچہ	زَہر	Bud
پھول	گل	وَردہ	Flower
گلدا	و بلبل		,,
ہنسوا درانتی	داس	مِحصد	Scythe
کھلیان	خرمن	کُدس	Barn
چھاپا	مہر خرمن	دوشہ	,,
بیانا	بیعانہ	عربان	Earnest-money
قیمت	بھاؤ	ثمن	Price, value
تول	سنگ	وزن	Weight
پلڑا	پلۂ ترازو	کفّہ	One side of a pair of scales
ڈھیکلی	ننتاب	مِسنفہ	,,
پکھکن	انشانہ	نسافہ	,,

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Sieve	غربال	پرویزن	چھلنی
A pit	مطمورہ	نہانخانہ	کھاؤکتا
A sprout	بارض	.	انکھوا
An ear of corn	سنبلہ	خوشہ	بالی
Leaf	ورق	برگ	پتا
Load	کارہ	پشتارہ	بوجھا
Reap of corn	صبرہ	تودۂ غلہ	ڈھیری
Rate	سعر	نرخ	بھاؤ

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Sale on credit	نسیہ	پسادست	ادھار
Hand-set	.	دست فال	بُہنی
Sale-balance	میزان	ترازو	ترازو
The beam of a pair of scales	منجنو	شاہین	ڈنڈی
Husk	نخالہ	سبوس	بھوسی
A kind of basket for measuring	منسفہ	چاولی	سُوپ
" "	منسف	غلہ افشان	چھاج

(۱۱) اقسام غلہ

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Paddy	.	شالی	دھان
Wheat	حنطہ بر	گندم	گیہوں
Chick-pea	حمص	نخود	چنا
A species of pulse	کرطم	شاخل	ارہر
Vetch	مج	نوسیاہ	ماش
Mazie	ذرۃ	زرت	جوار
"	قوطو	کازیرہ	کٹبرہ
Rice	ارز	برنج	چاول
Barley	شعیر	جو	جو

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Pea	کرسنہ	مشنگ	مٹر
Vetch	عدس	نوسرخ	مسور
A kind of vetch	قلت	ماش ہندی	کلتھی
Millet	جاورس	گاورس	باجرا
Millet	دخن	شوشو	چینا
The name of a very small grain	.	شاماخ	ساںوان
Name of grain of which bread is made	.	قشماخ	منڈوا
Flux-seed	کتان	زغیر	تیسی

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
The castor-oil tree	خروع	تخم بیدانجیر	ارنڈ
A species of mustard-seed	خردل اصفر	سرشف	سرسوں
Name of a small grain	·	گدرم	کودوں

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Sesamum	سمسم	کنجد	تل
Poppy-seed	حب الخشخاش	تخم کوکنار	پوست دانا
Mustard-seed	خردل	سپندان	رائی

(۱۲) نان خورش طعام

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Potato	·	آلو	آلو
Egg	بیضه	تخم مرغ	انڈا
A kind of pot-herb	سرمق	سرمک	بتھوا
,,	بامیاء	·	بھنڈی
Beet	سلق	چقندر	چقندر
Purslain	بقلة الحمقا	خرفه	خلفه
Flesh meat, green	ادام	نانخورش	سالن ترکاری
,,	شبت	شوت	سویا
Gourd	قرع	کدو	کدو
,,	قثاء الحمار	سیاه هنگ	کریلا
A cauliflower	·	کوبی	گوبی
Carrot	جزر	گزر	گاجر
Flesh	لحم	گوشت	گوشت
Radish	فجل	ترب	مولی

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Vegetable, the root of which is used in food	قلقاس	·	اروی
Pine-apple		اننّاس	اَنَنّاس
A kind of greens	اسفاناخ	اسپناخ	پالک
Egg-plants, brinjal	باذنجان	بادنگان	بیگن
A kind of vegetable	بقلة يمانية	سفید مرز	چورائی
Greens	خضراء	تره	ساگ
Bean	غلاف الفول		سیم
Turnip	لفت و شلجم	شلغم	شلغم
Cabbage	کرنب	کلم	کرم کلا
Cucumber	قثاء	خیار	ککڑی
A kind of cucumber	قثد	بادرنگ	کھیرا
Sausage	عصیب	جگرغند	کلمہ
Chop	بضعة	تکه	بوٹی
Fean Greek	حلبة	شنبلیله	میتھی

(۱۳) مصالح طعام

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
مصالح	بوافزار	توابل	Spice
الائچی چھوٹی	قاقلہ خرد	ھیل صغار	Little cardamom
پیاز	پیاز	بصل	Onion
دارچینی	دارچینی	دارصینی	Cinnamon
زیرہ	زیرہ	کمّون	Caraway
لہسن	سیر	ثوم	Garlic
لونگ	میخک	قرنفل	Clove
نون	نمک	ملح	Salt
ہینگ	انگوزہ	حلتیت	Assafœtida
گھی	روغن گاو	سمن	Ghee
بگھار	روغن جوش	.	A seasoning
ادرک	ادرک	زنجبیل رطب	Ginger
الائچی بڑی	قاقلہ بزرگ	ھیل کبار	Great cardamom
تیزپات	.	ساذج ھندی	The name of an aromatic leaf
دھنیاں	کشنیز	کزبرہ	A kind of coriander
کھٹائی	ترشی	حموضۃ	Acid
جوا	دانۂ سیر	فص	A clove of a garlic
مرچ	.	فلفل	A black pepper
ہلدی	زردچوب	ھرد	Turmeric
تیل	روغن	دھن	Oil
چربی	پیہ	شحم	Grease
بھاپ	دود دیگ	بخار	Vapour

(۱۴) اسماء ظروف

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
آبخورہ	آبخور	کوب	Mug
ٹوٹنی	ماشورہ	خرطوم	Spout
بادیا	کاسۂ مسگاں	قصعہ	A large copper cup
برتن	آوند	ظروف	Vessel
چھچھلا پیالہ	پیالۂ بے تہ	صحواج	Shallow vessel
پنجرا	پنجرہ	قفص	Cage
ماہی کوتا	ماہی تابہ	مقلی	”
حقا	قلیان	بوری	”
آفتابا	آفتابہ	مطہرہ	A kind of ewer
پیندا	بُن	سافل	Bottom of vessel

اسمائ ظروف

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
A kind of pot with a spout to it	اِبریق	•	بدھنا
Cup	کاس	ساغر	پیالا
A small cup	سکومہ	پیالۂ کوچک	پیالی
Frying-pan	طابق	تابہ	توا
A metal washing basin	طست	طشت	چلمچی
The part of huqqa which contains tobacco and fire	راس الکوز	سرقلیان	چلم
Spoon	مِلعقہ	قاشق	چمچا
Oven	تنور	تندور	تندور
Pot	سقاقہ	آب وزد	پنجورا
Casket	کِفت	دیگچہ	دیگچی پتیلی
Basket	حُقّہ	دُرج	ڈبا
Dish	طبق	سبد	ڈلیا ٹوکرا
Water-cup	صلحن	رکابی	رکابی
„	مِشربہ	•	کٹورا
A rolling-pin	سلاق	کشکول	بھیک کا ٹھیکرا
Wooden-pestle	مِرقاق دقاقہ	چوبہ گوبہ	بیلن موسل

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Tub	مِرکَن	تغار	کٹھوتی
A small grainery	کندوج	کندو	کوٹھی
Pitcher	جَرّہ	سبو	گھڑا
A bottle for sprinkling rose-water	رشاشہ	گلاب زن	گلاب پاش
Perfume-box	مِعطرہ	عطردان	عطردان
A large earthen jar	قُلّۃ	خُم	مٹکا
Water-skin	زِقّہ	مشک	مشک
Salt-cellar	مِلحہ	نمکدان	نمکدان
Fire-place	اُثفِیَّہ	دیگدان	چولھا
Bucket	دلو	دول	ڈول
Kettle	قِدر	دیگ	دیگ پتیلا
Pot lid	غِطاء	سرپوش	ڈھکنا
A small round box	حقیقہ	درجک	ڈبیا
Saddle	مِعرفہ	کفگیر	ڈوئی
Flagon	صراحیہ	صُراحی	صُراحی
„	فنجان	پرکان	کٹوری
Oil-cellar	مُدھن	روغندان	تیل کا برتن
Mortar	ھاون	جوغن	اوکھلی

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Slab	صلایہ	سنگ صلایہ	سل
Pan	طنجیر	پاتیلہ	کڑاہی
An earthen frying-pan	طاجن	·	کھپری
Small-pitcher	جَرّہ	سبوچہ	ٹھلیا
A spittoon	مبزاق	تف دان	پیکدان

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
A kind of large flat dish	طست	لگن	لگن
Jar	مستوقہ	بستو	مرتبان
A large earthen-pan	اجّانہ	تغار سفالین	ناند
Pot	برمہ	دیگ گلی	ہانڈی

(۵) متعلقات آب آتش و آسیا

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Well-rope	رِشاء	رسن چاہ	ڈوری
Well	بئر	چاہ	کنواں
Edge of the well	شفۃ البئر	لب چاہ	جگت
Water	ماء	آب	پانی
Stale	بائت	شبینہ	باسی
Hot	حمیم	آب گرم	گرم
Salt-water	اُجاج	آب شور	[illegible]ی
Fire	نار	آتش	آگ
,,	·	پاچکدشتی	کونٹھا
Fire-brand	جمرہ	آتش پارہ کلاں	انگار
A chafing dish	کانون	آتشدان	انگیٹھی
Fuel	خشب	چوب	لکڑی

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Coal	فحم	انگشت	کوئلا
Ashes	رماد	خاکستر	راکھ
,,	مجمرات	آتشگاہ	کھونی دست پنا / چھاکر کڑھنی
A small stone	قبلہ	پرہ آسیا	چکی کا پاٹ
Mill-peg	قطب	میخ آسیا	چکی کی کھونٹی
A cubical for drawing water	عجلہ	دولاب	رہٹ
Watera fresh	جدید	تازہ	تازہ
Cold	بارد	سرد	ٹھنڈا
Sweet	عذب	شیرین	میٹھا
	دلق	گلناک	گدلا
Muddy, turbid	خثی	پاچکدشتی	اُپلا کنڈا
A lion-fire	موقد النار	الاو	الاو

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
چنگاری	آتشیزه	شرار	Spark
ایندھن	ہیمه ہیزم	حطب	Fire-wood
بھوبھل	خزیره	مَلّه	Embers
دھواں	دوده	دُخَان	Smoke

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
صافی	دستمال	جعال	A duster
چکی	آسیا	رحی	Mill
چکی کا کھونٹا	دسته آسیا	دُرلوك	Mill peg
دستہا			Tongs

(١٦) اقسام طعام

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
کھانا	خوردنی	طعام	Food
آٹا	آرد	طحین	Flour
بھات	بته	عجط	Boiled rice
پراٹھا	تغنان	مُطَبَّق	Bread made of butter or ghee
چپاتی	نان تنک	رُقَاق	A thin cake of unleavened bread
پرہیزی کھانا	پرہیزانه	مُزَوّدہ	Food of an abstinence
اچار	آچار	مُخَلَّل	Pickle
بھاتی	طعام ماتم	رُوبیان	" A kind of dish made of meat and rice boiled together
چپڑی	روغنه	مُرَوّل	Cakes rice with clarified butter
چٹنی	چشنه	لَعُوق	Sauce

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
خاگینه	خایه ریزه	عُجّه	A kind of dish
پیوستی	قلیه	مُلَیّدوه	"
پیچ	آبجوش برنج	فوارة الارز	Rice water
کلیچه	کلیچه	کعک	Rice grail a kind of bread biscuit
گڑ	کند	قند	Molasses
دہی	جغرات ماست	تَرْییب	Curd
جما دہی	جغرات چکیده	حُدید	Coagulated milk
پوری	چربک		A kind of cake fried in butter or ghee
روکھی روٹی	خشکنانه	جَاف	Harsh or dried bread
ستو	پِست	سَوِیق	Parched grain reduced to meal made into a paste
			"

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Macaroni Vermicelli	اطریہ	رشتۂ حلوا	سویاں
Candle	خوسہ	پت	اچھوانی
A kind of sweetmeat	ذلابیہ	زلیبا	جلیبی
Flummery	مُحَلَّبِیَا	فرنی	فرنی
A kind of dish	قلیہ	قلیہ	قلیا
Roast	کباب	تواہہ کباب	کباب
Rice milk	کبنیہ	شیر برنج	کھیر
Butter milk	مخیض		مٹھا
Cream	خِرنشاہ	سرشیر	ملائی
Bread cakes made with flour, sugar and milk		مالیدا	ملیدا
A kind of drink made of flour, ghee and dried ginger	حسیہ	حریرہ	حریرا
Pulse	عَدَس	تشک برجک	مسور
A kind of sweetmeat	زوبہ قبیط	مایۂ شیر کبتیا	جاڈکن ریوڑی
Name of a dish made from rice and pulse		آش خیر	کھچڑا

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Sugar	سکّر	شکر	شکر
"	ماء الرائب	آب دوغ	توڑ
"	بورانیہ	بورانی	بورانی
Bread	خبز	نان	روٹی
Dry bread	عشمہ	نان خشک	سوکھی روٹی
Pastry of mince meat	سنبوسق	سنبوسہ	سموسا
Broth, soup	مَرَق	شوربہ	شوربا
A kind of sweetmeat	صابونیہ	صابونی	برفی
A kind of beverage	فالوذج	فالوده	فالودا
A kind of food, rice and pulse boiled together		قبولی	قبولی
A kind of dish	لحم مشوی	گوشت بریان	قورما
Name of a dish made from rice and pulse	کشری	کچری	کھچڑی
Sweet cake fried in ghee, &c.	لقیمات		گلگلا
Butter	زُبدہ	مسکہ	مکھن
A kind of thin bread	رقاقہ	نان تنک	مانڈا

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
حلوا	حلوا		A kind of sweetmeat made of flour, ghee, sugar, &c.
مزہ	مزہ	لذّت	Taste
کھٹمٹھا	میخوش	مُزّ	A mixed taste of sour and sweet
میٹھا	شیرین	حُلو	Sweet
نوالہ	لب	لُقمہ	Morsel
بھوک	گرسنگی	جوع	Hunger
بھوکا	گرسنہ	جائع	Hungry
پیاسی	زن تشنہ	عطشی	Thirsty woman
دسترخوان	دستارخوان	سُفرہ	Table cloth

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
خلال	دندان کاو	خِلال	Tooth-pick
پھیکا	تفہ	مَسِیخ	Saltless
کھٹا	ترش	حَامِض	Sour
بساہند	بدبو	عَمَر	Fetidness
جھوٹا	پس خوردہ	سُور	"
پیاس	تشنگی	عَطَش	Thirst
پیاسا	تشنہ	عَطشان	Thirsty
سیر	سیر آسودہ	شَبعان	Satisfied
خوان	خوان	طبق	Tray
خوانچہ	خوانچہ	الطبق	A small tray
		الصغیر	"

(۱۷) لوازمات روشنی

چراغدان دیوٹ	چراغپایہ	مشکوٰۃ	Candle stick
روئی	پنبہ	قُطن	Cotton
دیاسلائی	گبریت	ینغمر	Match
جھاڑ	پیکر آبگینہ	ثُرَیّا	A custre or chandelier
قندیل	چراغوارہ	قِندیل	A kind of canteen
گل	گل	قُوَاطہ	The snuff of a candle

مرذنگی	فانوس شیشہ	تَنُّور	An Indian shade to protect the lamp from the wind
چراغ	چراغ	سِراج	Lamp
بتی	پلیتہ	فَتِیلہ	Wick
شمع	شمع	شمع	Lamp
فانوس	چراغ پرہیز	فانوس	A kind of lantern

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو	انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Torch	مَشعَل	مشعل	مشعل	Flame of a candle	اسانُ السراج	زبان چراغ	ٹیم
				Snuffers		گلگیر	گلگیر

(۱۸) اشیائے نشستنی وخفتنی

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو	انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Sleep	نوم	خواب	نیند	Seat	مجلس	نشستگاہ	بیٹھک
Wakeful	یقظان	بیدار	جاگنا	Throne	عَرش	تخت	تخت
A cloth thrown over the carpet to sit on, a floor cloth		جاجم	جازم	A smell carpet	زَنِّیَّہ	قالی	قالیچہ
				Chair	کُرسِی	صندلی	چوکی
				Capital	دَارُالسَّلطَنَت	پایۂ تخت	پایۂ تخت
Pillow	مِسنَدَہ	بالش	تکیہ	Carpet	حَنبَلِی	شطرنجی	شطرنجی
Chair	کُرسِی	زیرگاہ	کرسی	Felt	لِبد	لکین	نمدا
Cot	سَرِیر	پلنگ	چارپائی	Cushion	دَسَت	چاربالش	مسند
Bed	بسلۂ	بستر	بچھونا	Sleeping closet	مشوۂ	خوابگاہ	خوابگاہ
A small blanket	حِلس	گلیم	کملی	Musquito curtains	کِلَّہ	پشہ خانہ	مسہری
To wake	اِنتِبَاہ	از خواب ستن	جاگنا	Mattress	حَشِیَّہ	نہالی	توشک
Asleep	نَائِم	خفتہ	سویا ہوا	Mat	حَصِیر	بوریا	چٹائی

(۱۹) متعلقات مکان

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو	انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Stone	حَجَر	سنگ	پتھر	Brick kiln	کُورَۃُ الفخار	پژاوہ	پژاوہ
"		خو	پاڑھم	Baked bricks	آجر	خشت پختہ	اینٹ پکی

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Foundation	اَساس	رک	نیو
Buttress	اِلمَکارَۃُ البَیت	ازارہ	پشتہ دیوار
Hut	عُشّہ	توارہ	جھونپڑا
Vault, lower story room on floor ground	مَطمُورَہ	نہانخانہ	تہ خانہ
Church	صَومَعَہ	کلیسہ	گرجا
Bathroom	حَمّام	گرمابہ	حمام
Jail	سِجن	زندان	قیدخانہ
An upper story	سَطح	بام	کوٹھا
Unbaked brick	لَبِن	خشت خام	اینٹ کچی
Mud prepared and used as mortar	مِلاط	گلابہ	گارا
Lime	نُورَہ	آہک	چونا
Earth	تُراب	خاک	مٹی
Wall	حائط	دیوار	دیوار
House	دارُبَیت	خانہ سرا	گھر حویلی
Stony house	مَرصُوم	مکان سنگین	پتھر کا گھر
Mosque	مَسجِد	مسجد	مسجد

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Temple	کَنِیسَہ	بتکدہ	دیوہرا
Hospital	دارالمرضیٰ	بیمارستان	دارالشفا
Fort	حِصن	قلعہ	قلعہ
One storied house		خانہ یک آشیانہ	یکمنزلہ
Storied house	ذُوطَبَقَتَین	خانہ دو آشیانہ	دومنزلہ
Lattice window	شُبّاک	پارکانہ	جھروکا
Roof	سَقف	بام	چھت
Rafter	جذع	تیربام	کڑی
Family	ساباط	کونار	چھتا
Household	بَیت	تبار	گھرانا
Bamboo	قَصَب	نَے	بانس
Grass	قِتبُن	کاہ	گھانس
Pillar	عِماد	ستون	کھنبا
Step	مِرقاۃ	پایۂ نردبان	سیڑھی کے پائے
Staircase	سُلَّم	نردبان	سیڑھی
Stair-ladder			
Parlour		دالان	دالان
Room chamber	بیت		کوٹھری

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Platform	دُکان	دُکانچہ	چبوترا
Threshold	سُدّہ	بالان	ڈیوڑھی
Gate	رِتج	درکلان	پھاٹک
The valve of a folding door	مصراع	تختۂ در	پٹ
Lock	مِغلاق	کلیدانہ	تالا
Mail wedge	وَتَد	میخ	میخ
A door jamb	عُضادہ	بازوئے در	بازو
Bolt	مِزلاج	بندِ در	بلی
Balcony upper room	غُرفہ	منظر	بالاخانہ
Veranda	صُفّہ	سائبان	برآمدہ
Beam	الجذع الکبیر	شہتیر	شہتیر
A small rafter	ھَرذِیہ	پردار	بڑنگا
Gallery	کُنّہ	باران گیر	چھجا
Thatched roof		چپر	چھپر
Wood	خَشَب	چوب	لکڑی
Pillar		پیلپایہ	فیلپایہ
Stair-ladder	دَرَجہ	زینہ	سیڑھی
Chair-step	[illegible]	زینہ گاہ	کرسی

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Hall		سائبان	سائبان
Yard	سَاحَت	صحن	آنگن
A door frame	اُسکُفہ	آستانہ	چوکھٹ
Door	بَاب	در	دروازہ
A wooden door which is on a pivot	مِصراع الباب	تختۂ در	کواڑ
Fetters	سِلسِلہ	زنجیر	زنجیر
Key	مِفتاح	کلید	کنجی
A kind of lock	فَرَاشہ	پردۂ قفل	جھجر
Window	خَوخَہ	دریچہ	کھڑکی
A pivot upon which a door turns	رجل الباب	پاشنۂ در	چول
Bolt	رِتاج	بینی در	بینی بینڈا
Niche, recess	طاق	طاق مقرنس	طاق
Shelf	رَف	رف	مچان
Mud plaster for wall	سَیَاع	کہگل	کہگلا
Screen	سِتر	پردہ	پردا
English fan	خیش	بادفر	انگریزی پنکھا

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
پرنالا	ناودان	میزاب	Drain gutter
سنڈاس	چاہ مبرز	کرِیاس	Vat cistern
ٹٹی	کاژہ	قُتْرہ	A matted shutter
محراب	محراب	محراب	Arch
الماری	الماری		Almirah

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
پوتا	سیم گل		Shoe-man
چلوون	چق	ستارَہ	Lattice
غسلخانہ	غسلخانہ	مُغتَسَل	Bath
موری	موری	مَسِیلُ الماء	Drain, gutter
پرچہ	متملاب	بالوعہ	Necessary

(۲۰) اسباب نوشت وخواند

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
چھری	کارد	سِکّین	Knife
دوات چلانی	دوات آشوب	مِحراك	
روشنائی	مرکب	مِدَاد	Ink
ورق	ورق	دَرَق	Leaf
کلک	کلک کہ از آن قلم سازند	یُرَاعہ	,,
قطزن	قطزن	مِقَطّ	A pin or peg on which pens are cut
قلمتراش	کارد	سِکّین	Penknife
وصلی	کاغذ چسپانیدہ		Lines for writing, ruler
مسطر	ستارہ	مِسطار	Lines for writing
قینچی	گاز	مِقراض	Scissors
چٹھی	خط	کتاب	Letter

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
پڑھانا	آموختن	تعلیم	To teach
دوات	آمہ	نون	Inkstand
ڈوب	یک قلم مداد	مُدّہ	A dip in dye or colour
کاغذ	کاغذ	قِرطاس	Paper
قلم	خامہ	قَلَم	Pen
قلم پرکا	قلم پر		Quill pen
قلمپاک قلمدان	قلمپاک کن قلمدان	دقیقہ مِقلمہ	,, Pen case
سطر	سطر	سَطر	Line
شکنجہ کتاب	شکنجہ کتاب	کِتَاب	Boards in which Binder press book

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
پڑھنا	خواندن	قِرَاءَة	To read
لکھنا	نوشتن	رَقَمُ	To right
لکھانا	نویسانیدن	اِستِکتَاب	To teach to write
مشق	مشق	مُمَارَسَہ	Practice
مہرا	مہرہ	مِعْقَدَہ	The instruments with which native papers are polished
مدرسہ	مدرسہ	مَدرَسَہ	Academy
اُستاد	اُستاد	مُعَلِّم	Teacher
مدرس	مدرس	مُدَرِّس	Teacher
چھڑی	چوب تعلیم	قَضِیب	Stick
مارپیٹ	زدوکوب	ضَرب	Drubbing
چھٹی		فَرَاغ	Vacation, leave
سلیٹ			Slate

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
تختی	تختہ	لَوح	A board or table on which any thing is written
اصلاح	اصلاح	اِصْلَاح	Correction
مکتب خانہ	مکتب خانہ	مَکتَب	School
اسکول			School
شاگرد	شاگرد	تِلمِیذ	Pupil
جدول	جدول	جَدوَل	Lines, drawing books for margin
بینت			Cane
نصیحت	پند	نَصِیحَت	A moral
پنسل			Pencil
شنگرف	شنگرف	شَنجَرف	Vermilion

(۲۱) اشیاے آرائش وزیورات

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
آرسی	آئینہ	مِرآت	A mirror (particularly worn on the thumb)
ارگجا	پرگنہ	غَالِیَہ	,,

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
بازوبند	بازوبند	دُملُج	An armlet
بالی	آویزہ گوش	قُرط	,,
بلاق	بلاق	خُزام	,,
پہنچی	دسینہ	سَوَالِی	An ornament worn on the wrist

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
A kind of bracelet	وقف	دست برنجن	چوڑی
,,	خرص	دُرگوش	دُر
A box for holding antimony	مکحلہ	سرمہ دان	سرمہ دانی
,,		سر ہفت	سولہ سنگار
Looking glass	مرآت	آئینہ	آئینہ
A composition of perfume flour, &c., used to rub the body with	—	.	اُبٹن
,,	قرط	گوشوارہ	بالا
,,	سوار	دستینہ	تبانہ
,,	خلخال	پا برنجن	پائل
An ornament worn on the forehead	.	تیتہ	ٹیکا
,,	دوشاخہ	زیورگلو	حمیل
Antimony	کحل	سرمہ	سرمہ
A piece of wire for tinging the eyelids with, a colsnium	مکحل	میل سرمہ	سلائی

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Red lead a minimum	سقورہ	شنگرف	سیندور
An ornament worn on the ankles	خلخال	پاے برنجن	کڑا
	سوار	دست برنجن	کنگن
Jewels, ornament	حلی	زیور	گہنا
Black powder with which the teeth are tinged	آسنون کاسو	مسی	مسّی
Tooth brush	مسواک	.	دتون
A ring for the nose worn by women	زمام	حلقہ بینی	نتھ
Betel leaf	ورق التنبول	برگ تنبول	پان
Decoration	زینت	آرایش	سنگار
A ring worn on the finger	خاتم	انگشتری	انگوٹھی
,,	طوق	طوق گلو	ہنسلی
A wring worn on the wrist	سوار	یارہ دست برنجن	کڑا
Comb	مشط	شانہ	کنگھی

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Name of an ornament w..n round the ankles with bells fastened to it	قُلْتُدَة	زنگله	گھونگرو
Tooth powder dentifrice	سُنُون	.	منجن
Myrtle	حِنَّاء	حِنا	مہندی
Lamp black	.	دوده	کاجل

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
A mark or marks made on the forehead by Hindus	.	قشقه هندوان بر پیشانی زنند	ٹیکا
An ornament worn round the neck	.	هیکل	ہیکل
”	وِشَاح	ہار	ہار
”			

(۲۲) اشیاے پوشش

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Sleeves	کُمّ	آستین	آستین
The string with which drawers are tied	تِکَّة	شلواربند	اِزاربند
Stays, boddice	.	بازنگ	انگیا
Wool	صُوف	پشم	اون
Bonnet	جُوخ	سَقَرلات	بانات
Veil	بُرقَع	روبند	برقع
Wrapper	هِیوَان	جامه پیچ	بقچہ
Pantaloons	سراویل	شلوار	پائجامہ
A small basket	جُونَة	.	پٹاری
Turban	عِمَامَة	دستار	پگڑی

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
A piece of cloth	عُروه	تکمه	تکما
” The outer fold of a double garment	ظهاره بطانه	آبره آستر	ابره استر
A small sheet	خِمَار	دامنی	اوڑھنی
Quilt coverlet	لِحَاف	شاذیچه	بالاپوش
”	لَبِنَة	گلبند	باندصو
”	.	خشتک	بغل کرتہ وغیرہ
”	حَشْو	آگن	بھرتی
A large basket	سَلَّة	.	پٹارہ
Girdle, belt	نِطَاق	کمربند	پٹکا

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Quilted or stuffed with cotton	قُطْنِی	پنبگی	پنبی
Loop	عُلاقۃ	توب	تمان
Cap	تاج	کلاه	ٹوپی
A kind of cloth with flowers interwoven	هیبۃ	جامہ خانہ	جامدانی
The Brahmanical thread	زُنّار	زُنّار	جنبیو
Sheet	رِداء	چادر	چادر
,, Embroidery on muslin or cloth	•	چاک پیراہن تشوزنگاره	چاک پیراہن چکن
,,	اِسْتَبْرَق	تافتہ	چبیولی
,,	رِتَاق	دو تہی	دولائی
Border	کُفّہ	سنجاف	سنجاف
A waistcoat for women	مِجْوَل	نیم تنہ	کُرتی
Blanket	کِسَاء	پلاس	کمل
Collar	•	چکک	کنٹھا
A beggar's bedding	دَلْق	ژند	گھنڈری
Veil	بُرْقَع	پردۂ زنبوری	گھونگھٹ
A rag, a piece of cloth	خِرْقَۃ	لتّہ	لتّا

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
A cloth worn between the legs to conceal the privities	•	قیزه	لنگوٹی
,,	مُسْتَهْتَر	جامۂ راہ راه	محرمات
Thick cloth	ثخین	سفت	گاڑھا کپڑا
A kind of jacket	•	نیم جامہ	میرزائی
A kind of quilt	خَشِیَّۃ	زیر افگن	نہالی
A hat, a cap	طاقی	کلوتہ	ٹوپ
A kind of short drawers	تُبّان	تُنبان	جانگھیا
Shoe	نعل	پاپوش	جوتی
,,	دَیْلَمَۃ	ڈرکوی	مادر یکیٹی
A kind of coat	قَبَاء	چپکن	چپکن
Chintz	وَشْی	جامۂ بوٹہ دار	چھینٹ
The clothes for Court	•	رخت سلامی	درباری کپڑے
A kind of dress	•	ساره	ساڑی
A waistcoat	قَمِیص	پیراہن	کُرتا
,,	دَخْرِیص	تریز	کلی
A small blanket	حِلْس	گلیم	کملی

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
کھڑاؤں	نعلین چوبین	قبقاب	Pattens
گھنڈی	بندمه	زِرّ	A button
لبادا	فرگل	لبّاده	A kind of cloak
لنگی	لنگ	فوطه	The cloth worn between the legs

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
ماتمی کپڑے	جامۂ تلخ	حِداد	Mourning dress
ململ	پارچۂ باریک	شَفّ	Muslin
مہین کپڑا	باریک	رَقیق	Thin cloth
میلا کپڑا	پرچرکین	وَسِخ	Dirty cloth

(۳۳) آلات اہل حرفہ

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
آرا	آره	مِنشار	Saw
برما	سُنبه	مِثقَب	A bore worked with a string
ریتی	سوہان	مِسحَل	File
کلھاڑا	تبر چوب شگاف	صاقور	An axe, a hatchet
گز	گز	ذِراع	Yard
سوئی	سوزن	اِبرَه	Needle
تاگا	رشته	خیط	Thread
آنکس	کجک	مِقمَعه	The hook or iron with which elephants are driven
اُسترا	موتراش	مُوسیٰ	Razor
برچھا	نیزۂ دراز	رُمح	Spear
کرنی	ماله بنّا	مِسیَعه	A famous trowel

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
بندوق	تفنگ	.	Gun
بھالا	نیزه	رُمح	Spear
پچھنا	نشتر	مِشرَط	Lancet
ترکش	ترکش	جُعبه	Quiver
تُکا	تکه	النَّصل	A sort of arrow blunt at the end
تلوار	تیغ	حُسام	Sword
توپ	توپ	مِدفَع	Cannon
چارآئینه	چارآئینه	.	"
چرخی	چوبگین	مِغزَل	Spinning wheel
چکر	.	ہلال العید	A wheel, a sharp circular missile, weapon
آری	آرۂ خرد	مِنشار	A small saw
بسولا	تیشه	مِنحَت	An axe of the carpenters'

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
An axe, hatchet	فاس	تبر چوب شکن	کلہاڑی
A carpenter's chisel	مِشقَب	آشکنہ	رکھانی
Scissors	مِقراض	گاز	قینچی
The eye of a needle	سَمُّ الخِیاط	چشم سوزن	ناکا
Thimble	خَتِیتَة	شست	انگشتانہ
" Spinning wheel	محجن مِحلاج	خفچہ چوگین	ارٹی اوٹنی
Javelin	حَربَہ	زوبین	برچھی
An axe of the masons'	قَدُوم	تیشۂ معمار	بسولی
The point of an arrow	سِنَان	نوک نیزہ	بھال
Flint	قَدّاحہ	سنگ چقماق	پتھری
A blow pipe	مِنفاخ	آتش فروز	پھکنی
A tube for discharging arrows	سَبطانہ	تفنگ	تفنگ
Arrow	سَہم	تیر	تیر
A drawn sword	سیف مسلول	شمشیر برہنہ	ننگی تلوار
The match of a gun	فَتِیلَة	پلیتہ	توڑا
A potter's wheel		چرخۂ کلال	چاک

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Spinning wheel	دُولابُ الغزل	چرخہ	چرخہ
The string of a bow	وَتَر	زہ	چلّہ
A large knife	ساطور	دشنہ	چھرا
"	مِدَقّہ	پاونگ	دھنکنی
Milk pail	مِحلَب	گاو دوشہ	دودھنی
A shoemaker's knife	شُفرہ	نشکردہ	راپی
A packing needle	مِسَلّة	ثُمنہ	سوا
Scabbard sheath	قِراب	نیام	کاٹھی
Bow	قَوس	کمان	کمان
An instrument for cutting grass for horses	.	رَنبہ	کھرپا
Cannon ball	بُندُقة المدفع	گولۂ توپ	گولہ
A small ball	جُلجُل	زنگلہ	گھنٹی
Rod, stick	عَصا	چوبدستی	لاٹھی
Anvil	عَلاة	سندان	نہائی
"	دَبُّوس	گرز	اگرز
A small hammer	مِطرقة	چکش	ہتھوڑی

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Arms	سلاح	سازجنگ	ہتھیار
Magazine	دارالسلاح	سلیح خانہ	سلح خانہ
Knife	سکین	کارد کزلک	چھری
Bow	حنیۃ	کمانچہ	دھنکی
Shield	جنۃ ترس	سپر	ڈھال
Awl, bodkin	مخصف	درفش	ستالی
Pistol	طمنجہ	تفنگچہ	طپنچہ
A touch stone	محک	.	کسوٹی
A bow	قضیب	کمان چوب	کمٹھا

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
A sword stick	مغول	عصا شمشیر	گپتی
Bullet	بندقہ	گلولہ تفنگ	گولی
Ball	جرس	درا	گھنٹہ
A stick, cudgel	ہراوہ	چوب دستی	لٹھ
An instrument with which the nails are pared	مقص	ناخن گیر	نہرنی
Spear	رمح	نیزہ	نیزہ
A sledge hammer	فطیس	پتک	ہتھوڑا
"	.	شلک	سلامی

(۲۴) اثمار و میوہ جات

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Peach	خوخ	شفتالو	آڑو
A walnut	جوز	چارمغز	اخروٹ
Tamarind	تمر ہندی	انبلہ	املی
"	شیباء	.	انار بیدانہ
Sagar-cane	قصب السکر	نیشکر	اوکھ
Mangoe	آنبج	انبہ	آم
Fig	تین	انجیر	انجیر
Pomegranate	رمان	انار	انار

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Grapes, pines	عنب	انگور	انگور
Guava	کمثری	.	امرود
"	لوز	بادام	بادام
A pistachio-nut	فستق	پستہ	پستہ
The name of a fruit, tendril	.	شل	بیل
A kind of date	رطب	خرمائے تر	پنڈ کھجور
Water melon	جبحب	ہندوانہ	تربوز
Mulberry	توث	توت	توت

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
چھوہارا	خرما	تمر	A date
خوبانی	شکربادام	مشمش	Apricot
ولایتی بیر	جبلان	عُنّاب	"
گنّا	نیشکر	قصب السکر	Sugar-cane
کیلا	•	لمکیہ	Plantain
کٹھل	چکّی	•	Jack apple
منقّی	مویز	زبیب	A species of raisins
نیبو	لیمون	لَیمُون	Lemon
پھلیندا	جامون	•	"
کچّا	خام	فجاجَة	Unripe
گٹھلی	خستہ	عجام	The stone of a fruit
رس	افشردہ	عُصَارَة	Juice
میٹھا	شیرین	حُلو	Sweet
کھٹمٹھا	میخوش	مُز	A mixed taste of sour and sweet
پال	خانہ رس	•	A small tent, layers of straw, leaves, &c., between which unripe mangoes are ripened

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
بیر	کُنار	نَبِق	Plum
بہی	آبی	سَفَرجَل	Quince
پھوٹ نیبون	خیار دشتی ترنج	قثاء البر اُترُج	A kind of melon
چرونجی	نقل خواجہ	حَبّ السمنۃ	A kind of nut
خربوزہ	خربزہ	بِطّیخ	Melon
سیب	سیب	تفاح	Apple
کھری	دستنبویہ	شمّام	"
گولر	انجیر آدم	جمّیز	Nile fig
ناریل	نارگیل	نارجیل	Cocoanut
نارنگی	•	نارنج	Orange
کھوپرا	مغز نارجیل	لب النارجیل	The kernel of a cocoanut
			"
پھالسہ	پالسہ	•	Name of a fruit
کشمش	•	قِشمِش	Raisins
پکّا	پختہ	نَضِیج	Ripe
چھلکا	پوست میوہ	قِشر	Nut shell

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی	اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
کسیلا	زمخت	عَفِص	,,	کھٹا	تُرش	حَامِض	Sour
(۲۵) باغ و اشجار و ما یتعلق بہا							
خانۂ باغ	بستان سرای	حَدِیقَۃ	,,	نرگس	نرگس	نَرْجِس	A narcisses
پھلواری	گلزار	رَوضۃ الازھار	A flower garden	چنبیلی	•	یاسمین	The name of a flower
پیڑ	درخت	شَجَر	Tree	جھاڑ	درخت کلان	دَغَل	Bushes
ڈال	شاخ	غُصْن	Branch boughs	باغ	گلستان	جَنَّت	Garden
پھنگی	سر شاخ درخت	عَذَب	Sprout	جڑ	بیخ و بن	اَصْل	Root
کیاری	گرز	کُرو	A bed of garden made to plant flowers	•	تنۂ درخت	سَاق	,,
پتی	برگ کوچک	وُرَیْق	Small leaf	ٹہنی	شاخچہ	غُصَیْنَہ	A branch
پت جھاڑ	خزان	خریف	Autumn	تھالا	کولاب	شَرَبَہ	The place at the root of a tree for holding water
کلی	غنچہ	زَھَر	Bud				,,
پودھا	نونہال	فَسِیل	Sprout	پتّا	برگ	وَرَق	Leaf
پہلا پھل	نوباوہ	بَاکُورَہ	,,	ٹھونٹھ	درخت خشک	صَرِیف	Having its branches looped and leafless
جاہی جوہی	یاسمین صحرائی	ظَیَّان	Jasmine	پھول	گُل	وَرْد	Flower
کیوڑے کا پھول	کندی	وردالکاذی	,,	کانٹا	خار	شَوْک	Thorn
گلدستہ	گلدستہ	مُشْقُر	Nosegay	پھل	بار، بر	ثمر، فاکھہ	Fruit

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی	انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
پھلی	.	غِلافُ الثمر	Cod, pod	The name of a herb	شَقائِق	گل لالہ	گل لالہ
کلغا	تاج خروس	عرفُ الدِیک	An ornament, worn with turban	Thick	حدیقة غلباء	باغ درہم درختان	گھنا
گلِ شبّو	گل شبّو	.	"	Bark	لِحاء	پوست درخت	چھال
				A basket-full of fruits	طَبَق	سَبَد	ڈالی

(۲۶) متعلقات آسمان و دریا

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی	انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
آسمان	چرخ سپہر	سماء فلک	Sky	Moon	قمر	ماہ	چاند
بدلی	ابر	سحاب	Cloud	A portion of the moon	فَلقةُ القمر	ماہ پارہ	چاند کا ٹکڑا
آندھی	تندباد	ریح	Gale, storm	The moon beams	قمراء	ماہتاب	چاندنی
گھٹا	ابر سیاہ	مُکفَہِر	Cloudiness	The new moon	ہِلال	.	پہلی رات کا چاند
بجلی	درخش	بَرق	Lightning	Sunshine	ضُحیٰ	آفتاب	دھوپ
برسات	برشکال	بِسَادَة	Rainy season	Sea	البحرُ المحیط	دریائے محیط	سمندر
جھڑی	باران پیوستہ بزمی	دِیمَة	Continued rain, showers	Flood torrent	سَیل	سیلاب	بہیا
پھوہار دھارا	ارکاک جاجریان آب	طَلّ ناصِعَة	" Current, stream	Embankment	سِکر	بندآب	باندھ
بلبلا	غنچہ آب	حَباب	Bubble	Harbour	مرقاة	کشتیگاہ	لگان
اولا	تگرگ	بَرَد	Hail	Mirage	سَراب	کوراب	ریتا
کہاسا کہرا	نارمیغ	ضباب	A fog, a mist	Island	جزیرہ	آواک	ٹاپو
سورج	آفتاب	شمس	Sun	Boat	سفینہ	کشتی	ناو

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Thunder	رَعْد	تُندر	گرجنا
Drop	قَطْرَہ	چکہ	بوند
Shower	رشاش المطر	سرشک باران	بوچھار
Rain	مَطَر	باران	مینھ
"	مَصَبُّ الماء	آبریز	آبریز
Ice, snow	ثَلْج	برف	برف
Dew	.	شبنم	اوس
Star	نَجْم	اختر	تارا
An eclipse of the sun	کُسُوف	گرفتگی آفتاب	سورج گہن
"	مَجَرَّہ	کہکشان	کہکشان
An eclipse of the moon	خُسُوف	ماہ گرفتگی	چاند گہن
A moonlight night	لَیْلَۃ مُقْمِرَۃ	شب مہتاب	چاندنی رات
Full moon	بَدْر	.	چودھویں رات کا چاند
River	بَحْر	دریا	دریا
Flood	تَمَوُّج	جوش دریا	باڑھ
The ebb-tide	جَزْر	کم شدن آب دریا	بھاٹا
Whirpool	دِرْدُوْرَہ	گرداب	بھنور
Rainbow	قَوْس قُزَح	رخش	دھنک

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Sand	رَمَل	ریگ	بالو
Wade	مَوْج	آبخیز	موج
Ship	مَرْکَب	جہاز	جہاز
Trough	قَارِب	شُنبک	ڈونگی
Ferry boat	مِعْبَر	کشتی گذارہ	گذاریکی ناو
Landing place	مَعْبَر	گذرگاہ آب	گھاٹ
Sail	حَبْل	بادبان	پال
Water distributed to thirsty travellers during the first 10 days of Moharrum		آبخیز	سبیل
"	یوغیل	.	ترائی
"			
Stream	عَیْن	چشمہ	جھرنا سوت
Spuddle	حِیتی	غار کہ در آن باران جمع شود	ڈبرا
Dip, dive, plunge	غَوص	غوطہ	ڈبکی
Ferry, quay	مَشْرَعَہ	آبشخور	گھاٹ
Raft	طُوف	سل	بیڑا
Helm, rudder	سُکّان	دنبال کشتی	پتوار

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
تال جھیل	آبگیر	غدیر	Lake
جھالا	باراں جائے بارد	نُقضہ	"

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
حوض	آبدان	حوض	A tank
سوتا	ساغانہ	خلیج	Spring, rivulet, fountain

(۲۷) امراض

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
آدھاسیسی	دردنیم سر	شَقِیقَۃ	Head-ache to the half-head
اجیرن	تخمہ	ہَیضَہ	Cholera
باو	آتشک	نارفارسی	A venereal disease
برانا	دیوسینہ	کابوس	To talk in ones sleep
پتھری	سنگ مثانہ	حصاۃ المثانہ	Stone in the bladder
پربال	موے دیدہ	شعر المنقلب	"
پھڑیا	ریش	قُرحَۃ	Sore, pimple
پھنسی	جوشش اندام	بثُر	A pimple
پیچش	پیچش	مَغص	Dysentry
تپ دق	رنج باریک	حُمّی الدّق	A hectic fever
تجاری	زورآگن	غِب	Tortion fever
ٹیس	تیرکشی	ضربان	Shooting pain
ابکائی	جنبیدن دل	تَہَوّع	To vomit, nausea
کوتی	دوشلہ بلی	ورحام	"
بخار	تپ	حُمّی	Fever

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
بفا	سبوسہ	حزاز	"
پتی	لاپیرہ	شری	Bile
پرمیو	سوزاک	حُرقۃ البول	Gonorrhea
پھلی	گل دیدہ	بیاض العین	A disease of the eye
پھوڑا	بناو	دُمّل	Ulcer, sore
تاپ تلی	بیماری سپرز	مرض الطحال	Splenity
ٹپک	تیرکشی زخم	نخس	Throbbing
تیور	تیرگی چشم	ظلمۃ البصر	"
جالا	سپیدہ	سُبل	A speck on the eyes
جلندھر	.	اِستِسقاء	Dropsy
جاڑی	تپ لرزہ	نافض	An ague
جھرجھری	بخار خفیف	حرش	"
جلک	سوزاک	کفع	"
دھوندھی	روزکوری	جَہر	Blindness at day
رنگنی	کجرک	عرق النسلم	Name of a medicine

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Small-pox	جُدری خصبہ	چیچک	سیتلا
,,	یرقان	یرقان	کانور
Itch	حِکہ جَرَب	خارش	کھجلی
,,	غَثَیان	دلشورہ	متلی
A twisting of the bowels	مَغص	کناک	مروڑ
,,	ظَفرہ	ناخنک دیدہ	ناخنہ
,,	رُعاف	خون بینی	نکسیر
,,	اُمّ الصِبیان	.	جھوگا
,,	کَلَف	.	جھائیں
,,	حِکّہ	خارش	چل

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
,,	دُمّل	.	دُنبل
Blindness at night	عشاء	شب کوری	رتوندی
,,	حُمرت	سُرخ بادہ	سُرخ بادا
Elephantitis	داءالفیل	پیل پا	فیل پاؤں
Cough	سُعال	سرفہ	کھانسی
A speck on the eye	عَشاوہ	تم	مانڈا
Epilepsy	صَرع	.	مرگی
Wart	ثُولُول	آژخ	مسہ
,,	العرق المدنی	رشتہ	نارو
Hiccup	فُواق	ہچکہ	ہچکی

(۲۸) ادویہ

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Ebony	ابنُوس	آبنوس	آبنوس
,,	آملج	آملہ	آنولا
Parsley	بزرُالکرفس	تخم کرفس	اجمود
,,	خِروع	بیدانجیر	ارنڈ
,,	حرمل	سپند	اسپند
Wood of aloes	عود	اگر	اگر
Cassia	خیارشنبر	خیارچنبر	املتاس

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
A kind of plum	اِجاص	آلوبخارا	آلوبخارا
Talc	طَلق	ستارۂ زمین	ابرک
The seeds of a plant of the dill kind	بزرُالبنج الخراسانی	نانخواہ	اجوائن
Seeds of a fleamortor plaintain	بزرقطونا	اسپغول	اسبغول
Opium	افیون	مہاتل	افیم
Gardamom	ہیل	قاقلہ	الائچی

ادویہ

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
,,	کُحل	سرمہ	انجن
Colocynth	حَنظَل	خربزہ تلخ	اندرائن کا پھل
Name of a thistle of which camels are fond of	اُشترغار	اشترخار	اونٹ کٹارا
,,	بیرنج کابلی	برنگ کابلی	بابڑنگ
,,	لِسان الحمل	بارتنگ	بارتنگ
Onis root	وَج	اگرترکی	بچ
The finger of the bamboo	طَباشیر	تباشیر	بنسلوچن
,,	مَرزَنجُوش	مرزنگوش	دونا مروا
Red sandal	الصندل الاحمر	صندل سرخ	رکت چندن
Alkali	قلی	شخار	سجی
Arsenic	سمّ الفار	مرگ موش	سنکھیا
,,	حجر النور	سنگ روشنائی	سونا مکھی
Anise seed	رازیانج	بادیان رازیانہ	سونف
,,	کلاب	عشق پیچہ	عشق پیچہ
,,	بصل الفار	پیاز دشتی	کندری
Camphor	کافور	کافور	کپور

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Name of a medicine	قسط	کوشنہ	کُٹ
The name of a poisonous plant or drug	زَرَنباد	کتردر	نربکھور
Musk	مِسک	مشک	کستوری
The name of a medicinal seed	شُونِیز	سیاہ دانہ	کلونجی
,,	کمأۃ	سماروغ	کوکرمتا
The name of a flower	کاذی	.	کیوڑا
,,	لسان العصافیر	زبان گنجشک	اندرجو
,,	صبر	صبر	ایلوا
,,	بابونج	بابونہ	بابونہ
,,	سنبل الطیب	.	بالچھڑ
,,	بادرنجبویہ	بادرنگبویہ	بلی لوٹن
,,	خبّہ	خاکشو	خاکسی
Name of a poisonous plant	جوز ماثل	تاتورہ	دھتورا
Rhubarb	راوند	تاتورہ	ریوند چینی
Foam of the sea	زبد البحر	کف دریا	سمندر پھین
Sun flower	اذریون	آفتاب پرست	سورج مکھی
Dry ginger	زنجبیل	شنگوبیر	سونٹھ

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Lead	آنُک	سرب	سیسہ
Nutmeg	عود البوق	دار شیشعان	کائپھل
,,	خس	کوک	کاہو
A medicinal gum	کثیرا	گون	کتیرا
Strychnia	اَفَارَاقِی	کہ	کچلا
Martial vitriol	قلقطار	زاک زرد	کسیس
Shafflower	عُصفر	گل کاریزہ	کسم
,,	نیلوفر	نیلوپر	کوکابیلی
Saffron	زعفران	زرکیاس	کیسر
,,	لسان الثور	گاوزبان	گاوزبان
Name of a gum	مقل	بوے جہودان	گوگل
Gallnut	عفص	مازو	مازوپھل
Name of a drug used for dying red	فوۃ	رودماس	مجیٹھ
The Indian gooseberry	عنب الثعلب	روباہ	مکو
A kind of grass	سعد	مشک زمین	موتھا
Name of a fruit used in medicine	جوز القئ	.	مین پھل

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
A kind of paste	نشاستج	نشاشتہ	نشاستہ
,,	محیا لفدکس	.	کچکنی
,,	ہلیلج	ہلیلہ	ہڑ
,,	شعر الجن	پرسیاوشان	ہنسراج
Disease	مرض	بیماری	روگ
Physician	طبیب	پزشک	بید
Ochre	مغرۃ	گل سرخ	گیرو
,,	ثمرۃ الطرفا	گزمازج	مائین
Litharge	مرتک	مردہ سنگ	مرداسنگ
Liquorice	اصل السوس	بیخ مہک	ملٹھی
Myrtle	حناء	حنا	مہندی
,,	تربد	.	نسوت
,,	اظفار الطیب	ناخن دیو	نکہ
Blue vitriol	الزاج الاخضر	زاک سبز	نیلا تھوتھا
Orpiment	زرنیخ	.	ہرتال
Ivory	عاج	دندان پیل	ہاتھی دانت
Sick	سقیم	بیمار	روگی
Druggist	صیدلانی	داروفروش	عطار

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
(۲۹) اعداد			
ایک ۱	یک	وَاحِدٌ	One
دو ۲	دو	اِثْنَانِ	Two
تین ۳	سہ	ثَلٰثٌ	Three
چار ۴	چار	اَرْبَعٌ	Four
پانچ ۵	پنج	خَمْسٌ	Five
چھ ۶	شش	سِتٌّ	Six
سات ۷	ہفت	سَبْعٌ	Seven
آٹھ ۸	ہشت	ثَمَانٍ	Eight
نو ۹	نہ	تِسْعٌ	Nine
دس ۱۰	دہ	عَشَرٌ	Ten
گیارہ ۱۱	یازدہ	اَحَدَ عَشَرَ	Eleven
بارہ ۱۲	دوازدہ	اِثْنَا عَشَرَ	Twelve
تیرہ ۱۳	سیزدہ	ثَلٰثَ عَشَرَ	Thirteen
چودہ ۱۴	چہاردہ	اَرْبَعَ عَشَرَ	Fourteen
پندرہ ۱۵	پانزدہ	خَمْسَ عَشَرَ	Fifteen
سولہ ۱۶	شانزدہ	سِتَّ عَشَرَ	Sixteen
سترہ ۱۷	ہفدہ	سَبْعَ عَشَرَ	Seventeen
اٹھارہ ۱۸	ہیجدہ	ثَمَانِیَ عَشَرَ	Eighteen
انیس ۱۹	نوزدہ	تِسْعَ عَشَرَ	Nineteen
بیس ۲۰	بست	عِشْرُوْنَ	Twenty
اکیس ۲۱	بست و یک	اَحَدٌ وَّعِشْرُوْنَ	Twenty-one
بائیس ۲۲	بست و دو	اِثْنَانِ وَعِشْرُوْنَ	Twenty-two
تئیس ۲۳	بست و سہ	ثَلٰثٌ وَّعِشْرُوْنَ	Twenty-three
چوبیس ۲۴	بست و چہار	اَرْبَعٌ وَّعِشْرُوْنَ	Twenty-four
پچیس ۲۵	بست و پنج	خَمْسٌ وَّعِشْرُوْنَ	Twenty-five
چھبیس ۲۶	بست و شش	سِتٌّ وَّعِشْرُوْنَ	Twenty-six
ستائیس ۲۷	بست و ہفت	سَبْعٌ وَّعِشْرُوْنَ	Twenty-seven
اٹھائیس ۲۸	بست و ہشت	ثَمَانٍ وَّعِشْرُوْنَ	Twenty-eight
انتیس ۲۹	بست و نہ	تِسْعٌ وَّعِشْرُوْنَ	Twenty-nine
تیس ۳۰	سی	ثَلٰثُوْنَ	Thirty
اکتیس ۳۱	سی و یک	اَحَدٌ وَّثَلٰثُوْنَ	Thirty-one
بتیس ۳۲	سی و دو	اِثْنَانِ وَثَلٰثُوْنَ	Thirty-two
تینتیس ۳۳	سی و سہ	ثَلٰثٌ وَّثَلٰثُوْنَ	Thirty-three
چونتیس ۳۴	سی و چہار	اَرْبَعٌ وَّثَلٰثُوْنَ	Thirty-four

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
پینتیس ۳۵	سی و پنج	خمسٌ وثلثون	Thirty-five
چھتیس ۳۶	سی و شش	ستٌّ وثلثون	Thirty-six
سینتیس ۳۷	سی و ہفت	سبعٌ وثلثون	Thirty-seven
اڑتیس ۳۸	سی و ہشت	ثمانٍ وثلثون	Thirty-eight
اُنتالیس ۳۹	سی و نہ	تسعٌ وثلثون	Thirty-nine
چالیس ۴۰	چہل	اربعون	Forty
اکتالیس ۴۱	چہل و یک	احدٌ واربعون	Forty-one
بیالیس ۴۲	چہل و دو	اثنانِ واربعون	Forty-two
تینتالیس ۴۳	چہل و سہ	ثلثٌ واربعون	Forty-three
چوالیس ۴۴	چہل و چہار	اربعٌ واربعون	Forty-four
پینتالیس ۴۵	چہل و پنج	خمسٌ واربعون	Forty-five
چھیالیس ۴۶	چہل و شش	ستٌّ واربعون	Forty-six
سینتالیس ۴۷	چہل و ہفت	سبعٌ واربعون	Forty-seven
اڑتالیس ۴۸	چہل و ہشت	ثمانٍ واربعون	Forty-eight
اُنچاس ۴۹	چہل و نہ	تسعٌ واربعون	Forty-nine
پچاس	پنجاہ	خمسون	Fifty
اکیاون ۵۱	پنجاہ و یک	احدٌ وخمسون	Fifty-one
باون ۵۲	پنجاہ و دو	اثنانِ وخمسون	Fifty-two
ترپن ۵۳	پنجاہ و سہ	ثلثٌ وخمسون	Fifty-three
چون ۵۴	پنجاہ و چہار	اربعٌ وخمسون	Fifty-four
پچپن ۵۵	پنجاہ و پنج	خمسٌ وخمسون	Fifty-five
چھپن ۵۶	پنجاہ و شش	ستٌّ وخمسون	Fifty-six
ستاون ۵۷	پنجاہ و ہفت	سبعٌ وخمسون	Fifty-seven
اٹھاون ۵۸	پنجاہ و ہشت	ثمانٍ وخمسون	Fifty-eight
اُنسٹھ ۵۹	پنجاہ و نہ	تسعٌ وخمسون	Fifty-nine
ساٹھ ۶۰	شصت	ستّون	Sixty
اکسٹھ ۶۱	شصت و یک	احدٌ وستون	Sixty-one
باسٹھ ۶۲	شصت و دو	اثنانِ وستون	Sixty-two
ترسٹھ ۶۳	شصت و سہ	ثلثٌ وستون	Sixty-three
چونسٹھ ۶۴	شصت و چہار	اربعٌ وستون	Sixty-four
پینسٹھ ۶۵	شصت و پنج	خمسٌ وستون	Sixty-five
چھیاسٹھ ۶۶	شصت و شش	ستٌّ وستون	Sixty-six
سرسٹھ ۶۷	شصت و ہفت	سبعٌ وستون	Sixty-seven
اڑسٹھ ۶۸	شصت و ہشت	ثمانٍ وستون	Sixty-eight
اُنہتر ۶۹	شصت و نہ	تسعٌ وستون	Sixty-nine
ستر	ہفتاد	سبعون	Seventy

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
۷۱ اکہتر	ہفتاد و یک	احد وسبعون	Seventy-one
۷۲ بہتر	ہفتاد و دو	اثنان وسبعون	Seventy-two
۷۳ تہتر	ہفتاد و سہ	ثلث وسبعون	Seventy-three
۷۴ چوہتر	ہفتاد و چہار	اربع وسبعون	Seventy-four
۷۵ پچھتر	ہفتاد و پنج	خمس وسبعون	Seventy-five
۷۶ چھہتر	ہفتاد و شش	ست وسبعون	Seventy-six
۷۷ ستتر	ہفتاد و ہفت	سبع وسبعون	Seventy-seven
۷۸ اٹھتر	ہفتاد و ہشت	ثمان وسبعون	Seventy-eight
۷۹ اُناسی	ہفتاد و نہ	تسع وسبعون	Seventy-nine
۸۰ اسّی	ہشتاد	ثمانون	Eighty
۸۱ اکاسی	ہشتاد و یک	احد وثمانون	Eighty-one
۸۲ بیاسی	ہشتاد و دو	اثنان وثمانون	Eighty-two
۸۳ تراسی	ہشتاد و سہ	ثلث وثمانون	Eighty-three
۸۴ چوراسی	ہشتاد و چہار	اربع وثمانون	Eighty-four
۸۵ پچاسی	ہشتاد و پنج	خمس وثمانون	Eighty-five
۸۶ چھیاسی	ہشتاد و شش	ست وثمانون	Eighty-six
۸۷ ستاسی	ہشتاد و ہفت	سبع وثمانون	Eighty-seven
۸۸ اٹھاسی	ہشتاد و ہشت	ثمان وثمانون	Eighty-eight

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
۸۹ نواسی	ہشتاد و نہ	تسع وثمانون	Eighty-nine
۹۰ نوے	نود	تسعون	Ninety
۹۱ اکانوے	نود و یک	احد وتسعون	Ninety-one
۹۲ بانوے	نود و دو	اثنان وتسعون	Ninety-two
۹۳ ترانوے	نود و سہ	ثلث وتسعون	Ninety-three
۹۴ چورانوے	نود و چہار	اربع وتسعون	Ninety-four
۹۵ پچانوے	نود و پنج	خمس وتسعون	Ninety-five
۹۶ چھیانوے	نود و شش	ست وتسعون	Ninety-six
۹۷ ستانوے	نود و ہفت	سبع وتسعون	Ninety-seven
۹۸ اٹھانوے	نود و ہشت	ثمان وتسعون	Ninety-eight
۹۹ ننانوے	نود و نہ	تسع وتسعون	Ninety-nine
سو	صد	مائة	Hundred
۱۲۵ سوا سو	یکصد و بست و پنج	مائة وخمس وعشرون	One hundred and twenty-five
۱۵۰ ڈیڑھ سو	یکصد و پنجاہ	مائة وخمسون	One hundred and fifty
۱۷۵ پونے دو سو	یکصد و ہفتاد و پنج	مائة وخمس وسبعون	One hundred and seventy-five
۲۰۰ دو سو	دو صد	مائتان	Two hundred
۳۰۰ تین سو	سہ صد	ثلاث مائة	Three hundred
۴۰۰ چار سو	چہار صد	اربع مائة	Four hundred

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Five hundred	خمس مائة	پنج صد	۵۰۰ پانچ صد
Six hundred	ست مائة	شش صد	۶۰۰ چھ سو
Seven hundred	سبع مائة	ہفت صد	۷۰۰ سات سو
Eight hundred	ثمان مائة	ہشت صد	۸۰۰ آٹھ سو
Nine hundred	تسع مائة	نہ صد	۹۰۰ نو سو
Thousand	الف	ہزار	۱۰۰۰ ہزار
Two thousand	الفان	دو ہزار	۲۰۰۰ دو ہزار
Three thousand	ثلث آلاف	سہ ہزار	۳۰۰۰ تین ہزار
Four thousand	اربعة آلاف	چہار ہزار	۴۰۰۰ چار ہزار
Ten thousand	عشرة آلاف	دہ ہزار	۱۰۰۰۰ دس ہزار
Twenty thousand	عشرون الفا	بست ہزار	۲۰۰۰۰ بیس ہزار
Hundred thou-and	مائة الف	صد ہزار	۱۰۰۰۰۰ لاکھ
Million	عشر مائة الف	دہ لک	۱۰۰۰۰۰۰ دس لاکھ
Tens of million	مائتا الف	صد لک	۱۰۰۰۰۰۰۰ کروڑ
	عشر مائة مائة الف	دہ صد لک	۱۰۰۰۰۰۰۰۰ دس کروڑ
First	اول	یکم	پہلا
Second	ثانی	دوم	دوسرا
Third	ثالث	سوم	تیسرا
Fourth	رابع	چہارم	چوتھا

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Fifth	خامس	پنجم	پانچواں
Sixth	سادس	ششم	چھٹا
Seventh	سابع	ہفتم	ساتواں
Eighth	ثامن	ہشتم	آٹھواں
Ninth	تاسع	نہم	نواں
Tenth	عاشر	دہم	دسواں
Eleventh	حادی عشر	یازدہم	گیارہواں
Twelfth	ثانی عشر	دوازدہم	بارہواں
Thirteenth	ثالث عشر	سیزدہم	تیرھواں
Fourteenth	رابع عشر	چہاردہم	چودھواں
Fifteenth	خامس عشر	پانزدہم	پندرھواں
Sixteenth	سادس عشر	شانزدہم	سولھواں
Seventeenth	سابع عشر	ہفتدہم	سترھواں
Eighteenth	ثامن عشر	ہیجدہم	اٹھارہواں
Nineteenth	تاسع عشر	نوزدہم	انیسواں
Twentieth	العشرون	بستم	بیسواں
Twenty-first	الحادی والعشرون	بست و یکم	اکیسواں
Twenty-second	الثانی والعشرون	بست و دوم	بائیسواں
Twenty-third	الثالث والعشرون	بست و سوم	تیئیسواں

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
چوبیسواں	بست وچہارم	الرابع والعشرون	Twenty-fourth
پچیسواں	بست وپنجم	الخامس والعشرون	Twenty-fifth
چھبیسواں	بست وششم	السادس والعشرون	Twenty-sixth
ستائیسواں	بست وہفتم	السابع والعشرون	Twenty-seventh
اٹھائیسواں	بست وہشتم	الثامن والعشرون	Twenty-eighth

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
انتیسواں	بست ونہم	التاسع والعشرون	Twenty-ninth
تیسواں	سی ام	الثلثون	Thirtieth
چالیسواں	چہلم	الاربعون	Fortieth
پچاسواں	پنجاہم	الخمسون	Fiftieth

(۳۰) اقسام رنگ

رنگ	رنگ	لَون	Colour
اُجلا	سپید	اَبیَض	White
پیلا	زرد	اَصفَر	Yellow
لال سوہا	سُرخ	اَحمَر	Red
سُرمئی	سُرمئی	کُحلِی	The colour of antimony
			Greenish
چٹا	پرسفید	یَقَق	White
کالا	سیاہ	اَسوَد	Black
سنہرا	زراندود	مُذَہَّب	Golden
ہرا	سبز	اَخضَر	Green

رنگین	رنگین	مَصبُوغ	Colored painted
اُجلائی	سپیدی	بَیَاض	Whiteness
زردی	زردی	صُفرَۃ	Yellowish
لال	سرخی	حُمرَۃ	Redness
چہچہا	سخت سرخ	اَحمَر قَانِی	Deep red
ڈھڈھا	بسیار زرد	اَصفَر فَاقِع	Deep yellow
سیاہی	سیاہی	سَوَاد	Blackness
مونگیا	شمعی	.	”
سبزی	سبزی	خُضرَۃ	Greenness
			”

(۳۱) ساز وسرود ونغمہ

راگ	سرود	نغمہ	Music
بانسلی	نَے	مِزمَار	Flute

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
ارگن	ارغنون		Organ
شرہنی	سُرنائے		Charisi
ڈھول	دہل	طَبَلٌ	Drum
ناچ	پائے کوبی	رَقْص	Dance
تنبورا	دنبوره	طَنبُورَة	A guitar with six wires or strings
جھانجھ	سنج	صَنج	Cymbal
ڈف	دائره	دَفّ	Tourmaline

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
نقارا	کوس	نَوبَت	Kettle drum
ڈنکا	کوس	نَقّارَة	A double kettle drum
کھنجری	دائرهٔ خرد	دَفِیف	A small tourmaline
نقارخانہ	نوبتخانہ	بَیتُ النُّوَب	The place at the porch of a palace where drums are beaten at intervals
شہنائی	شاه نائی	نَفِیر	A kind of musical pipe

(۳۲) متعلقات کشتی وجنگ

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
اکھاڑا	جُوزک	مَصْرَع	A place made for wrestling
ڈنڈ	شنا	[illegible]	,,
ڈیرا	خرگاه	خَیمَة	Tent
راہداری کا پروانہ	خط گزاره	جَواز	,,
رسالہ دار	سپہبد	قائِد	A commander of a troop of horse
رن	نبردگاه	مَعْرَکَة	Battle, war
رہبر	راه دان	دَلِیل	A guide
زره پوش	زره پوش	مُدَرَّع	Clad in coat of mail
سُرنگ	آہون	نَقَب	Under-ground passage

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
سوار	سوار	رَاکِب	Rider
شجاع پہلوان	دلیر	شُجَاع	Hero
شور	غریو	صِیَاح	Noise
قید	بند	اَسْر	Imprisonment
کُشتی باز	کشتی باز	مُصَارِع	Wrestler
کمک	یاری	اِعَانَة	Aid, assistance
کوٹ گڑھ	دز	قَلعَة	A fort
گتکا	بربک	مُضَارَبَة	A fight with club, stick

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
A small shot		ساچمہ	چھرا
	بَیَّت	شبخون زدن	چھاپا مارنا
		چارطاق	راوٹی
To oppose the way	سدّ الطّریق	راہ گرفتن	راہ روکنا
Store of grain laid in for an army	مِیرہ	رسد	رسد
Priming powder		چاشنی	رنجک
Armour	درع	زرہ	زرہ
Soldier	جُندی	لشکری	سپاہی
"	[illegible]	[illegible]	[illegible]
Club, mace pestle	[illegible]	کتک	سوٹا
"		شلک	شلک
Troop	فوج	گروہ	غول
Prisoner	اسیر	بندی	قیدی
Wrestling	مصارعۃ	کشتی	کشتی
"	مکمن	کمین	گھات
A small fort	قُلَیعۃ	قلعچہ	گڑھی
Wound	جرح	زخم	گھاؤ

انگریزی	عربی	فارسی	اُردو
Wounded	مجروح	زخمی	گھائل
A kick	رکلۃ	لگد	لات
Army	عسکر	لشکر	لشکر
Plundered	منہوب	غارت خوردہ	لوٹا
To cover with blood	[illegible]	بخون آغشتن	لہولہان کرنا
A club used to exercise within the manner of duaiile belts	[illegible]	[illegible]	مگدر
The extremity of road	[illegible]	[illegible]	ناکا
A mark hut	[illegible]	[illegible]	[illegible]
To scuffle or struggle together		[illegible]	[illegible]
Commander-in-chief	[illegible]	[illegible]	ہراول
Powder	[illegible]	باروت	باروت
"	[illegible]	[illegible]	[illegible]
Blow, the clenched fist	[illegible]	مشت	گھونسا
Battle	[illegible]	کارزار	لڑائی
Plunder, pillage	غنیمت	تاراج	لوٹ
Covered with blood	[illegible]	خون آلود	[illegible]

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
مارمار	دستدرازی	اِضْرِبْ اِضْرِبْ	Overrunning an enemy's country
ملاپ آشتی	آشتی	سِلْم	Agreement
نشان بردار	علمدار	حَامِلُ الْعَلَم	Standard-bearer

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
نہتا	بے سلاح	اَعْزَل	,,
ہتھیار بند	سلحشور	سَالِح	Armed
ہرکارہ	ایلچی	جَاسُوس	Messenger
پیادہ	پیادہ	رَاجِل	Footman

(۳۳) ظروف زمان

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
آج	امروز	اَلْیَوم	To-day
کل	دی	اَمْس	Yesterday
پرسوں	پریروز	قَبْلَ الْاَمْس	Day before yesterday
اترسوں	پسترپریروز	قَبْلَ یَوْمَین	The third day past
کل	فردا	غَد	To-morrow
پرسوں	پس فردا	بَعْدَ الْغَد	Day after to-morrow
اترسوں	پسترپس فردا	بَعْدَ یَوْمَین	The third day to come
کل کی رات	دوش	اَلْبَارِحَة	Last night
آجکی رات	امشب	اَللَّیْلَة	To-night
پرسونکی رات	پریشب	.	,,
راتوں رات	شباشب	.	In the middle of night
رات دن	شب و روز	یَوْمٌ بِلَیْلَة	Day and night
دن	روز	یَوْم	Day

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
رات	شب	لَیْل	Night
اندھیاری رات	شب دیجور	.	Dark night
چاندنی رات	مہتاب	لَیْلَةٌ اَضْحِیَان	A moonlight night
چاندرات	شب ہلال	غُرَّہ	Night of the moon's first appearing
چودھویں رات	شب چہاردہم	لَیْلَةُ الْبَدْر	Fourteenth night of the moon
آدھی رات	نیم شب	نِصْفُ اللَّیْل	Midnight
بھور	سفیدۂ صبح	فَجْر	Dawn of day
تڑکا	پگاہ	سَحَر	Dawning of day
پہر	پاس	رُبْعُ اللَّیْل	A mid-day
گھڑی	ساعت	سَاعَة	Ghari, consisting of half an hour
وقت	ہنگام	حِین	Time

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
سال	سال	سَنَۃ	Year
پل	•	دَقِیقَۃ	Moment
پارسال	پار	اَلسَّنَۃُ الْمَاضِیَۃ	Last year
مہینا	ماہ	شَہْر	Month
دسواں دن	•	عَشَرَۃ	Tenth day
ساتواں دن	•	اُسْبُوع	Week
ٹک	یکدم	لَمْحَہ	Moment

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
جگ	روزگار دراز	قُرُون	Period
جاڑا	زمستان	شِتَاء	Winter
رت	ہنگام	مَوْسِم فَصْل	Season
پت جھاڑ	خزان	خَرِیف	Autumn
گرمی	تابستان	صَیف	Summer
ربیع	بہار	رَبِیع	”
برسات	برشکال	سَیَّارہ	Rainy season

(۳۴) اسماء روزہا

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
سنیچر	شنبہ	یَوْمُ السَّبْت	Saturday
اتوار	یکشنبہ	یَوْمُ الْاَحَد	Sunday
پیر کا دن	دوشنبہ	یَوْمُ الْاِثْنَیْن	Monday
منگل	سہ شنبہ	یَوْمُ الثُّلَاثَا	Tuesday
بدھ	چہار شنبہ	یَوْمُ الْاَرْبَعَا	Wednesday
جمعرات	پنجشنبہ	یَوْمُ الْخَمِیس	Thursday
جمعہ	آدینہ	جُمُعَۃ	Friday

(۳۵) افعال و اوصاف حسنہ

اردو	فارسی	عربی	انگریزی
بڑائی بھرم	بزرگی	عَظَمَت	Greatness
بھلائی	خوبی	حُسْنیٰ	Goodness
پاکدامن	پارسا	عَفِیف	Chaste
سچ	راستی	صِدْق	Truth
سچا	راستگو	صَادِق	True
سخی	راد	جَوَاد	Generous
شرم لاج	آزرم	حَیَاء	Shame
شرمیلا	شرمگین	حَیِیّ	Shameful
انصاف	داد	عَدْل	Justice
انصاف کرنے والا	داور	عَادِل	Just

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
دیانت دار	دیانت دار	مُعْتَمَد	Faithful
لائق	سزاوار	حَرِيٌّ	Qualified, worthy
پرہیزگار	پرہیزگار	مُتَّقِی	Abstinent, one who controls his passions

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
ہوشیار	زیرک	حَاذِق	Intelligent, clever
امانتدار	امانتدار	اَمِین	Trustee
اچھا	خوش	حَسَن	Good

(۴۳) افعال و اوصاف رذیلہ

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
پاجی	فرومایہ	رَذِيل	Mean
چنڈال	دون	وَضِيع	Wicked man
چوری	دزدی	سَرِقَة	Steal
چور	دزد	سَارِق	Thief
ڈاکو	تاراج زن	مُغِير	Robber
ڈانواں ڈول	سراسیمہ	مُتَسَكِّع	Wanderer having no place of abode
ڈاہ	ترهان	حَسَد	Envy
ڈائن	جگرخوارہ		Witch
بے ادب	ناتراشیدہ	سَيِّئُ الْأَدَب	Rude, ill-mannered
سوم	شرگور	بَخِيل	Miser
بڑا جھوٹا	بسیار دروغگو	كَذَّاب	Great liar
بڑبونٹھا	لنجوج	شہفاهی	

اُردو	فارسی	عربی	انگریزی
بڑناکا	درازبینی	اَنْفَان	Long-nosed man
بونا	خرد پاچہ	قِعَاش	Dwarf
بک	درازنفسی	بَقّ	Foolish talk
بہری	زن کر	صَمَّاء	Deaf woman
بہرا	کر	اصم	Deaf
بھگوڑا	بسیار گریزپا	آبَاق	A runaway
بھلکڑ	فراموشکار	نَسِّی	Forgetful
بھلکڑ	غلط کار	مِغْلَاط	One who makes mistakes
بھینگا	کاز	اَحْوَل	
بھنگی	بنگ نوش	حَشَّاش	One who drinks bhung or cannabas
بیاج	سود	رِبٰوا	Interest
بیاج خور	سودخور	مُرْبِي	Usurer
بیحیا	بے شرم	جَالِع	Shameless

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Shameless-ness	وَقَاحَت	بیشرمی	بیحیائی
,, Bastard	اَعْسَر	چپه	بین ہتھا
Vicious	شَرِیر	فتنہ انگیز	حرامزادہ
Covetuous-ness	طَمَع	آز	لالچ حرص
Avarice Covetuous	شَرِہ	بسیار آز	لالچی
Toothless	اَدْرَد	دندان ریختہ	پوپلا
Toothless woman	درداء	ترشرو	ترشرو
,,	بَطِن	لت انبان	پیٹو
Surley, stern	عَبُوس	ترشرو	ترشرو
Lisper	اَلْثَغ	سقو	توتلا
Lisper woman	لَثْغَاء	زن سقو	توتلی
Pot-bellied	بَطِین	شکمدار	توندیلا
,,	قَلِیلُ الْبِضَاعَة	کم مایہ	ٹٹ پونجیا
Robber	قَاطِعُ الطَّرِیق	راہزن	ٹھگ
,,	قَصِیر	پستہ	ٹھگنا
,,	قَصِیرَه	پستہ	ٹھگنی
Backbiting	نَمِیمَہ	سخن چینی	چغلی
Backbiter	نَمَّام	سخن چیں	چغلخور

انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Gambling	قِمَار	ننگ	جوا
Gambler	مُقَامِر	قمارباز	جواری
Quarrel-some	اَلَدّ	بسیار فتنہ کنندہ	لڑاکا
Untruth	کِذْب	دروغ	جھوٹ
Liar	کَاذِب	دروغگو	جھوٹا
,,	سَکْرَان	سیرست	چکاچک
Deceit	خِدَاع	فریب	چھلبل
Enemy, foe	عَدُوّ	دشمن	دشمن
Enmity	شَحْنَاء	دشمنی	دشمنی
A deadly foe	قِتْل	دشمن جانی	دشمن جانی
Cheat	خَدِیعَت	دغا	دغا
Cheater	خَادِع	دغاباز	دغاباز
Mad, insane	مَجْنُون	دیوانہ	سڑی
Mangoe	هَجِین	اکدش	دوغلا
Mongrel wo-man	هَجِینَه	زن اکدش	دوغلی
Bribe	رِشْوَت	پارہ مال	رشوت
One who gives bribe	رَاشِی	پارہ دہندہ	رشوت دینے والا
One who takes bribe	مُرْتَشِی	پارہ گیرندہ	رشوت لینے والا

انگریزی	عربی	فارسی	اردو	انگریزی	عربی	فارسی	اردو
Jester	سُخْرَہ	.	مسخرا	Drunkard	شَارِبُ الخمر	میخوار	شرابی
Jest	سُخْرِیَہ	تماخرہ	مسخراپن	,,	جَوْر	ستم	ظلم
Imposter, knave	مَاکِر	پرکار	مکار	Tyranny	ظَالِم	ستمگر	ظالم
Nose, clift	اَجْدَع	بینی بریدہ	نکٹا	Fraud	خَدِیعَہ	فریب	فریب
Good for nothing	کَلّ	نابکار	نکما	One-eyed	اَعْوَر	یک چشم	کانا
Drunk	سَکْرَان	مست	متوالا	Pimp	دَیُّوث	قلتبان	کٹنا
,,	مُخْتَلِس	بردار	اُچکا	Pimp women	دَلّالہ	میانداز	کٹنی
Tattler	قَوّال	گپ زن	گپی	A shrewd stealer	نَبّاش	کفن دزد	کفن چور
Tattle	اَقْوَال	گپ	گپ	A pick pocket	طَرّار	کیسہ بر	گرہ کٹ
Evil-speaker	عَیّاب	بدگو	عیب	Plunderer	نَہّاب	غارتگر	لٹیرا
One who lives on the wages of iniquity	آکِلُ السُّحت	حرام خور	حرام خور	Vagabond	عُرْیَان	لچپ	لچا
Evil-doer, sinful	فَاسِق	بدکار	بدکار	Battle, war	جِدَال	ستیزہ	لڑائی
				Failcropt	اَبْتَر	کُلتہ	لنڈورا

نام ماہہائے ہندی وفارسی وانگریزی مع تعداد ایام

نام ماہہائے ہندی	نام ماہہائے فارسی	نام ماہہائے انگریزی	تعداد ایام
[illegible]	محرم	جنوری	۳۱
[illegible]	صفر	فروری	۲۸
[illegible]	ربیع الاول	مارچ	۳۱
[illegible]	ربیع الثانی	اپریل	۳۰
[illegible]	جمادی الاول	مئی	۳۱
[illegible]	جمادی الثانی	جون	۳۰
[illegible]	رجب	جولائی	۳۱
[illegible]	شعبان	اگست	۳۱
[illegible]	رمضان	ستمبر	۳۰
[illegible]	شوال	اکتوبر	۳۱
[illegible]	ذیقعدہ	نومبر	۳۰
[illegible]	ذی الحجہ	دسمبر	۳۱

فہرست ابواب اربع عناصر

صفحہ	تفصیل اقسام ابواب	صفحہ	تفصیل اقسام ابواب	صفحہ	تفصیل اقسام ابواب	صفحہ	تفصیل اقسام ابواب
۳	اعضائے حیوانات	۷	فضلات حیوانات	۷	اہل قرابت	۱۱	حیوانات بے پر حلال
۱۲	حیوانات پرندہ حلال	۱۳	حیوانات بے پر حرام	۱۵	حیوانات پرندہ حرام	۱۶	متعلقات و اسباب اسپ
۱۷	اہل حرفہ	۲۱	متعلقات زراعت	۲۲	اقسام غلہ	۲۳	نانخورش خام
۲۴	مصالح طعام	۲۴	اسمائے ظروف	۲۶	آب و آتش و آسیا	۲۷	اقسام طعام
۲۹	لوازمات روشنی	۳۰	اشیائے نشستنی و خفتنی	۳۰	متعلقات مکان	۳۳	اسباب نوشتخوانہ
۳۴	آرائش و زیورات	۳۶	اشیائے پوشش	۳۸	آلات اہل حرفہ	۴۰	اثمار و میوہ جات
۴۲	باغ و اشجار	۴۳	متعلقات آسمان و دریا	۴۵	بیماری	۴۶	ادویہ
۴۹	اعداد	۵۳	اقسام رنگ	۵۳	ساز و سرود و نغمہ	۵۴	متعلقات کشتی و جنگ
۵۶	ظروف زمان	۵۷	اسمار روزہا	۵۷	افعال و اوصاف حسنہ	۵۸	افعال و اوصاف رذیلہ
		۶۰	نام ماہ	۶۱	خاتمۃ الطبع		

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ والمنۃ کہ ان دنون یکے از تالیفات **محمد ناصر علی** غیاث پوری ثم الآردی کتاب بے نظیر نافع ہر صغیر و کبیر حاوی لغات اربعہ اردو و فارسی عربی انگریزی اطفال خردسال کے ہاتھ کے لائق جواہر لغات سے مرجع آرسی مسمیٰ بہ **اربع عناصر** جسکے انگریزی کے قانون کو فاضل لوذعی عالم المعی مولوی **محمد عبد الحمید صاحب** ابن بقراط عصر جالینوس دہر مسیحائے زمان فلاطون دوران جناب مولوی حکیم **احمد حسین** صاحب شہسرامی نے حسب الحکم مصنف ممدوح کے پر کیے ہین تصحیح و تنقیح علمائے مطبع متعینہ صحت کتب در مطبع **منشی نول کشور** واقع لکھنؤ بہ سرپرستی جناب منشی **پراگ نرائن** صاحب مالک مطبع موصوف۔ بار ششم باہ مئی سنہ ۱۹۰۹ع مطابق ماہ ربیع الاول ۲۵ سنہ ۱۳ ہجری جھپکر نفع بخش ہر صغار و کبار ہوئی فیضرسان عالم مقبول خاص و عام فرمادے

بسم الله الرحمن الرحيم

سَقَانِي الحُبُّ كَاسَاتِ الوِصَالِ

داد مرا دوستی خدا کاسه‌های وصل پی در پی مرا

فَقُلْتُ لِخَمْرَتِي نَحْوِي تَعَالِي

پس گفتم چاشنی شراب را الخ نزدیک بیا بسوی من

سَعَتْ وَمَشَتْ لِنَحْوِي فِي كُؤُوسٍ

آمد روان خم شراب با عطا چلوه گر شد در پیمانها

همد

نام کتاب	قیمت
فرہنگ جہانگیری۔ ازجمال حسین مستند معروف۔	عہ/ آ/
فرہنگ گلستان۔ ازسید ابن حسن مرحوم	۹ پائی
فرہنگ بوستان۔ ″ ″	۹ پائی
فرہنگ زلیخاے جامی۔ ″ ″	۱/
فرہنگ سکندر نامۂ بری۔ ″ ″	۲/
فرہنگ لغات مثنوی مولانا روم۔ از مولوی عبداللطیف شارح مثنوی۔	۸/
نصاب الصبیان منظوم۔ از ابو نصر فراہی	۱/
شرح نصاب الصبیان۔ ازکریم الدین دشت بیاض۔	۴/
ہفت قلزم۔ از مولوی قبول محمد جو بحکم غازی الدین حیدر شاہ اول اودھ تصنیف ہوئی سات جلدین۔	معہ/ ۸/ ب

لغات عربی و فارسی بزبان اُردو

نام کتاب	قیمت
نجم اللغات۔ از راجہ جبیسور راؤ صاحب بہادر اُردو الفاظ کے معنی انگریزی و فارسی مین۔	۱۲/ ب
ایضاً۔ اُردو الفاظ کے معنی فارسی مین	۸/ ب
کریم اللغات۔ فارسی و عربی لغات کے معنی اُردو مین از مولوی کریم الدین۔	۶/

نام کتاب	قیمت
نفائس اللغات۔ الفاظ اُردو کی شرح بزبان فارسی از مولوی اوحد الدین بلگرامی	عہ/ ب
نصیر اللغات۔ ترجمہ اُردو غیاث اللغات	سے/ ب
لغات فارسی معین اُردو و مشتقات صیغہ ہاے فارسی کا بیان اُردو مین۔	۱/
معیار الاملا۔ تصحیح الفاظ العوام از منشی دیبی پرشاد۔	۲/
مجموعۂ لغات عربی۔ یعنی اُردو ترجمہ منتہی الارب فی لغات العرب کا جو مجموعہ قاموس وغیرہ معتبر لغات عربی کا ہے از منشی سداسکھ لال صاحب چار جلدمین۔	۹ ب
لغات کشوری۔ از سید تصدق حسین صاحب رضوی کاغذ سفید۔	عہ/ ۴/ ب
ایضاً۔ کاغذ حنائی۔	عہ/ ب
لغات ناصری۔ ہر قسم کے لغات بترتیب حروف تہجی۔	۱/ ۶/ ۹
جامع اللغات۔ عربی و فارسی و اُردو کے لغات کی تصریح اور روزمرہ محاورے جنکا جاننا ہر شخص کو ضروری ہے دو جلدمین	سے/ ب
زبدۃ اللغات۔ لغات عربی و فارسی کی تحقیق اُردو مین۔	عہ/ ۸/

نام کتاب	قیمت
لغات مختص بمفردات طب فارسی مین	
مخزن الادویہ۔ بغیر تحفہ مشہور و معروف	سے/ا ب
مجموعۂ الفاظ الادویہ۔ چار رسالہ مع علاج	عہ/
اختیارات بدیعی۔ مشہور۔	عہ/ ۸/
مخزن الادویہ۔ مع تحفہ مطبوعۂ علوی۔	سے/ا ب
لغات مخصوص طب اُردو مین	
مخزن المفردات۔ جامع ادویہ مشہور و مقبول۔	۱۴/ ۲
ترجمۂ مخزن الادویہ۔ مترجمۂ مولوی محمد نور کریم مرحوم۔	سے/ا ب ۸/
مقالات احسانی۔ دواؤن کے نام و خواص ہندی مین۔	۶/
تحقیقات نادرۂ طبی۔ معروف بہ مفردات ہندی از حکیم بشیر احمد گوپاموی۔	۷/
بستان المفردات۔ مجموعۂ افعال و خواص ادویہ مفردۂ یونانی از حکیم عبد الحکیم صاحب۔	
ضروری المطب۔ از حکیم مہتاب رائے صاحب	عہ/ ب ۹ پائی
کتب طب مختص بعلاج انسان اُردو	
تشریح الاسباب۔ مع نقشۂ بروج فلکی از حکیم قاضی الٰہی بخش۔	۸/

نام کتاب	قیمت
رسالۂ زبدۃ المفردات۔ مع رسالہ نظم بارق از حکیم سید علی حسین صاحب۔	۲/ ۶ پائی
زبدۃ الحکمت۔ تینون فصلون سے خورد و نوش کا طریقۂ حفظ صحت مولفۂ حکیم مولوی محمد قمر علی۔	۱/ ۹ پائی
رسالۂ تعریف النبض۔ مولفۂ حکیم مرزا بشیر احمد۔	۲/
شفاء الامراض۔ از حکیم محمد عبد الحکیم۔	عہ/ ب
ترکیب العلاج۔ مع ترمیم و اضافہ نسخہ جات مولفۂ حکیم امیر الدین خان جدید الطبع۔	۷/ ب
رسالۂ دافع طاعون۔ مولفۂ را اے ہزاری لال ہیڈ ماسٹر اودیپور۔	۲/ ب
مفید الاجسام مع فوائد عجیبہ۔ ہر مرض کے نسخے مولفۂ سید فضل علی نیٹو ڈاکٹر۔	۳/ ۹ پائی
طب احسانی۔ مولفۂ حکیم احسان علی۔	۳/ ۶ پائی
مجمع البحرین۔ از حکیم حیدر خان حاوی طب یونانی و ڈاکٹری۔	سے/ا ب
علاج الغربا۔ مترجمۂ حکیم اصغر علی۔	۸/
قرابادین احسانی۔	۵/

به عون صناع بیچون و کمک فضل خلاق ذو المنن

خوشتر ز رساله قلیل البها کثیر النفع در شرح حل لغات و استعارات کلام ملا عبد الرحمن عالم نامی مسمی به

فرهنگ صحیحه

مبسوطه

زلیخای جامی

از تدوین و تالیف کمترین آلوده دامن سید ابن حسن مودودی دیرینه خدمتی مطبع عالی

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور بزیور طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

نکهت سگالی گلشن آرای عزیزی که بوستان مصر جهان را آبیاری قدرتش شگوفه بندی نهالان حسن یوسفی و عشق زلیخا شگفته و نوریان ساخته و نعت گلدسته بهارستان رسالت اتم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم که تیرفی هدایتش اشجار کج بنیان ضلالت را بتاثیر فیض رسانی خویش همدوش بوستان افراخته اما بعد بنده کلیه ء آلوده دامن بلند از کوچه علم و فن سید ابن حسن مودودی که دیرینه خدمتی مطبع عالی حدقه دیده فتوت چشم و چراغ کاشانه مروت پیکر دانش سراپا بینش منتظم کارهای سترگ صدرنشین چار بالش نظام امور بزرگ قدردان علم و اهل دوست نواز با دیگران بدانا دستار عالی حوصله بلند اراده باتفاق آرای جمهور جناب معلی القاب منشی نولکشور صاحب سی آئی ای دام اقباله بخدمت ذی الشعوران نصفت کوش حق پروران حق نیوش التماس میدارم که هر چند این هیچکاره از کم مایگی علم و بی‌بضاعتی آن ندارم که بتالیفی مبادرت نمایم و متعهد نظم و نسق شوم لیکن محض بفیض صحبت صاحبان علم مستعینا بالله فرهنگ زلیخای جامی همت برگماشتم و هنگام فرصت هر روزه بجان تعلق کار مطبع بتالیفش پرداختم و حق تالیف هم بمطبع عالی عنایت

سبب تالیف اینکه

هر گاه هر همه کارخانجات متعلقه این مطبع نامی سیما کتب خانه عظمت و شانی دارد و قابل ملاحظه نظارگیان علم دوست است بدین نظر اکثری از صاحبان عالی شان و روسای نامدار و تعلقداران ذی اقتدار هنگام رونق افروزی لکهنؤ برای ملاحظه تشریف می آرند چنانچه روزی جناب معلی القاب بانی مبانی ترویج علوم و فنون هنر پرور علم گستر جناب آر تی گرفیتهه صاحب بهادر ایم اے ڈائرکٹر آف پبلک انسٹرکشن ممالک مغربی و شمالی دام دولته و دام اقباله برای ملاحظه کتب خانه در مطبع تشریف آوردند اتفاقا در انوقت فرهنگ سکندرنامه و بوستان که هم از تالیفات هیچمیرز است بملاحظه در آمد فرمودند که هنوز فرهنگ زلیخا چاپ نشده همین که این حرف گوش گزار شوردم سمعا و طاعة بزبان آوردم و بتالیفش آن صرف همت نمودم الحق که از هجو فرهنگهای کتب درسیه برای مدرسین محصل فوائد موفورست قلیل الحجم و کثیر النفع شدنش نور علی نور چون بتایید ایزدی باختتام رسانیدم برای منظوری حضور فیض ظهور صاحب ممدوح الشان گذرانیدم بحمد الله که آرزویم بر آمد و این بضاعت مزجات تشریف پذیرائی خداوندی اعزاز یافت از درگاه خدای برتر تمنائی میدارم که سعیم را بیکار رساند که قبول پسند اهل عام گردد و بانی و مقوم این مطبع نامی را به ترقی و اقبال روز افزون بانجاح مقاصد دنیا برخوردار نماید بمنه و کرمه و ما توفیقی الا بالله المستعان به الاستعانة و علیه التکلان

باب الف ممدوده

آب | آس ش | آلایش - آلودگی

آب

آب - بالمد بمعنی رواج و رونق وطرز کنایه از روی روشن
آب بر آتش زدن کنایه از نرمی کردن -
آبروی - تروتازگی و روشنائی چهره و جاه و عزت -
آب بقا و آب خضر
آب حیات و کنایه از سخن

ات

آتش - بفتح و کسره تای مثناة فوقانی معروف و کنایه از دوزخ و غضب الهی

آخ

آخر - بضم خای معجمه جای علف خوردن اسپان مخفف آخور بمعنی استخوان زیر گردن و بالای سینه انسان هندی ہنسلی

آش

آشفته - بمعنی بهم بر آمده از پریشانی و تشویش
آشیان و آشیانه خانه مرغان که دران بیضه نهنده و بمعنی سقف خانه مردم
آشوب - شور و فتنه و غوغا

آغ

آغشته - بفتح غین معجمه آلوده و تر کرده و آمیخته

آف

آفاق - جمع افق بضمتین کناره آسمان که در میدان صحرا - وسیع بزمین پیوسته از دور مشاهده میشود مراد اجسام

آل

آل - بمعنی رنگ سرخ در فارسی و نوعی از شراب

آم

آمرزگار - بخشنده و عفو کننده

آن

آن تنگی - اشاره بجان کندن باکره
آن چراغ اهل منیش - کنایه از ذات حضرت
آن سو - اشاره بسخنهای باریک
آن آشیان - اشاره بآشیان ازل

آو

آواره - پراگنده و پریشان و گم و نابود و خراب و خستم

آه

آهنگ - قصد و سوز دنی آوازه ساز و بمعنی طرز و روش

آی

آیا - تمنا و شاید و افسوس
آیین - رسم و طریق
آئینه - معروف مراد از دل

باب الف مقصوره

اب

ابریشمینه - انجه از ابریشم ساخته باشند

ابریق - بالکسر آوند چینی لوله دار -
ابلہ طراز - می زینتی برای ابلہ فریبی

ابن آدمی - بمعنی شغال
ابرهه - نام نائب بادشاه حبشه

اج

اجازت - بالکسر بریدن مسافت و پس افگندن جای برفتن از وی و دستوری و رخصت

اح

احترام - بمعنی حرمت داشتن

اد

ادبار - بالکسر پشت دادن و برگشتن بخت

ادراک - دریافتن و رسیدن بچیزی

ادریس - بالکسر نام وی خنوخ یا اخنوخ پیغمبری بوده

ادیم - بالفتح پوست خوشبو بلغاری نیز گویند

ادیم طائف - قسمی از ادیم بمقام طائف

اذ

اذفر - بالکسر بوی تیز خوش و ناخوش و مشک تیز بوی

ار

ارجمند - بالفتح صاحب قدر و منزلت

ارزق - بمعنی کبود

ارزق طیلسان کنایه از ستارگان که چادر کبود فلک بر دوش دارند

ارغوان - بالفتح نام گلی سرخ و گیاه سرخ رنگ

ارم - بالکسر و فتح رای مهمله بهشت شداد

از

از پا افتادن

از چشم گهر باریدن - مراد از گریه کردن

از لب گهر باریدن - کنایه از سخنان فصیح و لطیف گفتن

از رون محراب - اشاره بدنیا

اژ

اژدها - بالفتح مار بزرگ و کنایه از عزیز مصر

اس

استاد کهن سال - کنایه از مورخ

استقامت - راست ایستادن

استمداد - مدد و حمایت خواستن

اسحاق نام پیغمبر

اسرائیل - بالکسر نام یعقوب پیغمبر و این لفظ سریانی ست معنی آن برگزیده خدا

اش

اشک ارغوان - کنایه از اشک سرخ

اشهب - اسپ سبزه خنگ

اص

اصطفا - برگزیدن

اصلاب - بالفتح جمع صلب استخوان پشت

اصلاح - بصلاح آوردن و آشتی کردن و بمعنی نیکو کردن خلاف فساد

اط

اطلس - جامه ابریشمی بی نقش

اغ

اغیار - بالفتح دشمنان و محافظان محبوب و نیز غیر یار

اف

افراشتن - بمعنی بلند ساختن

افراط - بالکسر از حد گذشتن و گذرانیدن

افق - بضمتین بمعنی کرانه و کره گرد عالم

اق

اقتباس - علم آموختن از کسی و آتش فرا گرفتن و فائده گرفتن و نور جستن

اقلیم - بالکسر هفتم حصه زمین

اک

اکسون - بالکسر و الفتح جامه سیاه درخور کسوت سلاطین

ال

الماس - بالفتح جوهری سفید شفاف سخت قیمتی

اِلٰه - بالکسر معبود

ام

امتی گوی - ای امتی گویان یعنی گروه من که حدیث نبی آخرالزمان با...

امرد - بی ریش و ساده زنخ

امین - امانت دار اعتماد کرده شده

ان

انبار - بالفتح و مملو و پر

انجم - بضم جیم ستارگان

انجمن - بضم جیم مجلس و مجمع

انسان - بالکسر مردمان

انسان عین - بمعنی مردم چشم

انفس - بضم فا جمع نفس بمعنی جان و روح

انگشت بدندان گرفتن کنایه از تحیر

انیس - دوست و همدم و غمگسار

او

اوج - بالفتح بلندی هوا

اقلیدس - بالضم با واو نام مردی واضع کتاب و بغیر واو نام حکیمی مصنف مجسطی

اوصیا - بالفتح جمع وصی

اه

اهتمام - بمعنی غمخواری کردن

ای

ایام - بالفتح جمع یوم بمعنی روز

این دیر - اشاره بعالم شهود

اینک - بمعنی مصغر این اشاره بقریب

این مصر - اشاره بدنیا

این کاخ - کنایه از دنیا و جهان

این ویرانه - کنایه از عالم فانی

ایوان - بالفتح صفهٔ بزرگ و خانه پیش گشاده و بلند و مرتفع

ایوان زحل - کنایه از فلک هفتم

ایالت - بالکسر سیاست و نگاه داشتن

باب بای موحده

ب ا

باج - بمعنی خراج

بادام سیه - کنایه از چشم

باد بدست - کارِ نا حاصل

باد در مشت - کنایه از تهی دستی

باد در کف - مراد از بی حاصل و کار نا حاصل

باده - بمعنی شراب مراد مضمون

باز - بمعنی کشاده

بازغه - نام دختری زیبا در ملک مصر

باغ خلد -

بال - بازوی مردم و شهپر مرغ و بمعنی دل و حال و خوشدلی

بال افشاندن پرواز کردن

بالا - بمعنی قد و بلش

بالین -
هنگام غلطیدن

بام - بمعنی سقف و مخفف بامداد

بانو - بضم نون خاتون خانه

ب ت

بتان - بالضم مراد معشوقان

ب خ

بخت - بمعنی بہرہ و نصیب

بخردان - خردمند وہوشیاران

بخش - بمعنی حصہ و نصیب

ب د

بداندیش -

بدرہ -

بدیع -

ب ذ

بذل - بالفتح بمعنی دادن

ب ر

بر - بالفتح سینہ وکنار و پستان زن جوان

برج آبی - مراد از دریای نیل

برخوردار - آنکہ مظفر بر حاجات باشد

برد - بالضم جامہ مخطط

برد یمانی - مراد کفن رسول مقبول

بریق - درخشش و تابان

ب ز

بزم انجام کنایہ از دنیا -

ب س

بستان - معرب بوستان

بستان سرای نظارہ کنایہ از دنیا

بسیج - بمعنی ساختگی و قصد و ارادہ

ب ط

بطاعت گیر - ای مواخذہ کنندہ اطاعت ربانی

ب ل

بل - بمعنی بلکہ گاہ برای زنی آید وگاہ برای اضراب مستعمل شود

بلاغت - بالغ شدن و در اصطلاح ایراد کلام بمقتضای حال

ب ن

بنات النعش - ہفت ستارہ در شمال و جنوب چہار را نعش وسہ را بنات گویند

بنامیزد - بمعنی بنام خدا و کلمہ ایست کہ ہنگام تعجب و تیمنا برای دفع چشم زخم استعمال کنند و بمقام قسم ہم آرند

بناگوش
قریب رخسار

بند - بمعنی قید و غم و غصہ آمدہ

ب و

بوم - بمعنی زمین ناراندہ

بوی - بمعنی امید و محبت و طمع

ب ہ

بہانہ عذر بیجا و ناپسندیدہ

بہروزی - بہبود و خوش عیشی

بہرام

بہرہ

ب ی

بیاض - بمعنی سفیدی

بیان - سخن روشن و واضح گفتن

بی جفتی - کنایہ از بی شوہری

بید - بالکسر بیای مجہول نام درخت

بیدل - کنایہ از عاشق

بی دست و پا - کنایہ از سراسیمہ -

بی سر و بن کنایہ از دنیا و بی نہایت

بیش - بالکسر زیادہ وافزون

بیع - بالفتح خرید و فروخت

بی قیل

بیہودہ - بالکسر ناحق و باطل و پندار -

باب بای فارسی

پ ا

پاد - بمعنی نگهبان و حارس
پاسخ - بضم سین مهمله بمعنی جواب
پای افشردن - کنایه از ثبات ورزیدن
پای وردادن کشیان - عبارت از کرشمه کردن و پوشیده شدن و ناپیدا گشتن
پایمال - مالیده پای
پایه - بمعنی گذر و مرتبه و زینه
پایان - بمعنی آخر و تمامی

پ د

پدرود - بالکسر و بالفتح وداع و ترک

پ ر

پرافشانی - کنایه از ترک علائق دنیوی -
پره - بمعنی بسیار
پرکار - بالضم گاهی بمعنی دانا و عیار آید

پرتو - بمعنی روشنائی
پرستار - بمعنی کنیزک
پرش - بالفتح و کسر رای مهمله بمعنی پریدن -
پرطوطی - کنایه از آسمان ساده
پرویز - نام پسر هرمز بن نوشیروان
پروین - چند ستاره ریزه قریب یکدیگر که ثریا گویند -
پرواز برداشتن شب - کنایه از رفتن شب
پروا - بمعنی فراغت و بمعنی التفات
پری - بمعنی دلو -
پرنیان - حریر منقش
پرهیز - نگهداشت از مضرت

پ س

پس کار نشستن - ترک مقصود خود کردن و از کار وگذشتن
پسته دهان - کنایه از دهان محبوب و معشوق

پ ش

پشت شکستن - کنایه از هلاک شدن

پ ل

پلنگ - بفتحتین جانور وحشی دشمن شیر -

پ ن

پنجهٔ ماه - کنایه از یوسف علیه السلام
پند - اندرز و نصیحت

پ ی

پیچا - بمعنی پیچیدن
پی - بمعنی بهر و برای و نشان قدم -
پیدا - بمعنی ظاهر و آشکارا
پیراستن - بالکسر یای مجهول آراستن
پیش دست - سابق و صدر نشین
پیکر - بالفتح صورت
پیک ملک سمرقند - کنایه از جبرئیل علیه السلام

باب تای مثناة فوقانی

تارک - بمعنی میانه سر و تارسر
تافتن - بمعنی برتو انداختن
تاریخ - وقت چیزی پدید کردن
تأسف - دریغ خوردن
تائید - بمعنی قوت دادن

ت ب

تبخاله - بالفتح آبله که برلب دمد

تباشیر صبح - مراد سفیدی صبح

ت ت

صبح - بضمتین پرده

ت ج

تجمل - بمعنی خوبی نمودن

ت خ

تخلیط - آمیختن وآمیخته شدن وفساد انگیختن درکاری

ت د

تدرو - بمعنی کبک

تدریس - درس گفتن.

تدبیر - صلاح اندیشیدن

ت ذ

تذویر - پیراستن دروغ و نیک گردانیدن چیزیکه نباشد

ت ر

ترحم - امر از باب تفعل بمعنی رحم کن

ترتیب بمعنی مرتبه بمرتبه آوردن

ت س

تسبیح - سبحان الله گفتن

تسکین - آرام ساکن کردن

تسخیر - فرمان بردار کردن

ت ش

تشابک - درشبک انداختن

تشکیل - شکل کشیدن

ت ض

تضرع - زاری کردن

ت ع

تعریف - شناسا کردن وآگاه نمودن واسم نکره را معرفه کردن

تعوید - پناه گرفتن

ت ف

تفریط - تقصیر کردن وفراموش کردن وضائع کردن

تفسید - بمعنی گرم کردن

تف - بالفتح بخار وگرمی

ت ق

تقصیر - کوتاهی کردن

تقویم - کاغذ زائچه طالع

ت ک

تکاپو - دویدن وجستجو

ت ل

تلخ حرف - کنایه از ناشکر

تلبیس - عیب فروختنی بر خریدار پوشانیدن وبحیله کاری کردن وآشفته کردن

تلبیس خانه

تلخ کام - کنایه از عاشق

تلهف - افسوس ودریغ خوردن

ت م

تمیز - بدو یای مثناة تحتیه جدا کردن

تماق - بمعنی چاپلوسی ودوستی وترقی کردان

ت ن

تن روشدن - کنایه از یکسو شدن

تن - مراد از آلایش انسانی وکدورت بشری

تنگ - بالفتح ضد فراخ

تند - بالضم جنبان وجهنده وغضب ب وخشمناک

ت و

توهم گمان بردن

ت ه

تهلیل لا اله الا الله گفتن

تهمت - بالضم گمان وگمان بد بردن

ت ی

تیره - بالکسر بمعنی تاریک

تیغ - بالکسر شمشیر و روشنائی ماه

تیمار - بالکسر غم و اندیشه و علاج بیمار

باب ثای مثلثه

ث ا ب

ثبات - بالفتح و ثبوت بالضم به بجای بودن و قرار گرفتن

ث ر

ثریا - بالضم و فتح رای مهمله نام شش ستاره معقد مراد دندان

ث و

ثور - بالفتح گاو و نام برجے

ثوابت ستارگان غیر سیاره

باب جیم تازی

ج ا

جام - بمعنی پیاله مراد از جام عشق

جان فرسا - کاہیده جان

جاه - قدر و منزلت

جاوید - ہمیشه و دائم

ج ب

جبین - پیشانی

ج ث

جثمان و جثه - بالضم شخص و پیکر و تن

ج د

جد - بالکسر کوشیدن در کار

جدول - بالفتح جوی خورد و بمعنی معروف مجار

جدی - بزغاله

ج ذ

جذب - بمعنی کشیدن

ج ر

جرس - بفتحتین بمعنی زنگ

ج س

جسمان تن و جسد

ج ش

جشن - بالفتح مجلس شادی

ج ع

جعد - بالفتح موی مرغول

ج ل

جلاجل - زنگله ہا که در گردن شتر آویزند

جلباب - بالکسر چادر

جلباب سمن - کنایه از چادر سفید

جلوه - بالکسر و بالفتح تجلیات حسن و خوبی

ج م

جماد - بالفتح ہر چیز که جان ندارد

جمال - بمعنی خوبی

ج ن

جنب - بالفتح بمعنی پہلو

جنبش - بالضم حاصل مصدر

جودی

جودی - بالضم نام کوہے قرارگاه کشتی طوفان نوح

جوبار - گذر آب بسیار و کنار جو

جولان - دوانیدن اسپ و تک و تاز

ج ه

جهد - بالضم و بالفتح توانائی و کوشش

جهاز - بالفتح والکسر رخت عروس و مسافر و مرده

ج ی

که مرغها از ان جا بدر کنند
خیغه - بالکسر جیوان مردا بوگزینه

باب جیم فارسی

چ ا

چاپلوسی - بضم لام مردم فریبی بسخنهان چرب
چاشنی - بمعنی مزه وطعم
چاه - بمعنی بیر تازی زبان
چاوش - بمعنی نقیب

چ ر

چرخ - آسمان و فلک
چرخ اطلس کنایه از عرش مجید
چرخ دولابی - کنایه از آسمان

چرا - بالکسر بمعنی چه و بالفتح بمعنی چریدن و چریده
چرک - بالکسر ریم اندام

چ س

چست - چلد و چالاک

چ ش

چشم زخم - بمعنی بد نظر
چشمه نوش - کنایه از دهان محبوب
چشم بندان - کنایه از شاعران

چ غ

چغد - بالضم پرنده منحوس هندی الّو

چ ن

چنگ - پنجه دست مردم و نام سازی
چنگل - پنجه درندگان
چنار - بالکسر و بفتح درختی بی بار که برگش را به پنجه تشبیه دهند
چند - بمعنی چند مدت

چ و

چون و چند - ای کیفیت و کمیت
چون و چرا - کنایه از سوال و پرسش

باب حای حطی

ح ا

حارس - یعنی پاسبان نگهبان
حاش لله - پاکیست مر خدارا

ح ب

حباب - بالفتح قبه آب و آب بسیار

ح ج

حجله - بالفتحتین پرده که برای عروس آرایند و نزد فارسیان بتخفیف ثانی مستعمل

ح د

حد - بتشدید دال غایت چیزی
حدوث - بفتحتین نو پیدا شدن چیزی
حدی - بالضم و فتح دال اندن شتر بر آواز سرود

ح ر

حرز - بالکسر بمعنی تعویذ
حریف - یار و هم کار مراد از شاعر
حریم البیت والبیر گرداگرد خانه و چاه
حریم - گرداگرد خانه و چاه

ح ز

خزین بمعنی اندوهگین

ح س و ش

حسد بفتحتین بدخواستن
حشم بفتحتین خدمتگاران و چاکران

ح ض

حضیض پستی زمین و دامن کوه

ح ق

حقه - بالضم ظرف داشتن مروارید
حقیقت - بمعنی اصل شے

ح ک

حک - سودن و خلیدن چیزے در دل
حک شدن - کنایه از محو شدن و ناپدید گشتن
حکم - بالضم بمعنی اثر حاکم

ح ل

حل بمعنی گشاده گره
حلقه - دائره مجوف و مجلس بدور نشسته
حلقه میم - کنایه از دهان
حلوا - بالفتح پالوده
حلوی - بالضم با الف مقصوره بمعنی شیرینیها
حِلم - بالکسر بردباری و آهستگی
حُلّه - بالضم و تشدید لام ازورا
حُلی - بالضم بمعنی زیور

ح م

حمائل - بالفتح ... تعویذ

ح و

حوادث - بمعنی سختیها جمع حادث
حور - زنان بغایت سفید و سیاه چشم جمع حوراء
حوالی - پیرامونها

ح ی

حیل - نام دختر خاله یعقوب مادر یوسف
حیله - بالکسر مکر دغا و چاره
حیّ - بتشدید یا قبیله و بمعنی اندام زن

باب خای معجمه

خ ا

خارا - سنگ سخت
خاک - مراد خاک مزار شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
خاک بازی - کنایه از لهو و لعب
خاشاک - ریزه خس با خاک بهم آمیخته
خاک مرکب - کنایه از مخلوقات خاکی
خاک بسیط - کنایه از زمین
خام - بمعنی خالص
خامه - بمعنے قلم
خان - بمعنے خانه

خ ت

ختن - نام ولایتی مشک خیز

خ د

خداوند - کنایه از بادشاه
خدیعت - مکر و فریب

خ ر

خراب - ویرانه و مست
خراج - حاصل ملک که بادشاه ستاند
خِرام - بالکسر رفتن به ناز
خرافات - بالضم سخنان پریشان و افسانه
خرگاه - بالفتح خیمه پادشاهان
خرمن - بالکسر خوشهای غله

خرمہرہ - کم از زر ہندی
کوڈی وسنکھ
خروش - بواو مجہول فریاد
نے گریہ وبا گریہ
خروشیدن - فریاد کردن بآواز
خرد - بالکسر اول عقل ولب
خرمن تنگ - کنایہ از مہر
خروس صبح گاہ - کنایہ از
آفتاب

خ س

خستہ جان - مفلس بے برگ

خ ش

خشونت - بمعنے درشتی

خ ل

خلخال زیور ہندی گجری

خلد - بالضم ہمیشگی وبہشت
خلق - بالفتح صورت وپیدائش
خلق - بالضم خوی وعادت
ومروت
خلعت - بالکسر جامہ کہ برای
باعزاز پوشانند
خلیل اللہ - لقب حضرت ابراہیم
علیہ السلام
خلوت - بالفتح خالی
وتنہائی بمعنی

خ م

خمخانہ - بالضم شرابخانہ
خمخانہ شیرین فسانہ مراد
از دنیا
خم درخم - بمعنی پیچ درپیچ

خ ن

خنجر - بالفتح کارد بزرگ کہ دشنہ نیز گویند
خنک - بالکسر اسپ سفید از خصوصیات

خ و

خوبروئی - ای معشوقی
خوابناکان - کنایہ از چشمان
خور - بالضم آفتاب

خ ی

خیرہ - بالکسر بمعنی شوخ وبیحیا
خیزران - بمعنی درخت بید
خیال - بالفتح پندار وصور کہ
در خواب یا بیداری دیدہ شود
خیل - بالفتح سواران وگلہ
اسپان واصحاب وگروہ
خیمہ - بالفتح خانہ از کرباس پلاس

باب دال مہملہ

دا

دائر - بمعنے گردندہ
دار دست - ای ذکر و یاد دست
دوشقن پشت نو درا بر قلم
کنایہ از عدم نوشتن
داستان - حکایت گذشتگان
دامن چیدن - کنایہ از اجتناب کردن

دامن کشیدن - کنایہ از
اعراض کردن
دامان مشیع دامان مقابل گریبان
دام ودد - مرکب بمعنے
حشرات الارض
دانگ - شش یک درہم
ودینار

د ب

دبیر - بمعنے منشی ونویسندہ

د ر

درج - بالضم صندوقچہ وطبلہ
درد آزما - مریض وبیمار
درک - بالفتح دریافتن

درع - بالکسر زره
درہم - بالکسر و فتح ثانی مهره زر و نقره و مس
دریای معانی - مراد گنجه
درزیر عشق
درج - بالفتح کاغذ نوشته و نوروز نامه
درج عقیق - کنایه از دہان
دُر - بالضم مروارید و کنایه از دندان
دُرافشان - مراد کلام فصیح
دَره - راه باریک میان کوه
درست - بتمیتین مهره زر خالص
درکشا - یعنی کلید و مفتاح

دس

دستور - بالفتح طرز و روش و رخصت
دستان - مکر و حیله و نغمه و سرود
دستیار - مددگار
دست - قدرت و قوت و ظفر
دسته - بالفتح گلها و ریاحین یکجا بسته
دست دادن - میسر شدن
دست رنج - مرکب بمعنی حرفه و پیشه
دستینه - دست برنجن زیور

دغ

دغل - بفتحتین مکر و حیله و ناراستی و ناسره

دف

دفینه - بالفتح آنچه در خاک پنهان کنند

دگ

دگر - معروف و بمعنی بار و من بعد آمده

دل

دلدادگان - ای عاشقان
دلارا - آرائنده دل ای خوب
دلال - بالکسر ناز و کرشمه
دلستان معشوق و محبوب

دم

دم - بمعنی زمان و نفس
دم زدن - کنایه از سخن گفتن
دمار - بفتح بمعنی هلاک
دم سرد - بمعنی آه ناامید
دمساز - بمعنی موافق
دم طاؤس - بالضم کنایه از آسمان و فلک
دمادم - بمعنے پے در پے
دم صور - کنایه از روز قیامت

دن

دنبه - گوشت پاره چربی نزدیک دم میش ولایتی

دو

دونان - بالضم مردم حقیر و خسیس
دور - بالفتح زمانه و گردش گشتن
دولت - گردش زمانه به نیکی
دو نون سرنگون و مشک سوده کنایه از دو ابروی سیاه
دو صاد - کنایه از دو چشم
دوش - بالضم شب گذشته
دو دست آہو - کنایه از دو چشم
دوشیزه - دختر مرد نارسیده

ده

دہلیز - بالکسر چوب پائین دروازه
دہقان - بالکسر و الضم کشاورز
ده ہلال - کنایه از سر ناخنهای مدور

دی

دیر سکندر - کنایه از جہان و دنیا
دیباچه - بجیم تازی روی خساره و صفحه روی کتاب

دیده بر دوختن - کنایه از انغماض کردن
دینار - بالکسر وزن یکمثقال
دیهیم - بالفتح تاج خسروشاهان

ذ ر

ذره - بالفتح و تشدید رای مهمله مورچه خرد وانچه در نور آفتاب از روزن بر آید

ر ا

راد - بمعنی سخی و بهادر
رام - ضد وحشی
راست - صادق و درست
راحله - ستور بارکش
راه عدم کوب شدن - کنایه از مردن

ر ب

رباب - نام سازی معروف

ر ح

رحلت - بالکسر کوچ کردن

دیو - بمعنی فریب کنایه از ابلیس
دیدار - بمعنی روی و دیدن روی

باب ذال معجمه

ذ ف

ذفر - بفتحتین بوی خوش نیز و بمعنی بوی ناخوش تیز
ذفیف - بمعنی زود و سبک

باب رای مهمله

ر خ

رخت پوشیدنی - اسباب خانه
رخت بردن - بمعنی سفر کردن
رخت بستن - کنایه از سفر کردن
رخشان - تابان و روشن
رخش - بالفتح نام اسپ رستم و مطلق اسپ تیز

ر د

ردای دلبری - کنایه از لباس محبوبی
ردا پوشش - کنایه از زاهد و درویش

دیر کهن - بالفتح مراد دنیا
دینه - بالکسر و یای معروف و نون بمعنی دیروز که روز گذشته باشد

ذ ق

ذقن - بفتحتین زنخدان و بکسر ذال نیز آمده جمع آن اذقان

ر س

رستخیز و رستاخیز - بمعنی قیامت
رسمی گاو - گاو یکه در کشتکار بکار آید
رسم - بالفتح نشان و آئین
رسن باز - بازیگر هندی نت
رسن آفتاب - کنایه از خطوط شعاعی آن

ر ش

رشح - بالفتح تراویدن

ر ص

رصد - بفتحتین چبوتره بارتفاع

هفصد گز که حکیمان بر آن نشسته
طلوع و غروب ستارگان بینند

ر ض

رضوان - بالکسر خازن بهشت

ر ع

رعنا - مراد زن خویشتن آرا

ر ف

رفیق - همراه در سفر
رفرف - بفتحتین هر دو رای مهمله نام مقام اسرافیل ع و جامه ها که ازان بساط و فرش سازند و نام تختی که شب معراج رسول بران سوار شدند
رفتن - بالضم صاف کردن بجاروب

ر ق

رقص - بالفتح پای کوب مرادست

ر م

رمه - بفتحتین گله اسپان و گوسپندان

ر ن

رنجه - بمعنی آزرده
رند - بالکسر بیباک و محیل

ر و

روضه - بمعنی مرغزار
روضه جاوید - کنایه از بهشت یا ذات حق
روز در محنت گذار - کنایه از سفر
روی آوردن - متوجه شدن
روح اعظم - کنایه از جبرئیل
روپوش هم بمعنی برقع آمده
روسیاه - روز یاس و ناامید
روا - بمعنی روان
روزگار - دنیا و مدت
رواج - بالفتح روائی

روشن کتاب - کنایه از قرآن مجید
رونق - بالضم وجه و بمعنی سفید
رود - بمعنی آب

ر ه

رهائی - خلاصی و نجات و رستگار

ر ی

ریحان - بالفتح برگ گشت و بمعنی و شاه سپرغم که نازبو باشد و هر گیاه که خوشبو دارد و بمعنی گلهائی که سوای گلستان باشد و نام خطی
ریاحین - بالفتح و ثالث بکسر حای حطی جمع ریحان که ذکرش بالا مرقوم گردیده بمعنی همه گلها

باب زای معجمه

ز ا

زاد - بمعنی توشه
زاغ شب - کنایه از موی سر یوسف علیه السلام
زال زن پیر فرتوت

ز ب

زبانه - بالفتح شعله
زباد - بالضم عرق خوشبودار از خصیه گربه صحرائی
زبرجد - سنگی سبز رنگ بیش بها

ز ح

زحل - بالضم و فتح ثانی نام ستاره بر فلک هفتم

ز خ

زخر - بالفتح پر شدن دریا از آب

زخاره - دریای بالا مال آب
که از ساحل بگذرد
زخم درست - کنایه از موت
زخرف - بالضم چیز آراسته و آبدار

ز ر

زر مشت افشار - زریکه در خزانهٔ
خسرو پرویز بود
زرق - بالفتح ریاء و آفاق
زرین بچهٔ خور - کنایه از کلاه
سر یوسف علیه السلام
زر خشک - یعنی زر خالص
زر ساره - زر خالص و سره
زر افشان کوس - کنایه از آفتاب

ز گ

زنگارین کفن - کنایه از کفن سبز

ز ل

زلیخا - بالفتح و کسر لام نام عاشقه
و منکوحه یوسف و بالضم و فتح
لام نیز آمده لیکن استعار کم
و مشهور اول ست
زلال - بالضم آب خوش

ز م

زمرد - بالضم سنگی سبز بیش بها
که مار بدیدنش کور شود

زنگار گون کاخ زر اندوده - کنایه از دنیا
زنده شدن - کنایه از بخود آمدن
زنگ - بمعنی زنگبار
زنهار و زینهار - بمعنی خدر و تاکید

ز و

زور - بالضم دروغ
زورق - بالفتح کشتی خرد

ز ه

زهره - بالضم نام ستاره بر فلک سوم که زنا میه گفتند
زهد - بالضم ناخواهانی خلاف رغبت
زهاد - بالضم جمع زاهد ترک الدنیا
زه - بالکسر کلمه تحسین و آفرین

ز ی

زیر - بالکسر آواز باریک ضد بم

باب سین مهمله

س ا

ساز - ساختگی کار و رونق
سالار - سر لشکر و کار فرما
ساعت - کشادگی فضای خانه
ساده - خالی از زیب و بی نقش
ساغر - پیاله شراب
سایه افگندن - کنایه از
توجه نمودن
ساق عروس - نوعی از شیرینی

س ب

سبکروح - ظریف مراد خوش گفتار
سبکرو - شتاب رو
سبوح - بالضم بسیار پاک مراد فرشته
سبکدستی - شتابی و تیز روی
سبزه - مراد خط ریش
سبوحیان - کنایه از فرشتگان
سبک - شتاب
سبک سیر - تیز رو
سبیل - راه و بمعنی جاری
سبحه - بالضم مهره تسبیح که عدد
تسبیح بدان گیرند
سبزپوش - کنایه از ملائکه و رجال الغیب و خضر
سبو - بالفتح و بالضم ثانی آوندی
گلی کلان

س پ

سپاس - بالکسر شکر نعمت
سپردن - راه طی کردن راه

سپند - دانہ سوختنی معروف
سپرداری - بمعنی نگہداری و خدمتگاری

س ت

ستایش - بالکسر مدح و ثنا گفتن
ستان - کلمہ مفیدہ بمعنی انبوہ و بمعنی جای
ستارہ - کنایہ از قطرات اشک
سان - بمعنی مانند و مثل

س ح

سحاب - بالفتح ابر
سحر - بفتحتین پیش از صبح

س خ

سخن زیر لب
سخن پرداز

س د

سدرہ - بالکسر بمعنی درخت کنار
سدرۃ المنتہی - نام درخت کنار بر آسمان ہفتم

س ر

سرانجام - سامان کار و عاقبت کار
سر - میل و خواہش
سرحلقہ - پیشوا و صدر نشین
سرائیدن - نغمہ پردازی و سخن گفتن
سرافیل - مخفف اسرافیل نام فرشتہ حامل صور
سر بر آوردن - ای ظاہر کردن
سرآمد - بمعنی غالب و تمام
سرو جویبار - سرو بر کنار جو و دریا
سر بسر - بمعنی تمام و کامل
سرو آزاد - سرو از یکسہ شاخ رستہ
سرشت - بکسر تین طبیعت و خلقت
سروش - بضمتین فرشتہ غیب
سرمد - دوام و ہمیشہ
سرزگوی - سخت گوی و طعنہ زن

س ز

سزا - بمعنی لائق

س ط

سطوت - سخت گرفتن و حملہ کردن

س ف

سفال - بالضم گل ناپختہ و بر کالہ آوند و استخوان

س ق

سقف - بمعنے بام

س ک

سکہ - بالکسر تشہ رنبہ کاف
چیزیکہ بدان مہر زنند

س گ

سگالیدن - اندیشیدن و خواستن
سگان صوامع - کنایہ از زاہدان

س ل

سلوک - راہ رفتن بجانب خدا
سلطان معشوقان - کنایہ از ذات حق سبحانہ و تعالے

س م

سمن - بفتحتین گلے سفید
سمند - بفتحتین اسپ زرد رنگ و دوم سیاہ

س ن

سندان - بالکسر ہندی اہنائی آہنگران مراد چیز سخت
سنگ و آہن - بمعنی چقماق
سنبل - بالضم خوشہ و گیاہے شبیہ بزلف محبوب
سنین - جمع سالم سنہ بمعنی سال
سنجاب - جنسے از پوستین پوشاک ملوک

س و

سودا - تجارت و خرید و فروخت و جنون
سود - بالضم نفع در تجارت
سواد - بالفتح سیاهی رنگ
سور - بالضم دیوار حصار
سوری - بالضم گلے شبیه به پیکان
سوگوار - ماتم زده غمگین
سوسن - گلے که برگش شبیه
به زبان باشد

س ه

سهی - راست و درست
سها - بالضم ستاره بنهایت خرد

س ی

سین - کنایه از دندان
سیلی - بالکسر دست تیغ وار
بر گردن مجرمان و بی ادبان زنند
سیما - بالکسر روی و رخساره
و نشانها که از کثرت سجود در پیشانی پیدا میشود

سیل در خرمن افتادن
کنایه از اضطراب
سیمین سیب - کنایه از زنخدان
سیه کاسه - بخیل و ممسک
سیه کار - کنایه از گنهگار
سیمین گوی - کنایه از زنخ
سیه چرده - بفتح جیم بمعنی سیاه رنگ
چه چرده بمعنی لون و رنگ است
سیم قراری - روپیه خوراک

باب شین معجمه

ش ا

شاخ شاخ - پاره پاره
گوناگون
شانه کردن - کنایه از آراستن
و همچنین شانه در آسیه گذاشتن
شاهد - نزد فارسیان بمعنی صاحب
حسن مستعمل و بمعنی خوب و خوش
شان - کار و حال و مرتبه
شاه - بمعنی کلان
شاه چان - نام ولایتے
بهم آمده
شاهراه - راه فراخ
شاهد - غیب حقتعالے
جل شانه و عم نواله

ش ب

شب زنده دار -
شب بیدار که عابد و زاهد باشد
شبگیر - بمعنی صبح و آخر شب
نیز مستعمل شده
شب گردی - سیر شب
و گردیدن بشب
شب مردگان
خفتگان هنگام شب
شبان

ش ح

شحنه - بالفتح حاکم و حارس زندان

ش خ

شخص - کالبد مردم
و جز آن بدن انسان وغیره

ش د

شد - بمعنی برفت ماضی از شدن

ش ر

شراک - بالکسر دوال نعلین

ش س

شصت - عدد ستین
و گرفتن سوفار تیر بر زه کمان
ششدر - کنایه از جهات سته
شش دانگ - مراد تمام چیز

ش ع

شعب - بالفتح شگاف و غار

شعر - بالفتح جامه ابریشمی بسیار باریک و موی

شعار - بالکسر جامه بدن چسپیده

ش غ

شغل - بالفتح کار و مشغول شدن

شغب - در آویختن و پراگنده کردن

ش ف

شفق - سرخی هلال آسا برافق هنگام صبح و شام

ش ق

شق - شگافتن و دریدن

شقه - بالضم جامه دراز و جامه پشم شگافته

شقیق - بمعنی برادر

ش ک

شکرخواب - بالفتح خواب

بعد صبوح

شکوه - بضمتین هیکل و مهابت و بزرگی

شکرریز - کنایه از سخن شیرین و گریه شادی

شکر - کنایه از دهن و لب

شکن - بالکسر و فتح ثانی خم هر چیز و پیچ زلف محبوب

شکرخند

ش گ

شگرف - بالکسر و فتح ثانی بزرگ و دریا و محتشم

شگفتن - بالکسر و ضم ثانی - کشوده شدن غنچه

ش م

شمشاد نام درختی منسوب به قد معشوقان و دلبران

شمه - بالفتح قدر قلیل و اندک

شمیم - بوی خوش و مطلق بوی

شمائل - بالفتح جمع شمل خود عادات

شمل - بالفتح عادت و خوی

ش ن

شنفتن - بمعنی شنیدن

ش و

شور - بالضم طعمی معروف

شوم - بالضم ضد یمن و مبارک

شوق - بالفتح آرزومند شدن

ش ی

شیرزیان شیر خشم آلوده

شیرین نام معشوقه فرهاد و خسرو

شیر بهای معروف لیکن مراد از سفیده

شیث - بالکسر نام پیغمبر

شیب - بالکسر مخفف نشیب

شیوه - بالکسر طرز و روش و هنر

شیون - بالکسر ناله و افغان

باب صاد مهمله

ص ا

صالح - نام پیغمبر که بدعا اش ناقه از سنگ پیدا شده

صاعقه - برقیکه از ابر بزمین افتد

ص ب

صبح نخستین کنایه از صبح کاذب

صبح - کنایه از صبح صادق

صباحت خوبی حسن روی از سپیدی

ص د

صدا - آواز که در کوه و گنبد و امثال آن

صادمه - بالفتح اسپ سائیدن

ص ر

صرف - بالفتح گردانیدن

ص ف

صفحه - یک روی صادق و یک جانب

صِفر - بالکسر تهی و دائره خرد اهل حساب

صف - رسته و بصف ایستادن

صُفّه - بالضم و تشدید فا دالان و دیوان خانه

ص ل

صلا - آوازیکه برای خوردن طعام کنند

صلاح - نیکی و خوبی ضد فساد

ص و

صومعه - بالفتح عبادت خانه ترسایان

صورت‌کشا - نقاش و مصور

ص ه

صهیل - بالفتح آواز اسپ

ص ی

صیت - بالکسر آوازه و ذکر خیر و نیکوئی

باب ضاد معجمه

ض ر

ضراعت - بالفتح خواری و زاری کردن

ض م

ضمیر - بالفتح اندیشه خاطر و اندرون دل و آنچه در دل گذرد و نهانی و راز ضمائر جمع

باب طای مطبقه

ط ا

طاوس خضر - کنایه از فلک

طائف - نام شهری قریب حجاز و طواف کعبه کننده

طاق بینا - کنایه از فلک

طاق کبج - کنایه از آسمان

ط ر

طرح - بالفتح انداختن و دور کردن

طُره - بالضم موی پیشانی

طرف - بفتحتین کرانه

طرفه - بالضم چیز خوش آینده و عجیب

طراز - بالکسر نقش و نگار و علم

طرقوا - بمعنی راه دهید و یکسو شوید که صدای چاوشان است

ط ش

طشت - آوند که دران دست شویند

ط ع

طعمه - بالضم روزی و خورش و وجه کسب و یکبار چشیدن

ط غ

طغیان - بالضم از حد در گذشتن

ط ف

طفیل - بالضم و فتح دوم نام مردیکه بطفیل و معیت دیگران در ضیافت مردمان میرفت و طفیلی منسوب بدان و طفیل بمعنی طفیلی هم آمده

طفاوه - بالضم هاله و دائره گرداگرد آفتاب

ط ل

طاعت - بالفتح دیدار

ط و

طوق - گردن بند وچیز گرد
طوطی - بالضم معرّب
توتی جانوری سخن قابیے گو
طوفان - آب زمین که همه را غرق کند

ط ی

طے - بالفتح وتشدید یا نوردیدن
طینت - بالکسر خوی وسرشت
طیلسان - بهر سه حرکت لام بمعنے چادر

باب ظای معجمه

ظ ف

ظفر - بفتحتین فتح ونصرت

ظ ل

ظلمت - بالضم ونیز بضمتین تاریکی وظلمات بضمتین جمع آن وبضرورت شعر بسکون ثانی هم مستعمل

باب عین مهمله

ع ا

عاج - دندان فیل
عاد - قبیله هود پیغمبر علیه السلام
عارض - ابر سیاه وآفتی از بهاری
عالم - بفتح لام آفریده شده

ع ب

عبری عبرانی لغت جهودان مراد بیان

ع ج

عجب - بفتحتین شگفت
عجب - بالضم خود شتن بینی

ع ذ

عذاره - بالکسر رخساره

ع ر

عروسان بهاری - کنایه از گل وسبزه وغیره
عرصه - کشادگی میان سرای

ع ز

عزایم - جمع عزیمت افسون
عزلت - بالضم جدا شدن از زن وگوشه گرفتن
عزیمت - آیتی که بر بیمار خوانند

ع س

عسس - شب گرد براے حراست دزدان

ع ش

عشوه - بالکسر فریب وبالضم شعله آتش

ع ص

عصابه بالکسر سربند نوعی از برد یمانی

ع ط

عطر - بالکسر بوی خوش وداروی خو
عَطَر - بفتحتین خوشبو شدن به عطر
عطا - بفتحتین دادن وبخشیدن
عُطارد - بالضم نام ستاره بر فلک دوم

ع ق

عقد - بالکسر گره سنگ گوهر

عقده -

عقد گوهر ساخت - ای بگریست

عقیق - سنگی که داشتن آن اندوه برد

ع ل

علم - بفتحتین رایت و نشان

ع م

عماری - نشستگاهی بر پشت پیل

ع ن

عنادل - جمع عندلیب هزار داستان

عنبر - بالفتح خوشبوی معروف

عنان تافتن - کنایه از توجه شدن

عناب تر - کنایه از اشک سرخ

عنقا - بالفتح سیمرغ

عناصر - جمع عنصر یکی از آب و خاک و آتش و باد

عنوان - بالضم دیباچه کتاب و اول چیز

عنایت - بالفتح و بالکسر قصد کردن و اهتمام داشتن بچیزی

ع و

عود - نام سازیست که بربط گویند

عور - بالضم برهنه

ع ه

عهد - بمعنی پیمان و میثاق

ع ی

عیار - بالکسر راست کردن پیمانه و ترازو

عین - بالفتح چشم

عین - بالکسر جمع عینا بالفتح فراخ چشم

عین باصره - چشم بینا

عین کافور - کنایه از چشم محبوب

باب غین معجمه

غ ب

غبار - بالضم گرد برآمده

غبغب - گوشت آبند زیر زنخ

غ ذ

غذا - درشش که پرورش بدان بود

غ ر

غربال - بالکسر پرویزن

غرفه - بالضم بالاخانه بربام خانه

غرامت - بمعنی تاوان

غراهم - بالفتح ثدی پیوسته و عذاب

غره - سفیدی پیشانی اسپ بزرگتر از درهم

غ ز

غزال - بالفتح آهو بره

غ ش

غشغشه - بالضم از ابروی و خم

غ ض

غضنفر - بفتحتین شیر نر

غ ل

غلغل - شوریدن بلبلان و پرندگان از مستی

غلام - بالضم کودک

غ م

غمازه - بتشدید میم چغل خور

غمزه - بالفتح مژه بر هم زدن و حرکت با زدن

غ ن

غنچه - بضم گل ناشگفته هم قافیه ریخته

غنج - بالفتح کرشمه وناز

ع و

غور - بالفتح زمین پست

ف ا

فام - بمعنی رنگ ولون

ف ت

فتراک - بالکسر دوالی آویزان
بر زین ویسار اسپ
فتوت بضمتین جوانمردی

ف ر

فروزان - بمعنی روشن
فرهنگ - دانش وادب
وعقل وفراست
فراغ - پرداختن از کاری
دستی شدن
فرهاد - نام سنگ تراشی
عاشق شیرین
فر - بالفتح عزت وزیبائی
وشکوه
فراش - بالکسر بستر
وزان خواب
فردوس - بالکسر بمعنی بهشت

دنگ وقعر هر چیز
غواص - بتشدید واو
در آب فرو رونده

باب فا

فرخنده بمعنی خجسته ومبارک
فرسنگ - وفرسخ معرب
سه کروه زمین
فرا - بالفتح بمعنی پیش
ونزدیک
فرار - نزدیک وپیش مراد
سخن اول
فرح - بفتحتین گشایش
فره - بکسرتین سبقت بردن
وظفر یافتن
فرجام - بالفتح آخر ونیکوئی
آخر کار
فرق - راه میان موی سر
هندی مانگ

ف س

فسانه - بالفتح مخفف فسانه و...
فسون و افسون - هندی منتر

ف غ

فغان بالضم ناله وفریاد

غوغا - بالفتح فریاد بسیار
غوغائیان گلبن کنایه
بلبلان وعندلیبان

فغفور - بالفتح نام بادشاه چین

ف ق

فقد - بمعنی گم کردن

ف ل

فلک - بفتحتین آسمان
فلک - بالضم بمعنی کشتی دربار
فلاخن - بفتح خای معجمه
هندی گوبن

ف ن

فندق - بالکسر وبالضم نیز میوه
مغز دار برنگ سرخ وسیاه

ف ه

فهم - بالفتح دانستن ودریافتن

ف ی

فیروزی - ظفر
وفیروزی وفتح
فیروزه خرگاه کنایه از فلک
فیروزه طارم - کنایه از آسمان دنیا
فیروزه کاخ - کنایه از فلک

باب قاف

ق ا

قاف تا قاف - مراد تمام جهان

قاقم - بضم قاف ثانی قسمی پوستین پوشش ملوک

قاصر - بمعنی کوتاه

قانون - بمعنی اصل و رسم

قالب - بفتح لام کالبد

قاروره - بمعنی شیشه

ق ب

قبول - بالفتح پذیرفتن

قبه - بالضم بنای گرد برآمده

ق د

قدح خوار - شراب خوار بطور مجاز

قدیم - بالکسر و فتح لام دیرینه و کهنه

قدیم - غیر مسبوق بالعدم

قدید - بالفتح بمعنی گوشتیکه آنرا در آفتاب خشک کرده نگاهدارند

قدر - بالکسر بمعنی دیگ عام ازانکه از مس بود یا سفالین

ق ز

قزح - بالضم و بفتح زای معجمه هندی دهنگ

ق ص

قصب - بفتحتین جامه باریک از کتان

قصب باف - ای بافنده قصب

ق ض

قضا - حکم کردن مراد از حکم الهی

قضا جنبان

ق ف

قفل سیم - کنایه از اندام نهانی

ق ل

قلاب - بالضم و تشدید لام کثرت که قلابه گویند

قلمزن - نویسنده و مصور

ق م

قماط - بالکسر پارچه که طفل نوازده را دران بپیچند و بالایش ریسمان بر پیچند تا روی طفل کشاده دارند و به فارسی عندک بضم عین معجمه گویند بمعنی پارچه جامه اگر طفیل نوازده را بران بول براند گمان کنند دانستن غلط است

قماش - بالضم متاع و رخت خانه

قمار - بالکسر بگرد چیزی باختن و برد بگرد

ق ن

قناعت - بفتح راضی شدن باندک چیز

قنفذ - بالضم خارپشت جانورے

ق و

قوس - بالفتح کمان و نام برجے

قوس قزح ساختن - کنایه از رنگین ساختن

قوس رستم نریمان همان قوس قزح

قوس مشکین - کنایه از ابروان

ق ی

قیام - بالکسر برخاستن

قیاس - بالکسر اندازه گرفتن

قیصر - بالفتح لقب بادشاه روم

قیر - بالکسر روغنی که بر شتران گرگین مالند

قیراط - بالکسر نیم دانگ که چهار جو میانه باشد

باب کاف تازی

ک ا

کام - سقف حلق و مقصد
کام پر شکر شدن - کنایه از
شیرین شدن دہان
کاخ - قصر و کوشک و خانه
کاخ مجازی - کنایه از دنیا
کار - کنایه از مخلوقات
کارگر - کنایه از خالق
کاخ پنجم - مراد آسمان پنجم
کافوری عمامه - کنایه از
دستار سفید
کاف و نون - مراد لفظ کن
حکم بوجود عالم
کاشانه - بمعنی خانه
کالا - بمعنی متاع
کاشکی - بمعنی افسوس یا منا
کاکل - بضم کاف ثانی موی
مسلسل و مرغول
کاردانان - کنایه از صاحب
تجربه و اہل فراست
کاسد - ناروا و ناسزا
کاہش - نقصان و کم کردن

ک ج

کجا - بالضم کدام و کی ہم آمده

ک د

کد و کده - بمعنی خانه

ک ر

کرامت - نوازش
کرم - بفتحتین جوانمردی دیگران
مایه شدن
کریم - بخشنده و جوانمرد
کرام - بالکسر بمعنی بزرگ
کریم المفارش - که بازبان
ترویج کند

ک ش

کشاکش - کنایه از غم و الم بسیار

ک ف

کفیل - بمعنی ضامن
کف - زبان پنجه و کف دست از زنده

ک ل

کلوخ - بالضم پاره خشت
پخته و خام
کلاه گوشه شکستن - کنایه از
کج کردن کلاه
کلیم الله - خطاب موسے
رسول علیه السلام
کلید - بکسرتین مفتاح و مقلاد و بند گنج

ک م

کمر - آنچه بر میان بندند و میان بند
کمین - پنہان شدن بقصد
دشمن یا آشکار
کمانچه - بمعنی مضراب

ک ن

کنون - بفتحتین زمان حال
کنعان - بالفتح نام شہر یعقوب
پیغمبر علیه السلام
کنه - بالضم باریک و پایان چیزے

ک و

کوہسار - زمین کوہہا
کوکنار - بمعنی غوره خشخاش
کوس - بالضم نقاره و فرو
کوفتن نقاره
کوکو - آواز فاخته و قمری

ک ی

کیش - بالکسر دین و مذہب و خصلت
کیوان - بالفتح ستاره فلک

هفتم یعنے زحل

گ ا

گاو زمین مراد گاو یکہ زیر زمین ہست

گاہ - بمعنے وقت و جای

گ ر

گرم - مراد تیز

گرامی - بالکسر بمعنے عزیز

گردون - چرخ و فلک و بمعنی معروف گاڑی

گرد باش - بالکسر تکیہ مدور زیر سر

گ ز

گزر - بفتحتین بمعنی زردگ ہندی گاجر

گزند - آفت و آسیب و چشم زخم

گ س

گستاخ - بالضم بیباک و دلیر

گ ل

گل - بالکسر بمعنی طین

گلبن - بمعنی باغ درخت

ل ا

گیاست - بالکسر پری کی خلاف حق

باب کاف فارسی

گلابہ گل ولای مراد از گلابہ شربت ست

گلرخ - کنایہ از معشوق

گلبانگ - آواز بلبل

گلگونہ - بمعنی سرخ و غازہ

گل دوشین - کنایہ از یوسف

گلرنگ - بمعنے سرخ و احمر

گل چہرہ مہ - کنایہ از یوسف

گلخن - بالضم خاکدان و روزنہ دان

گ ن

گنج - بالفتح دفینہ

گنج بر گنج مراد گنج بسیار

گنجینہ - جای نہادن

گ و

گوزن - بفتحتین گاو کوہی و دشتی

گون - بالضم رنگ و لون

گوسفند - اسم جنس شمارست شامل نر و میش را

باب لام

لا احب الآفلین - دوست -

گیت و گیتی بمعنی جہان و جنین

گوہر از لب افشاندن کنایہ از سخن گفتن

گوہر سنج - ای وزن کنندہ گوہر و شاعر

گوش بودن ای منتظر بودن

گور - خر وحشی

گوارا - بالضم چیزیکہ بمذاقہ خوش آید

گوہر شادی بمژگان سفتن کنایہ از گریستن و اشک ریختن بہ شادی

گونہ - بالضم طرز و روش و رنگ

گوشوارہ زیوریکہ در گوش اندازند

گ ہ

گہر - بمعنی اصل و نژاد

گ ی

گیرم - ای فرض کردم و قبول نمودم

گیتی نورد - ای جہان گرد

گیسو - موی دراز بافتہ کہ از ہر دو جانب کشیدہ باشد

گیسو بریدہ - زن بیحیا

نمیدارم غروب شوندہ را

لال - بمعنی گنگ
لاله - گل معروف
لاله شراب - کنایه از ذات پاک صلی الله علیه و آله وسلم

ل ب

لب ابشیر شستن - کنایه از نوشانیدن شیر پستان
لباس - جامه و پوشش
لبالب

ل ج

ل ح

لحظه - بالفتح یکبار نگاه کردن بگوشه چشم

لحن - بالفتح آواز و آواز گردانیدن

ل خ

لخت لخت - پاره پاره

ل ط

لطف - بالضم نرمی و تازگی در کار

ل ع

لعل - گوهری رخشان تشبیه از لب معشوق
لعل خندان - کنایه از دو لب
لعل می پرست - کنایه از لب
لعبت - بالضم بای موحده
بازیچه - بازی که از جامه سازند

ل ق

لقا - بالکسر دیدار و دیدن

لقاح - بالکسر بمعنی حامله شدن

ل م

لمعه - بالفتح روشنی

ل و

لوح - بالفتح هرچه پهن باشد از چوب تخته وغیره
لوح سیمین - کنایه از جبین و پیشانی
لوز - بالفتح بادام
لوزینه - حلوای ساخته از بادام

ل ی

لیلی - بالفتح نام معشوقه قیس مجنون لقب
لیالی - جمع لیل بمعنی شب
لیلة البدر - شب چهاردهم از ماه

باب میم

م ا

مارغ - ای بگوشه چشم نگریست یعنی آنحضرت در شب معراج بمقام
مانند - صیغه مضارع از ماندن مانند شدن
مالش - بکسر لام ماندگی و کوفتگی از راه
مار پیچیده - کنایه از زنجیر

مان - بمعنی رخت و اسباب خانه
ماه نخشب - ماه ساخته حکیم مقنع

م ب

مباهی - بالضم فخر کننده

م ث

مثقال - بالکسر مانند و کالبد
مثقال - بالکسر بیست قیراط
مثمن روضه - کنایه از هشت بهشت

م ح

محبت - بالفتح الفت و دوستی
محاق - بالضم سه شب آخر ماه
محراب - بالکسر بالاخانه و صدر مجلس و طاق مسجد
محفل شکستن - کنایه از برخاستن
محک - بالکسر سنگی که امتحان عیار زر
محمل - بالفتح و کسر میم دوم موج و کجاوه

مجست - آزمایش و بلا
محنت سرا - کنایه از دنیا
محیط - بالضم درگیرنده و احاطه کننده

م د

مدخل - بالفتح و فتح خای معجمه بمعنی درآمدن
مدخل - بالضم و کسر خای معجمه بخیل و ممسک
مدار - بالفتح جای گردیدن و مرکز زمین
مدین - بالفتح شهری بر ساحل دریای مغرب

م ر

مرکز - میان چیزی و میان دائره
مرغ دست آموز - مرغی دست آشنا
مرجان
مردمی
مردن - مراد بیهوش شدن
مرزه - بالفتح زمین رانده
مرحبا - بالفتح کلمه بمعنی فراخی و خوشش باد

م س

مسمار - بالکسر بمعنی میخ
مسلم - بالضم باور داشته شده
مستور شدن - پوشیده شدن

م ش

مشت هوسناک - بالضم کنایه از جماعت اهل فرقه گروه دانشمندان
مشتری - بالضم نام ستاره بر فلک ششم
مشهد - بالفتح جای حاضر شدن ملائکه و شهادت گاه
مشعبد - بالضم و کسر بای موحده بازیگر و حقه باز
مشعبد - بالفتح بازی
مشک - مراد وجود تهی
مشاطه و ماشطه زنی آرایند عروس

م ط

مطرح - بالفتح جای انداختن

م ع

معطر - خوشبودار
معیار - بالکسر آلهٔ درست کردن ترازو
معراج - بالکسر نردبان و فرجه
معاذالله - پناه خدا
معنبر - خوشبودار و کنایه از سیاه رنگ
معنبر سائبان - کنایه از ابروان
معنبر دام - کنایه از موهای سر
معرض - بالفتح محل عرض
معلوم - و استعمال فارسی
بمعنی مال و درم
معمار - بالکسر چیزی که به آن عمارت کنند و عمارت کننده

م غ

مغاک - بالفتح و بالضم گودی عمیق در زمین

م ف

مفت - بالضم رایگان و بی مشقت
مفرش - بالفتح جامه دان
مفصل - مقابل مجمل

م ق

مقدم - بفتح میم از سفر یا جائی باز آمدن
مقوس - کج و سرنگون و پشت گوژ
کمان دار
مقنعه - بالکسر سرپوش زنان و سر انداز
مقرنس - بالضم عمارتی منقش

م ک

مکرم - بالضم و تشدید میم مفتوح تعظیم کرده شده
مکحل - سرمه دار

م ل

ملک - بفتحتین فرشته
ملالت - بالفتح بمعنی تنگ آمدن

ملالت - بالفتح بمعنی تنگ آمدن
ملاحت - نمکینی حسن

م م

ممر - بالفتح گذرگاه

م ن

منت - بالکسر و تشدید نون احسان
منبر - بالکسر جای بلند از چوب و گل
منظر - بالفتح جای افتادن نظر
هندی جهروکا
مند - بالفتح بمعنی صاحب چون هوشمند
منهل - بالفتح آبخوره

منقار - بالکسر نول مرغ

م و

مواسا - بزی کردن و غمخواری
موسم سرما - بهر دی بار بستن
کنایه از رفتن موسم
موذن - بانگ نماز کننده
موئینه - بالضم پوششی از قاقم
و امثال آن
موعده - بالفتح و کسر عین وعده کردن

م ه

مهر - بالکسر رحم و محبت

مهره - بالضم کنایه از رشک
مهد - بالفتح گاهواره بمعنی گستردن
مه کنعان - کنایه از یوسف

م ی

میان - بالکسر کمر
مینا - بالکسر شیشه سبز و جوهریست سبز
میغ - بالکسر ابر سحاب
میل - بالکسر چوب سرمه کشی
میزرائی کشیدن - ناز برداری کردن
میذنه - بالکسر جای اذان گفتن
مین - بالفتح دروغ

باب نون

ن ا

ناف شب - کنایه از نصف شب
ناف هفته - کنایه از روز سه شنبه
ناف زمین - مراد کعبه معظمه
ناموس ساختن - کنایه از نوشتن
ناقه - شتر ماده
ناموس - نام و ننگ و نام جبرئیل
نامی - بمعنی نامور
نایاب - ای نایافته
ناب - خالص بی آمیزش
نار پستان - زن پستان نو بر آمده

نامزد کردن - تعین کردن
ناسازی - بی وضعی و مخالفت
نابهره - دون و فرومایه و ناسزاوار
نارون - بفتح واو درختی دراز بالا

ن ث

نثر - بالفتح پراکنده کردن
نثار - بالکسر افشاندن و پاشیدن
نثار - بالضم آنچه بریزند از هر چیز

ن ج

نجاح - بالفتح رستگاری و فیروزی
و روائی حاجت

ن خ

نخجیر - بمعنی شکار
نخوت - بالفتح بندگی و ناز و تکبر

ن د

ندبه - بالضم نوحه و شیون
ندیم - هم صحبت و همنشین

ن ر

نرگس - گلی و کنایه از چشم
نرگس مست - کنایه از چشم محبوب

ن ز

نزهت - بالضم پاکیزگی و دوری از ناخوشی

ن ژ

نژاد - بالفتح بمعنی اصل
نژند - بالفتح خوار و سرگشته

ن س

نسر - بالفتح کرکس طائری
نسر طائر - نام ستاره
نسر واقع - نام ستاره
نسخ - بالفتح زائل کردن
نسیم - باد نرم اول روز
نسیه - بالکسر فراموشی و بالفتح مهلت

ن ش

نشاط - بالفتح شادمانی نمودن
نشاید - ای سزاوار نیست
نشو - برآمدن
نشیمن - بالکسر نیز جای نشستن

ن ص

نصاب - بالکسر مراد مال و زر

ن ط

نطع - بالفتح و بالکسر بساط و گلیم
نطق - بالضم سخن گفتن

ن ظ

نظاره - بمعنی نگرندگان
نظم - بهم پیوستن و آراستن و پیراستن

ن غ

نغوله - بالفتح چنبر...

ن ف

نفس - بفتحتین دم
نفس زدن - کنایه از...
نفیر - بمعنی آواز و نفیر
نفاق - بالکسر دورنگی کردن
نفایس - جمع نفیس بمعنی گرانمایه
نفور - بالفتح رونده
نفحه - بالفتح بمعنی بوی

ن ق

نقاب - بالکسر روبند و روپوش
نقشبندی - کنایه از خالق و نقاش
نقش دل - کنایه از...

ن ک

نکته - بالضم مراد سخن باریک
نکهت - بالفتح تازگی بوی دهان و مطلق بوی

ن گ

نگار - بالکسر کنایه از محبوب

ن م

نم - بمعنی تر
نموده - بضمتین نمودار کار
نمام - بمعنی سخن چین
نمیقه - بمعنی مکتوب

ن و

نوا - بالفتح هر نغمه و نام مقامی از موسیقی
نوبت - بالفتح نقاره و خیمه بزرگ...
نوح - بالضم نام پیغمبر که بسیار نوحه میکرد
نواله - بالفتح یک لقمه و بالکسر تیز
نوال - بالفتح عطا و بخشش
نوباوه - هر چیز نو و میوه نو رسیده
نوشین لعل - مراد لب شیرین
نون - کنایه از ابرو
نوی - بمعنی نو
نوش - هر چیز شیرین و تریاک و آب حیات
نوک دیده - کنایه از مژگان...
نوید - بالضم و کسر واو خوش خبر
نوای مخالف - کنایه از دشنام

ن ه

نهفتن - بالکسر و ضم ثانی پنهان کردن
نهال - بالکسر درخت نو نشانده...

ن ی

نیرنگ - بالفتح و بالکسر مکر و حیله و افسون سحر
نیلوفر - نام گلی معروف
نیارند - ای نیارند
...اری - ای نتوانی
نیل - بالکسر نام رود مصری
...- بالکسر پدر پدر و پدر مادر

باب واو

و ا

وادی - رود بار و خرابات

والا - بلند بحیثیت قدر و مرتبه

وام - بمعنی قرض

ویلا - بمعنی افسوس

وارد شخصیکه پیش از کاروان آید و اسباب و رخت مهیا کند

و ب

وبال - بالفتح گرانی

و ت

وتر - بالفتح تار مزامیر

و ج

وجد - بالفتح عاشق و شیفته واندوه گین شدن

و ح

وحشت - اندوه و رمیدگی

و ر

ورد - بالکسر پاره از خواندنی

ورق خوان وحی آسمانی کنایه از مورخان

و ش

وش - بمعنی مانند

وشاق - بالضم خدمتگار درویشان

و ط

وطن بفتحتین جای باش مردم

و ع

وعظ - بالفتح پند دادن

و ف

وفا - بمعنی وعده بجا آوردن و پیمان و عهد بسر بردن

وفق - موافق و سازوار

وفضه - بالفتح بمعنی ترکش

و ک

مکنون - پنهان داشته شده

و ل

ولے - مخفف ولیکن

و ه

وه - بالفتح کلمه تحسین

وهم - بالفتح رفتن دل بسوی چیزی بے قصد آن

و ی

ویل - بالفتح بمعنی سختی

ویج - بالفتح بمعنی زه

ویس - بالکسر و یای مجهول و سین مهمله نام معشوق که رامین بر وی عاشق بود

وه بالفتح در عربی کلمه استحقار

ویران - بالکسر خراب غیر آباد

باب های هوز

ه ا

هاله - دائره گرداگرد ماه

هامون - دامن دشت و زمین

[illegible]ار

[illegible]ل - بمعنی هولناک

هاهوی - بمعنی شور و غوغا [illegible]

ه ج

هجر - بالفتح و هجران - بالکسر جدائی

هجوم - بالضم غلبه و ازدحام

ه ذ

هذا - اشاره بسوی ستاره

هذیان بفتحات سخنان بیهوده گفتن

ه ر

هر درد را دوا یافتن - کنایه از خوش دل شدن با درد و الم

هر صفت کردن زیب و آرایش کردن

ه ل

هلا - بالفتح کلمه تنبیه بمعنی در غلطانیدن

ه م

همزاد - بمعنی هم سن

هم - بالفتح یکدیگر و مسلسل و پیوسته

همارم - بمعنی موافق

همانا - بالفتح پنداری و بمعنی شاید نیز

همت - بالکسر قصد و آهنگ

همواره - بمعنی همیشه

ه ن

هنگامه - بالفتح جمع و مجمع مردم

هندسی - عالم علم هندسه

هندو - بالکسر بنده و غلام

ه و

هوا - آرزو کردن و دوست داشتن و نیز نام عنصر

هوس - بالفتحتین دیوانه شدن از عشق و خواستن

هودج - بالفتح عماری

هول - بالفتح ترسانیدن

ه ی

هیئتی - عالم علم هیئت که از آن حقیقت افلاک دانند

هیچ - بمعنی معدوم

هیمان - بالفتح سرگشتگی و حیرانی

باب یای مثناة تحتانی

ی ا

یارب - بمعنی پروردگار فارسیان بمعنی آه و ناله استعمال کنند نیز بمعنی تعجب و تاسف آید

یاره - دستوانه و طوق

یارستن - بمعنی توانستن

یا بشری - ای مژده و شادمانی گفته

ی ع

یعقوبی کردن - کنایه از عاشقی کردن

ی ق

یقین - بی گمانی و مرگ

ی ک

یکی حرف - سعادت الخ تا تمامی شعر مراد از یکی زر مصرع اول مشتری زهره عطارد که ستارگان سعد اند و در مصرعهٔ ثانی زحل مریخ که نحس اند

یکسر - سراپای از سر تا قدم

یک تن - بمعنی یک شخص

یکایک - بمعنی یکایک

یک فنی - مراد بی نظیر و کامل فن

ی م

یم - بمعنی دریا

یمانی - نسبت به یمن که شهریست

ی و

یوسف - بضم اول و ضم سین نام پیغمبر

خاتمة الطبع

الله الحمد و المنة که نسخهٔ گرامی فرهنگ زلیخای جامی که مولانا سید ابن حسن صاحب مرحوم در سنه ۱۲۹۹ هجری مطابق سنه ۱۸۸۱ع تالیف فرموده بود در مطبع منشی نول کشور صاحب سی - آی - ای - واقع لکهنؤ بسرپرستی عالیجناب معلی القاب منشی پراگ نراین صاحب بهارگو مالک مطبع دام اقباله بماه جون سنه ۱۹۰۱ع بار دوم طبع

تاریخ طبع از منشی بهگوان دیال صاحب عاقل لکهنوی مهتمم مطبع

بهی ہے بیگمان فرہنگ اچہی زلیخا کی	تفکر کسلیے کرتے ہو تم تاریخ ہجری کا
کہ جسکو دیکھنے سو جان و دل سی آسیہ شیدا	لکھو عاقل طرازیر فرہنگ زلیخا ہی

(Persian letters)

ASL-12

(1) – Sayid Nisar Ali Barelvi
Insha-i-Dilkusha
Nolkishore Press Lucknow
(1321 H) – 68 Pages

(2) Hazrat-Abdul-Rahman Jami
Inshai-Jami
Munshi Nolkishore Kanpore
1893 AD / 1310 H

(3) – Syed Ali Naqi Khan
– Haft Zabita [illegible]

KTO

[illegible]

[illegible]

سال ۱۹۹۷

[illegible]

۱۹۹۷ ۹۷

[illegible]